



دَفْعُ وَرَفْعُ

پاسخ به سوالات و شبهات پیرامون
حقوق زن در اسلام

مرکز مطالعات و پاسخ‌گویی به شبهات

(خوزه‌های علمیه)

پاسخ

ضمیمه فصلنامه پاسخ
pasokhmag.ir



فهرست

مقدمه

فصل اول: شبهات مربوط به مبانی و کلیات نگرش اسلام به زن

فصل دوم: شبهات مرتبط با خلقت و ویژگی های تکوینی زن

فصل سوم: شبهات مربوط به حقوق و تکالیف خانوادگی

فصل چهارم: شبهات مربوط به حقوق مالی و اقتصادی

فصل پنجم: شبهات مربوط به حقوق اجتماعی و حضور در جامعه

فصل ششم: شبهات مربوط به حجاب و پوشش

فصل هفتم: شبهات مربوط به حقوق قضایی زنان

مقدمه

شبهاتی که درباره حقوق زنان مطرح می‌شود، اساساً ناشی از نگاهی تک‌بعدی و غیرجامع به تفکر اسلامی است. اسلام دارای مجموعه‌ای کامل از قوانین شریعت با بنیادها و ریشه‌هایی استوار است و هیچ حکمی از آن بی‌دلیل نمی‌باشد. نگاه تشریعی اسلام، واقع‌بینانه و متناسب با طبیعت انسان‌ها در راستای هدایت ایشان طراحی شده است؛ این نگاه از سوی خالق هستی وضع‌گردیده تا سعادت دنیا و آخرت انسان‌ها را تضمین کند. دلیل این امر آن است که مبنای تشریع در اسلام، وحی الهی است نه خواسته‌های گذرا و خطاپذیر عقول بشری.

در این نوشتار، مجموعه‌ای از شبهات بنیادین و پرتکرار در جامعه جمع‌آوری شده و به هر یک پاسخی جامع و کامل داده شده است.

تشکر می‌کنیم از زحمات حجت الاسلام آقای محمدرضا قاسمی جهت تدوین این مجموعه.

مرکز مطالعات و پاسخگویی به شبهات
حوزه‌های علمیه



فصل اول: شبهات مربوط به مبانی و کلیات نگرش اسلام به زن

۱. شبهه بی‌عدالتی در حقوق زن و مرد در تفکر اسلام

حقوق بشر، اساسی‌ترین حقوقی است که هر انسانی به طور ذاتی و به صرف انسان بودن از آن بهره‌مند می‌شود. این امر فارغ از جنسیت بوده و مرد و زن به طور مساوی از آن بهره‌مند هستند. از این جهت، مادهٔ ۱ اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر بر این مطلب چنین تصریح می‌کند: «تمام افراد بشر آزاد زاده می‌شوند و از لحاظ حیثیت و کرامت و حقوق با هم برابرند.»^۱

با این حال، نظام حقوقی اسلام با تأکید بر تفاوت‌های فیزیولوژیک زن و مرد، زنان را دارای حقوقی متفاوت از حقوق مردان در بحث حقوق خانواده و همچنین سایر حقوق سیاسی، اجتماعی و اقتصادی می‌داند.

پاسخ

چکیده نقد: در نظام حقوقی اسلام، به ویژه قوانین مربوط به زنان و خانواده، تفاوت‌های حقوقی بر مبنای عدالت و متناسب با ویژگی‌های طبیعی زن و مرد وضع شده است و بدیهی است که همیشه برابری و تساوی ملاک عدالت نیست. با این حال، زنان در هندسه نظام اسلامی از حقوق سیاسی-اجتماعی برخوردارند و منابع فقهی و تاریخ گواه این حقیقت است. در قانون اساسی ج.ا.ا. این حقوق منعکس شده است؛ برای مثال، بند ۱۴ اصل سوم از جمله اصولی است که به طور مستقیم به حقوق زنان اشاره دارد. در این بند آمده است: «تأمین حقوق همه جانبه افراد، اعم از زن و مرد، و ایجاد امنیت قضایی عادلانه برای همه و تضمین تساوی عموم در برابر قانون از وظایف اساسی دولت است.» لازم به ذکر است که مدل سکولار حقوق زنان نه تنها تاکنون هیچ نمونه موفق ارائه نداده، بلکه آسیب‌ها و چالش‌های فراوانی پیش روی زنان و خانواده قرار داده است که با شناخت ماهیت و اهداف فمینیسم، این آسیب‌ها دور از انتظار نبوده است.

مقدمه: بحث اجرای قوانین فقهی اسلام پیرامون حقوق زن و خانواده در نظام جمهوری اسلامی ایران مبتنی بر حاکمیت «ولی فقیه»، از دو جهت قابلیت تحلیل و بررسی را دارا می‌باشد. جهت اول، رویکرد سیاسی به این مسئله

است که همان بحث پیرامون مبنای مشروعیت حکومت ولی فقیه در اسلام می‌باشد. در سایه این مشروعیت، رهبر جامعه اسلامی می‌تواند قوانین فقهی (من جمله قوانین مربوط به زن و خانواده) را اجرا کند. فی‌الجمله فرض بر این است که مطابق با مبانی فقه سیاسی اسلام، حکومت از آن خداوند است و با صرف نظر از «جعل الهی» هیچ‌کس بر دیگری ولایت ندارد. بر اساس همین جعل الهی، رسول مکرم اسلام و ائمه معصومین علیهم‌السلام برای تصدی این حاکمیت از سوی خداوند تعیین شده‌اند. بر اساس روایات، در زمان غیبت، فقیه جامع‌الشرایط (که همان «ولی فقیه» می‌باشد)، با جعل و اذن از طرف معصوم علیه‌السلام، مشروعیت تشکیل حکومت اسلامی و اداره آن را دارا می‌شود. البته نقد و بررسی به منظور اثبات یا رد این مشروعیت، از آنجاکه دارای جنبه سیاسی است از بحث خارج بوده و نیازمند تحلیلی سیاسی جداگانه است.

اما جهت دوم، بررسی جنبه حقوقی این شبهه است که بر اساس جهان‌بینی اسلام و حق انحصاری خداوند در ولایت، حاکمیت و قانون‌گذاری بر انسان‌ها و با توجه به تفاوت حقوق زن و مرد در فقه اسلامی، آیا این قوانین می‌تواند تضمین‌کننده عدالت حقوقی باشد؟ و اساساً در اسلام، آیا زنان از حقوق سیاسی-اجتماعی بهره‌مند هستند یا خیر؟ که در نوشتار حاضر به تحلیل آن خواهیم پرداخت.

نظام اسلامی، فارغ از دیدگاه‌های افراطی (تجددطلبانه) و تفریطی (متجددانه)، موظف به اجرای عدالت و توجه به شخصیت و کرامت انسانی زنان در جامعه است؛ از این رو، زنان نیز همانند مردان از حقوق سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و... برخوردار گشته‌اند و تفاوت‌های فطری و طبیعی میان زن و مرد که موجب ایفای نقش‌ها و تکالیف متفاوتی توسط هر یک می‌شود و مطابق با فطرت انسان است، آنان را از سایر حقوق انسانی مشترک با مردان محروم نخواهد ساخت (ر.ک: شهید مرتضی مطهری، نظام حقوق زن در اسلام؛ و آیت الله جوادی آملی، فلسفه حقوق بشر).

نقد و بررسی شبهه

۱. قوانین فقهی اسلام و تفاوت‌ها

نخستین نکته برای درک بهتر فلسفه تفاوت‌ها این است که در نگاه اسلام، زن و مرد هر دو در ذاتشان تفاوتی ندارند و جنبه ارزشی ندارد، بلکه تفاوت در جنسیت آنهاست. به عبارت دیگر، آنها به یک اندازه انسان هستند و از ارزش یکسان برخوردارند. با این وجود، زن و مرد از حیث جسمانی (زیستی-روانی)، تفاوت‌های بسیاری دارند که این تفاوت‌ها منشأ تفاوت در نقش‌ها و روابط اجتماعی در خانواده و جامعه شده و نهایتاً تفاوت در قوانین را نتیجه خواهد داد. اسلام منشأ حقوق را اراده تشریعی خداوند می‌داند که

مبتنی بر طبیعت و فطرت انسان‌هاست. به دلیل اشتراک این طبیعت در تمامی انسان‌ها، همه از حقوق مشترک بهره‌مند هستند؛ از این‌رو، زن و مرد در اکثر حقوق و تکالیف مشترک هستند، ولی در برخی موارد متناسب با تفاوت‌ها، مختلف‌اند. ویژگی‌های طبیعی در هر یک از دو جنس موجب شده که هر یک از زن و مرد در برخی وظایف نقشی بیشتر یا انحصاری داشته باشند. البته این تفاوت در راستای تعادل میان حقوق و تکالیف هر یک بر مبنای عدالت و با توجه به مناسبات خانوادگی و اجتماعی آنهاست.

مدل سکولار حقوق زن، ترویج‌کننده «تشابه کامل حقوق بین زن و مرد» است، در حالی که یکی از مبانی حقوقی اسلام «عدالت» است. هرچند عدالت در پاره‌های موارد مقتضی تشابه است (مانند حق سوادآموزی و...)، اما همین عدالت گاهی مقتضی تفاوت است.

۲. تساوی یا عدالت

آیا می‌توان تفاوت‌های طبیعی را در مقام قانون‌گذاری (چنانچه ادعای طرفداران حقوق بشر و کنوانسیون رفع تبعیض است) نادیده گرفت؟ و آیا این برابری می‌تواند ضامن عدالت، آزادی و کرامت انسانی در جامعه شود؟

طراحان کنوانسیون و مدافعان حقوق زن، از محدود افرادی هستند که در مقام نظریه‌پردازی به چنین نظریه‌ای

معتقدند؛ اما چنانچه خواهیم گفت، اعتقادی که از مرحله شعارپارا فراتر نگذاشته است.

جوامع انسانی در رفتارهای خود همواره بر مبنای شرایط و موقعیت‌های متفاوت، واکنش‌های متفاوت از خود نشان داده‌اند؛ که اکنون نیز در تار و پود نظام اجتماعی جوامع مدرن و در تصمیم‌گیری‌های فردی و اجتماعی آنان قابل مشاهده است. به عنوان نمونه، فرآیند تقسیم کار، نقش‌ها و مسئولیت‌ها بر مبنای تفاوت‌های فردی است و این تفاوت‌ها که در ظرفیت روحی و روانی، استعداد، بهره هوشی، توانمندی‌های جسمی و دیگر ویژگی‌ها وجود دارد، نقش تعیین‌کننده‌ای در واگذاری مسئولیت‌ها دارد و بدین جهت علم روانشناسی و روانشناسی اجتماعی پیرامون آن به بحث می‌پردازد.

وجود تفاوت از یک سو و تأکید بر نادیده گرفتن آن غیرمنطقی و خلاف روش عقلایی است؛ چه اینکه بدیهی است برابری و تساوی همیشه ملاک عدالت نیست. چنانچه نابرابری نیز معیار تبعیض و بی‌عدالتی نیست. بلکه برابری در شرایط نابرابر و نابرابری در شرایط برابر نیز خود تبعیض و بی‌عدالتی است. بنابراین، قانونی عادلانه است که به جای تحمیل برابری بر همه انسان‌ها، موضوع حقوق و تکالیف و همچنین شرایط و ویژگی‌های انسان‌ها را در قانون‌گذاری لحاظ کند و در مواردی که موضوع حق یا تکلیفی در همه

افراد انسانی به طور مساوی یافت نمی‌شود، در توازن حق و تکلیف، عدالت رعایت شود؛ نه اینکه با چشم‌پوشی از شرایط، حکم به تساوی و برابری داده شود.

این حقیقت که تساوی در شرایط نابرابر هرگز عدالت را نتیجه نخواهد داد، هرچکه بانیان حقوق بشر و مدافعان حقوق زنان این نادیده‌انگاری را ضروری می‌دانند و در مادهٔ اول کنوانسیون رفع تبعیض از آن سخن گفته‌اند، اما در مرحلهٔ عمل و در مواد ۶، ۱۰، ۱۱ و ۱۲ کنوانسیون خواستار توجه جدی به تفاوت‌های جسمی و جنسی زنان و در نتیجه وضع قوانین متفاوت شده‌اند. به عنوان نمونه، در مواد ۴ و ۱۲ به بارداری و وظایف بارداری و در مادهٔ ۶ در مورد آزادی انتخاب شغل، از پذیرش تساوی امتناع کرده و به منظور حفظ کرامت انسانی و سلامت بهداشتی-روانی زنان، از دول عضو خواستار جلوگیری از بهره‌وری جنسی و قاچاق جنسی زنان شده است. این مواد از کنوانسیون، عملاً ناکارآمدی نظریهٔ تساوی و برابری حقوق بین زن و مرد را حتی از دیدگاه سکولار آن اعلام نموده و ضرورت توجه به تفاوت‌های مؤثر در قانون‌گذاری را تأکید می‌کند.

۳. اهمیت خانواده و چالش‌های فرارونهاد

خانواده به عنوان کوچک‌ترین و بنیادی‌ترین واحد اجتماعی، دارای کارکردهای جایگزین‌ناپذیری نظیر بقای

بشریت، تأمین نیازهای عاطفی و روانی اعضا، تربیت و رشد نسل آینده، مراقبت از خردسالان و حمایت از سالمندان و مهم‌تر از همه، تحکیم و انتقال ارزش‌ها و فرهنگ‌ها به نسل بعد و تعلیم فرهنگ‌پذیری و جامعه‌پذیری به آنهاست. از آنجا که نوع نگرش به ماهیت انسانی زن و مرد و حقوق و آزادی‌های آنان تأثیر مستقیم بر نهاد خانواده دارد، انتخاب جهان‌بینی صحیح و همچنین وضع دقیق‌ترین قوانین بر روابط افراد و اجتماع از اهمیت بالایی برخوردار است (ر.ک: محمود حکمت‌نیا، حقوق زن و خانواده، سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی).

برداشت غلط از حقوق طبیعی و مفهوم آزادی، خواه‌ناخواه منشأ تضییع حقوق و شخصیت زنان و نابودی نهاد خانواده خواهد شد؛ همانگونه که امروزه در کشورهای مبتنی بر نظام‌های حقوقی سکولار شاهد آن هستیم. با تأکید بر حقوق فرد و محوریت اراده فرد در شکل‌گیری روابط و همچنین مجاز شمردن روابط جنسی خارج از خانواده، شاهد کمرنگ شدن نظارت بر فرزندان و تربیت به منظور پرورش عاطفی و اخلاقی آنان و بالا بردن امنیت اجتماعی جامعه خواهیم بود. از طرف دیگر، پیوندهای عاطفی میان زن و شوهر نیز از هم گسسته شده و در نتیجه منجر به بروز خشونت‌های خانگی، انحرافات جنسی و عدم مسئولیت در تربیت نسل آینده خواهد شد (ر.ک: آندره میشل، جامعه‌شناسی خانواده و

ازدواج، ص ۱۴۵).

با بررسی اجمالی آمارهای جهانی، برخی از نابهنجاری‌ها که نتیجهٔ ترویج چنین تفکری است را می‌توان مشاهده کرد؛ مانند آبستنی‌های ناخواسته، فرزدان نامشروع و عقده‌های روانی آنان، خانواده‌های تک‌والدی و مشکلات آنها، روسپی‌گری، شیوع بیماری‌های مقاربت و رشد منفی جمعیت.

۴. اسلام و حقوق سیاسی-اجتماعی زنان

از آنجا که اصل در حقوق اسلام توجه به کرامت انسانی است، زنان و مردان در اکثر حقوق سیاسی، اقتصادی و اجتماعی مشترک هستند و هر دو از این حقوق بهره‌مندند. از طرفی دیگر، قوانین جمهوری اسلامی ایران نیز از شریعت اسلام اتخاذ شده است، بنابراین این قوانین در نظام جمهوری اسلامی ایران نیز منعکس شده است که مهم‌ترین این موارد را می‌توان چنین برشمرد:

۴-۱. حقوق اقتصادی:

حق مالکیت: هرچند زنان در طول تاریخ و در تمدن و نظام‌های حقوقی مختلف از داشتن حق مالکیت محروم بودند، اما در اسلام (همانگونه که در قرآن آمده: ﴿لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبْنَ﴾) [۹] زنان مالک دسترنج خود و دارای استقلال مالی هستند. از این‌رو

می‌توانند مانند مردان فعالیت اقتصادی مستقل داشته باشند که این مهم در اصل ۴۶ قانون اساسی چنین آمده است: «هر کس مالک حاصل کسب و کار مشروع خویش است و هیچ‌کس نمی‌تواند به عنوان مالکیت نسبت به کسب و کار خود، امکان کسب و کار را از دیگری سلب کند.»^۱

حق ارث: در شرایطی که زنان نه تنها از ارث بردن محروم بودند، بلکه خودشان نیز به‌عنوان میراث محسوب می‌شدند، اسلام حق ارث آنان را به رسمیت شناخته است: ﴿لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ^۲﴾

۲-۴. حقوق سیاسی:

زنان مانند مردان در نظام حقوقی اسلام از نظر مشارکت سیاسی از حقوق و تکالیفی یکسان بهره‌مند هستند و به اصطلاح امروزی، حق انتخاب کردن و انتخاب شدن دارند. علاوه بر اینکه در تعیین مسئولین جامعه نقش دارند، می‌توانند (جز موارد اندکی) خود مسئولیت‌های سیاسی را بر عهده گیرند: سمت‌ها و پست‌های سیاسی مانند وزارت، مجلس شورای اسلامی و حتی ریاست قوه مقننه، جزو فقها یا حقوقدانان شورای نگهبان، مشارکت در قوه قضائیه که

۱. اصل ۴۶ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران.

۲. نساء/۷.

با داشتن شرایط می‌توانند در پست‌های مشاورت دیوان عدالت اداری، دادگاه‌های مدنی خاص، قاضی تحقیق، مستشار اداره حقوقی و نظائر آنها انجام وظیفه نمایند. از این رو، مشارکت زنان در تمامی نهادهای سیاسی کشور به جز نهاد رهبری و ریاست جمهوری (که از موارد اختلافی است) در نظام جمهوری اسلامی ایران پذیرفته شده است.

در اصل بیست و یکم چنین آمده است: «دولت موظف است حقوق زن را در تمام جهات با رعایت موازین اسلامی تضمین نماید و امور زیر را انجام دهد:

ایجاد زمینه‌های مساعد برای رشد شخصیت زن و احیای حقوق مادی و معنوی او.

حمایت مادران بالخصوص در دوران بارداری و حضانت فرزند و حمایت از کودکان بی سرپرست.

ایجاد دادگاه صالح برای حفظ کیان و بقای خانواده.

ایجاد بیمه خاص بیوگان و زنان سالخورده و بی سرپرست.

اعطای قیمومت فرزندان به مادران شایسته در جهت حقوق آنها در صورت نبودن ولی شرعی.^۱»

در این راستا، در قانون سیاست‌های کلی برنامه چهارم توسعه، یکی از وظایف دولت «تقویت نهاد خانواده و جایگاه

۱. اصل ۲۱ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران.

زن در آن و در صحنه‌های اجتماعی و استیفای حقوق شرعی و قانونی بانوان در همه عرصه‌ها و توجه ویژه به نقش سازنده آنان» تعیین شده است. همچنین در قانون برنامه چهارم توسعه، در ماده ۱۱۱ چنین مقرر شده که دولت موظف است با هدف تقویت نقش زنان در جامعه و توسعه فرصت‌ها و گسترش سطح مشارکت آنها در کشور، اقدامات ذیل را معمول دارد.

۳-۴. حقوق اجتماعی:

شاید بتوان گفت برخورداری از حقوق اجتماعی عادلانه از اساسی‌ترین دغدغه‌ها و مسائل مطرح برای جامعه زنان است. به موجب اصول قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، دولت موظف است حقوق زن را در تمام جهات، با رعایت موازین اسلامی، تضمین نماید. این امور به طور کلی به دو دسته تقسیم می‌شوند: نخست آن حقوقی که صرفاً به لحاظ زن بودن مطرح شده است، مانند ایجاد زمینه‌های مساعد برای رشد شخصیت زن و احیای حقوق مادی و معنوی او. دوم، امور مربوط به تأمین حقوق زنان به لحاظ مادر بودن و عضویت آنان در خانواده، مانند لزوم ایجاد دادگاه صالح برای حفظ کیان خانواده (جلال‌الدین مدنی، حقوق اساسی در جمهوری اسلامی ایران، ج ۷، ص ۱۰۲، ۱۰۰).

در قانون اساسی و قوانین عادی ایران بر تأمین حقوق

برابر زن و مرد در انتخاب شغل، بهبود شرایط زنان شاغل، حق برخورداری زنان از آموزش، تأمین اجتماعی، امنیت اجتماعی و بهداشت و درمان تأکید شده است.^۱ زنان همچنین دارای حقوق قضایی (همان طرح دعوا و شکایت و تقاضای جبران خسارت و اجرای مجازات) می‌باشند.

در زمینه حقوق اجتماعی در رژیم گذشته، زنان از بسیاری از حقوق اجتماعی خود مانند تأمین اجتماعی، رفاه اجتماعی، امنیت و بهداشت و درمان محروم بودند. به عنوان نمونه، پیش از انقلاب اسلامی تأمین اجتماعی موارد محدودی را در بر می‌گرفت و بسیاری از زنان عملاً تحت پوشش خدمات تأمین اجتماعی قرار نداشتند. به همین میزان، به دلیل گستردگی محرومیت، بیشتر اقشار جامعه از رفاه اجتماعی محروم بودند. همچنین به دلیل آزادی بی‌بندوبار و وجود مراکز فساد و فحشا، ضریب امنیت اجتماعی زنان قبل از انقلاب بسیار پایین بود. در زمینه سطح سواد، تا سال ۱۳۵۵ تنها ۲۶ درصد زنان از نعمت سواد برخوردار بودند. در زمینه آموزش عالی نیز سهم زنان ناچیز بود، به ویژه اینکه در عرصه آموزش عالی فرصت مساوی برای حضور افراد متعلق به طبقات مختلف اجتماعی فراهم نگردید.^۲ در زمینه هنر و سینما، به دلیل حاکم بودن روحیه ابتذال، از زنان استفاده‌ی

۱. اصل سوم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران.

۲. طغرانگار، حسن، حقوق سیاسی - اجتماعی زنان قبل و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۳ش، ص ۱۲۸.

ابزاری می‌شد؛ چنان‌که یکی از خوانندگان زن موسیقی اصیل ایرانی در پاسخ به پرسشی مبنی بر مقایسهٔ موسیقی ایران پیش و پس از پیروزی انقلاب می‌گوید: «همه می‌دانیم که در جامعهٔ هنری قبل از انقلاب فساد بی‌داد می‌کرد که به خصوص در میان زنان، فساد اخلاقی بسیار زیاد بود.^۱» به تعبیری، زن به معنای واقعی در سینمای قبل از انقلاب حضور نداشت؛ هر چند که زن غرب‌زده، بی‌هویت و عروسک‌مانند در فیلم‌های ایرانی حضور داشت.

۴-۴. حقوق خانواده:

بارزترین نمونهٔ این حق، حق آزادی در انتخاب همسر و تشکیل خانواده است. از این‌رو، زنان علاوه بر اینکه در اصل تشکیل خانواده دارای آزادی و استقلال می‌باشند، همچنین حق انتخاب یا ردّ پیشنهاد ازدواج را دارا می‌باشند و کسی حق تحمیل یا اکراه آن را ندارد؛ و حتی زن می‌تواند طرف ایجاب و پیشنهاددهنده باشد.

جمع‌بندی:

تصویری که امروزه در جوامع اسلامی از زن ارائه می‌شود و برخوردی که با شخصیت، حقوق و منزلت اجتماعی زن صورت می‌گیرد، محصول جمع شدن برخی از احکام اسلامی با افکار، ارزش‌ها، سنت‌ها و آداب و رسوم جوامع است که

نمی‌توان همه را به اسلام استناد داد.

بر اساس آموزه‌های اسلامی، زنان همانند مردان از حقوق سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و... برخوردارند و نظام جمهوری اسلامی ایران (که بر اساس همین آموزه‌ها تأسیس شده است) مروج و حامی این عقیده است.

اسناد بین‌المللی زنان، مبتنی بر مشکلات و نیازهای کشورهای صنعتی و سکولار تدوین شده است و نظام بین‌المللی می‌کوشد در راستای یکسان‌سازی فرهنگ جهانی، نیازها، ضرورت‌ها و مشکلات یکسان برای همه زنان تعریف نماید؛ در حالی که مسائل و مشکلات و ضرورت‌های زنان در کشورها باید با توجه به فضای فرهنگ و اجتماع حاکم بر آنان تحلیل شود و متناسب با این نیازها، سیاست‌ها و راهکارها تدوین و اجرایی شوند.

مدلی که کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان و همچنین مدافعان حقوق زنان آن را ارائه می‌دهند، علاوه بر اینکه در هیچ جای جهان کاملاً محقق و آزموده نشده و هیچ کشوری به‌عنوان نمونه موفق آن معرفی نشده است، بررسی وضعیت زنان در جوامعی که این منویات را اجرایی کرده‌اند نیز تأسف بار و نگران‌کننده است.

تا زمانی که توصیه‌های اخلاقی به حقوق ضمیمه نشود، توسل به قانون‌گذاری و تدوین کنوانسیون‌ها، مشکلات

فردی و اجتماعی زنان را حل نخواهد کرد. بر همین روال است که فقه اسلامی در کنار فقه، توصیه‌های اخلاقی نیز دارد تا مرد را به انجام وظایف راغب‌تر و زن را به زندگی علاقه‌مندتر نماید.

۲. شبهه زن ستیزی در تفکر اسلام

همه چیز زن شر است و شرورترین چیز زن آن است که مرد را چاره‌ای از آن نیست. (نهج البلاغه، حکمت ۲۳۰). درباره زنان از خدا بترسید که آنها پیش شما اسیرند. (نهج الفصاحه، حدیث ۴۶). محکم‌ترین سلاح شیطان، زنانند. (نهج الفصاحه، حدیث ۹۷۰). زنان را بی لباس بگذارید تا در خانه بمانند. (نهج الفصاحه، حدیث ۳۴۳). اگر زنی خود را معطر کند و بر مرد می‌گذرد که بوی او را دریابد، زناکار است. (نهج الفصاحه، حدیث ۱۷۷). گروهی که زمام کار خویش را به زنی سپارند، هرگز رستگار نشوند. (نهج الفصاحه، حدیث ۲۲۹۴). در بهشت نگریستم و دیدم که بیشتر مردم آن فقیرانند و در جهنم نگریستم و دیدم که بیشتر مردم آن زنانند. (نهج الفصاحه، حدیث ۳۳۱)

پاسخ

در اسلام، میزان برتری انسان‌ها نسبت به یکدیگر اعم از زن و مرد، به تقوا است؛ بیان قرآن چنین است: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾^۱.

بنابراین مرد و زن بر اثر عبودیت خدای متعال و انجام تکالیفی که بر عهده آنان است، به طور مساوی و یکسان

استکمال می‌یابند. چنین نیست که بعضی از انواع و مراتب کمالات انسانی به مردان اختصاص داشته باشد و زنان را در آن سهمی و مشارکتی نباشد، یا به عکس. قرآن کریم می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ نَقِيرًا﴾؛ همچنین کسانی که عمل صالح به جای آورند و با ایمان باشند اعم از مرد و زن، آنها وارد بهشت خواهند شد و کمترین ستمی به آنها نمی‌شود.^۱

نیز آنچه مسلم است، وجود تفاوت‌هایی میان مرد و زن است که سبب حقوق و تکالیف متنوع می‌گردد. از این رو در دین اسلام، برخی از حقوق و تکالیف بر اساس تفاوت‌های جسمانی و روحی زن و مرد متفاوت است و احکام اسلام دائر مدار مصالح و مفاسد است و هر یک از زن و مرد باید بر مدار مصالح و مفاسدی که خداوند برای آنها قرار داده، سیر کنند.

اما در رابطه با برخی شبهات لازم به ذکر است که حضرت در موردی که فرمودند: «إِذَا بَلَغَ الْبِتَاءُ نَصَّ الْحَقَاقِ فَأَلْعَصَبَةُ أُولَىٰ»؛ یعنی اینکه زنان هنگامی که به حد کمال رسیدند، خویشاوندان پدری که مرد هستند برای تصمیم‌گیری درباره آنان مقدمند.^۲

باید بیان داشت که مفهوم جمله بالا این است که وقتی

۱. نساء/۱۲۴.

۲. شریف‌الرضی، محمد، نهج البلاغة، محقق: صبحی صالح، قم، هجرت، چاپ اول، ۱۴۱۴ ق، ص ۵۱۸.

دختران به حد ازدواج برسند، باید با اجازه پدر یا جد (و در صورت فقدان آنها با اجازه عموها و برادرها) ازدواج کنند. البته از نظر فقه ما، اجازه پدر یا جد به اعتقاد جمع زیادی از فقها شرط است؛ ولی اجازه عموها یا برادرها (در صورت فقدان پدر یا جد) به عنوان امری استحبابی و نه وجوبی تلقی شده است.

در این باره چند نکته قابل طرح است:

۱. ولایتی که برای مرد در این خصوص مطرح است، در واقع امتیازی محسوب نمی‌شود، بلکه خود این یک بار و وظیفه‌ای است که خداوند حکیم آن را از دوش زنان ساقط نموده و وظیفه مردان قرار داده است که بر اساس معیارهایی باید این ولایت اعمال شود و نه بر اساس خواهش‌های نفسانی فرد ولی؛ لذا در مواردی که ولی اهلیت خود را از دست دهد، اجازه او لازم نیست. از سوی دیگر در فرهنگ اسلام، بالاترین مرتبه ولایت، حاکمیت است که همین امر خود دوچندان نمودن وظیفه فرد را به دنبال دارد؛ از این رو ریاست جز خدمت کردن نیست.

۲. قرار دادن افرادی به عنوان ولی، ایجاد محدودیت در دخالت بی‌جای دیگران می‌نماید که جز مشورت، باقی دخالت‌ها نادرست است.

۳. اغلب زنان بر اساس ساختار روحی، موجوداتی

احساسی و منفعل هستند و وجود این خصوصیات در تصمیم‌گیری‌ها، قدرت فکر و دوراندیشی و داوری درست را سلب می‌کند. بنابراین با در نظر گرفتن نکات بالا، ولایت چیزی جز ادای وظیفه متناسب با آن نیست؛ از این رو نمی‌توان گفت چون این وظیفه بر عهده زنان نیست، آنان دارای نقص هستند. خیر، خداوند برای هر کس ظرفیت وجودی قرار داده و بیش از توان او تکلیف نمی‌خواهد.

ممکن است این سؤال به ذهن خطور کند که چرا بعضی از زنان قابلیت‌های دوچندان نسبت به برخی از مردان دارند، اما با این وجود چنین حقی برای آنان در نظر گرفته نشده است؟

در پاسخ گفته می‌شود: این موارد استثنایی می‌باشند و یک قانون کلی با این استثنائات نقض نمی‌شود.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «اغْزِلُوا عَنِ الْبَسَاءِ مَا اسْتَطَعْتُمْ»؛ تا آنجا که می‌توانید از زنان دوری جوئید. باید دقت نمود که در ابتدای این کلام، سید رضی می‌نویسد: «أَنَّهُ شَيَّعَ جَيْشًا يُعْزِيهِ»؛ یعنی امام علیه السلام هنگامی که سپاهی را برای میدان نبرد بدرقه می‌کردند، فرمودند...^۱.

بنابراین فضای صدور این کلام در خصوص آمادگی

۱. مکارم شیرازی، ناصر، پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام، قم، انتشارات امام علی بن ابی طالب علیه السلام، چاپ اول، ۱۳۹۰، ج ۴، ص ۲۰۲.

برای رفتن به جنگ است. سید رضی در معنای این کلام می‌نویسد: معنای این سخن آن است که از یاد زنان و دل‌مشغولی به آن‌ها به هنگام جنگ صرف نظر کنید و از نزدیکی با آنان امتناع ورزید، چرا که این کار بازوان حمیت را سست و در تصمیم خلل ایجاد می‌کند و از حرکت سریع و کوشش در جنگ باز می‌دارد. شک نیست که انسان در صورتی در کار خود - مخصوصاً در میدان نبرد - پیشرفت می‌کند که تمام فکرش متوجه آن کار باشد؛ اما اگر فکر خود را به دو یا چند کار تقسیم کند، به همان نسبت توفیقش کمتر می‌شود، به خصوص اگر فکر خود را به زنان مشغول دارد که او را در حال و هوای دیگری قرار می‌دهد و از تصمیم و اراده و قدرت و قوت او می‌کاهد. نیز احساسات و روحیاتی مانند ترس که در زنان بیشتر است، سبب می‌شود انسان یا در میدان نبرد حضور پیدا نکند و یا اینکه اگر هم حضور پیدا کند، به دلیل دل‌مشغولی، حضور او ممکن است مؤثر واقع نشود، چه اینکه در اغلب موارد این تأثیرگذاری وجود دارد و سخن امام علیه السلام هم ناظر به همین مسئله است که در غالب موارد صورت می‌پذیرد؛ از این رو موارد استثنایی از این قانون کلی خارج می‌شود و نمی‌توان گفت این کلام عمومیت دارد، چون هر عامی تخصیص می‌خورد.

در روایتی رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام چنین توصیه نمودند: «يَا عَلِيُّ لَا تُشَاوِرَنَّ جَبَانًا فَإِنَّهُ يُضَيِّقُ

عَلَيْكَ الْمَخْرَجَ وَلَا تُشَاوِرَنَّ بَخِيلًا فَإِنَّهُ يَقْضِرُ بِكَ عَنْ غَايَتِكَ
وَلَا تُشَاوِرَنَّ حَرِيصًا فَإِنَّهُ يُزَيِّنُ لَكَ شَرَّهَا؛ ای علی، با ترسو
مشورت مکن که او راه بیرون شدن از کار را برای تو مشکل
نماید، و با بخیل مشورت مکن که تو را از مقصد باز می‌دارد، و
با آزمند مشورت مکن که شر و فساد کار را در نظرت می‌آراید.^۱
با نگاهی به ویژگی‌ها و صفات میان زن و مرد، می‌توان به
راحتی دریابیم که اغلب زنان نسبت به مسائل حکومتی
کم‌تجربه‌ترند و صفاتی چون ترس و بخل در آنها بیشتر از
مردان وجود دارد. بنابراین در خصوص اموری مثل جنگ
کردن و یا کارهای کلان، به علت وجود صفت ترس نباید از
زنان و حتی مردان ترسو مشورت گرفت و همین‌گونه در
امورات دیگر باید به نوع افراد توجه نمود؛ لذا ممکن است
فردی برای مشورت در حوزه‌ای مناسب باشد ولی در حوزه‌ای
دیگر نامناسب.

صفاتی همچون بخل و ترس که در اغلب زنان وجود دارد،
به این معنا نیست که این صفات ناکارآمدند؛ بلکه در حوزه
خانواده، بخل زن توصیه شده که سبب حفظ اموال همسر
خود می‌شود، یا ترس او در جاهایی اهمیت می‌یابد و سبب
حفظ او می‌شود. بیان امیرالمؤمنین علیه السلام در این باره چنین
است:

۱. حرعاملی، محمد، وسائل الشیعه، قم، آل‌البیت، چاپ اول، ۱۴۰۱ ق، ج ۱۲، ص ۴۷.

«خِيَارُ خِصَالِ النِّسَاءِ شِرَارُ خِصَالِ الرِّجَالِ: الرَّهْوَ وَ الْجُبْنُ وَ الْبُخْلُ، فَإِذَا كَانَتْ الْمَرْأَةُ مَرْهُوَّةً لَمْ تُمْكِنْ مِنْ نَفْسِهَا، وَ إِذَا كَانَتْ بَخِيلَةً حَفِظَتْ مَالَهَا وَ مَالَ بَعْلِهَا، وَ إِذَا كَانَتْ جَبَانَةً فَرِقَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ يَغْرِضُ لَهَا»؛ خصلت‌های نیک زنان، خصلت‌های بد مردان است (این خصلت‌ها عبارتند از: تکبر و ترس و بخل. (زیرا) هنگامی که زن متکبر باشد، بیگانه را به خود راه نمی‌دهد و اگر بخیل باشد، مال خود و همسرش را حفظ می‌کند و اگر ترسو باشد، از هر چیزی که ممکن است به آبرو و عفت او صدمه بزند می‌ترسد (و از آن فاصله می‌گیرد).^۱

در روایت چهارم آمده است: «الْمَرْأَةُ شَرُّ كُلِّهَا وَ شَرُّ مَا فِيهَا أَنَّهُ لَا بُدَّ مِنْهَا»؛ تمامی وجود زن شر است و بدترین چیزی که در اوست این که از وجودش چاره‌ای نیست.^۲

لازم به عنایت است که چیزی به عنوان شر محض در عالم وجود ندارد، چه اینکه هر آنچه خدا آفریده است یا خیر محض است و یا اینکه خیر آن نسبت به شرش کم یا زیاد است.

این کلام امام علیه السلام می‌تواند ناظر به گروهی از زنان باشد که خصوصیات متناسب با شر بودن دارند، چه اینکه در قرآن هم از زنان خیر سخن به میان آمده و هم از زنان شر.^۳ مانند این سخن که به صورت کلی بیان شده، در متون اسلامی

۱. شریف‌رضی، نهج البلاغه، ص ۵۵.

۲. همان، ص ۵۱.

۳. تحریم/۱۲۰۱.

فراوان است و گاهی هم با استثنائاتی همراه است؛ همچون
سورهٔ عصر و یا این کلام امیرالمؤمنین علیه السلام که می‌فرماید:
«مَنْ نَالَ اسْتِظَالَ»؛ کسی که به نوایی رسد، طغیان می‌کند
و برتری می‌جوید.^۱ روشن است که این حکم کلی نمی‌تواند
باشد و عمومیت ندارد.

نیز می‌توان بیان داشت که به جهت تفاوت‌های میان زن
و مرد و مقتضای تکوینی آن دو، سختی‌هایی در زندگی پیش
می‌آید و در واقع مقتضای عالم ماده چنین است؛ از این رو
توصیه به مدارا نمودن شده است.

این مسئله همانند رفتار نمودن با بچه است: از سویی
او به مقتضای سن خود کارهایی انجام می‌دهد که سبب
رنجش پدر و مادر می‌شود و از سوی دیگر پدر و مادر باید خود
را در حد کودک پایین بیاورند و این همان مدارا نمودن است.
لذا رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «مَنْ كَانَ عِنْدَهُ صَبِيٌّ فَلْيَتَصَابَ
لَهُ»؛ هر کس کودکی دارد، خود را به کودکی درآورد.^۲

سؤال دیگری که در این مورد قابل طرح است این است
که منظور امیرالمؤمنین علیه السلام دربارهٔ ناقص‌العقل و
ناقص‌الایمان بودن زنان در نهج‌البلاغه چیست؟ حضرت
علی علیه السلام پس از پایان جنگ جمل در مذمت زنان چنین
فرمود: «ای مردم، زنان از نظر ایمان و ارث و عقل ناقصند. اما

۱. شریف‌رضی، نهج‌البلاغه، ص ۵۰۷.

۲. وسائل‌الشیعه، ج ۲۱، ص ۴۸۶.

نقصان ایمان‌شان به اعتبار معاف بودن از نماز و روزه در ایام قاعدگی است. اما نقصان ارث‌شان به اعتبار اینکه سهم ارث آنان نصف سهم ارث مردان است. اما نقصان عقل‌شان به اعتبار اینکه شهادت دوزن برابر شهادت یک مرد است».

پس از جنگ جمل که هلاکت جمع فراوانی از مسلمین را در پی داشت و از تصمیم و ارادهٔ یک زن (عایشه) به وجود آمده بود، امام مردم را متوجه نقص زنان و اموری که موجب آنها می‌شود کرده و از سه جهت زن‌ها را دارای نقص معرفی کرده‌اند:

۱. نقص ایمان: دلیل کمبود ایمان آنها را دوری از نماز و روزه به هنگام حیض‌شان دانسته‌اند.

بدیهی است که نماز و روزه از کمال ایمان و نوعی ریاضت معنوی است، دوری زنان از این ریاضت به هنگام عادت ماهیانه موجب نقص ایمانشان می‌شود. به علاوه روزه نگرفتن زن‌ها وجه عقلی نیز دارد و آن ضعف مفروطی است که در اثر خونریزی در آنها پدید می‌آید.^۱ و البته این کلام دلیل است بر اینکه اعمال نیز جزو ایمان‌اند.^۲

۲. نقصان در ارث بردن: اما نقصان ارث زنان به این علت است که هم تأمین معاش بر عهدهٔ مرد است و هم اینکه

۱. ابن میثم، شرح نهج البلاغه ترجمه: قربانعلی محمدی و علی اصغر نوایی، ج ۲، ص ۴۸۰.

۲. ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۲۱۴.

نفقه زن برگردن اوست؛ به همین دلیل خداوند ارث مردان را دو برابر زنان قرار داد^۱ تا حالت تساوی برقرار شود. در حدیث است که از امام صادق علیه السلام پرسیده شد: دلیل اینکه زن مسکین و ضعیف یک ارث می برد و مرد دو سهم، چیست؟ امام فرمود: همانا به زنان جهاد و نفقه واجب نیست و همه اینها تکلیف مردان است؛ به همین خاطر است که بر زنان یک سهم و بر مردان دو سهم قرار داده شده^۲.

۳. نقصان در عقل: اما در مورد نقصان عقل زنان باید گفت که عقل به دو دسته عقل نظری و عملی تقسیم می شود.

عقل نظری فعالیت است در جهت رسیدن به اهداف با انتخاب واحدها، قضایا و وسایلی که می توانند در جهت رسیدن به هدفها کمک نمایند، بدون اینکه واقعیت یا ارزش آن هدفها و وسایل را تضمین نمایند. به عنوان مثال، عقل نظری محض، بتأیی ساختمان را تعلیم می دهد که آجرها چگونه روی هم قرار بگیرد، مقاومت مصالح در چه حدودی ضرورت دارد، پی ریزی ساختمان به چه مقدار وسایل نیاز دارد. اما این که این ساختمان جایگاهی برای تعلیم و تربیت انسانها خواهد بود یا کشتارگاهی برای آنها، عقل نظری محض کاری با این مسائل ندارد. عقل نظری همواره بر آنچه که از پیش فرض شده است، حکم صادر می کند و کاری با آن

۱. نساء، ۱۷.

۲. شرح نهج البلاغه، مدرس وحید، ناشر مولف، ج ۵، ص ۸۷.

ندارد که صحیح از نظر چه کسی و از روی کدامین واقعیت‌ها؟ به همین جهت بوده است که منطق دانان حرفه‌ای حتی کسانی که ابتکاراتی در منطق به وجود آورده‌اند - فقط از آن جهت که منطق می‌دانند و بر همه فعالیت‌های عقل نظری آشنایند، جهان‌شناسان و انسان‌شناسان واقعی نبوده‌اند، زیرا واقعیت‌ها و ارزش‌ها غیر از شناخت و قدرت بر تنظیم‌بندی فرمول‌ها می‌باشد. عقل نظری محض قدرت ورود به حوزه ارزش‌ها را ندارد و کاری با واقعیات فی‌نفسه ندارد.

و از طرفی عقل عملی، هر یک از نیروهای فعال درون بشری را مانند عقل نظری و وجدان و حدس و اراده و اندیشه و... هماهنگ می‌سازد که همه آنها را در وصول به واقعیات و شایستگی‌ها بسیج نماید. عقل عملی آن است که انسان به واسطه آن، اموری را به وجدان غیرحسی ادراک می‌کند و آنها ذواتند، نه عوارض؛ مثل ادراک نفس خود و ادراک مختار بودن نفس در اعمال خویش که منتهی به اعتقاد به بقای نفس و وجود ذات پروردگار می‌شود. این قوه یعنی عقل عملی برتر و شریف‌تر از عقل نظری است. زیرا عقل نظری آنچه می‌کند راجع به ظواهر یا عوارض یا مصلحت‌اندیشی دنیوی است و درباره ذوات و معقولات واقعی جز حدس و احتمال کاری از او ساخته نیست. اما عقل عملی متوجه حقایق است و حسن نیت و اراده خیر را به انسان می‌دهد و بنیاد عقاید

دینی و اخلاقی را استوار می‌سازد و منشأ ایمان است، نه تشکیک.

علامه جعفری رحمة الله علیه ضمن تقسیم عقل معتقد است: زنان به لحاظ عقل عملی از مردان کاستی ندارند و اگر کاستی مشاهده می‌شود، در عقل نظری است. ایشان نتیجه می‌گیرند: «بنابراین آنچه که صنف مرد به او می‌بالد و مغرور می‌شود (یعنی عقل نظری) فی‌نفسه دارای ارزش نیست و اعتبار آن فقط در حد شکل دادن به قضایایی است که آنها را صحیح تلقی کرده است، و اگر صنف زنان از عوامل تعلیم و تربیتی کامل برخوردار شوند، به جهت داشتن نقش اساسی در خلقت و چشیدن طعم واقعی حیات و برخوردار بودن از احساسات عالی، می‌توان ادعا کرد که زمینه رشد شخصیت انسانی در زن‌ها کمتر از مردان نمی‌باشد»^۱.

یکی از روایاتی که معروف است در زمینه کم‌خردی زنان، نتایجی را به دست می‌دهد که نشان‌دهنده این است که این کم‌خردی یک اصل ثابت نیست و آن روایتی است که حضرت علی علیه السلام نقل می‌کند که: «ما با رسول خدا بودیم و ایشان درباره آیه ۲۸۲ سوره بقره با ما گفتگو می‌کردند که ناگاه زنی آمد و پیش روی رسول خدا ایستاد و گفت: من پیک زنان به سوی شما هستم... خداوند عزوجل پروردگار مردان و زنان

۱. جعفری، محمد تقی، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج ۱۱، ص ۲۹۸.

و آفریننده و روزی دهنده مردان و زنان می باشد و همانا آدم پدر مردان و زنان می باشد و حوا مادر زنان و مردان و همانا تو فرستاده خدا به سوی مردان و زنانی، زنان را چه می شود که درباره گواهی و میراث، دو زن برابر یک مرد قرار می گیرد؟ پیامبر صلی الله علیه و آله به زن فرمود: ای زن، این حکم از جانب خدای عادل و حکیم می باشد که از حق تجاوز نکرده... زیرا شما ناقص خریدید. زن به رسول خدا گفت: نقصان ما در چیست؟ فرمود: هر یک از شما نصف روزگارش را به خاطر عادت ماهانه نماز نمی خواند، و اینکه شما زیاد نفرین می فرستید و ناسپاسی فامیل می کنید. هر یک از شما بیست سال و بیشتر نزد مردی زندگی می گذرانید و از نیکی وی بهره مند می شوید، وقتی مرد دست تنگ شد یا کار به مخاصمه کشیده شد، زن می گوید: من هرگز در تو خیری ندیدم. رسول خدا در ادامه می فرماید: هر زنی که این خصوصیات اخلاقی را نداشته باشد، پس هر محنتی که از ناحیه این نقصان به وی می رسد باید صبر پیشه کند که خداوند ثواب او را گرامی خواهد داشت. ای زن، هیچ مرد پستی نیست که زنی پست تر از او یافت شود و هیچ زن شایسته ای مگر در مقابل، مرد شایسته تری از او وجود دارد»^۱.

این روایت حاوی نکات ارزنده ای می باشد، از جمله اینکه:

۱. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۱۰۴، ص ۳۶.

۱. رسول خدا ﷺ این اوصاف را وصف همه زنان نمی‌داند و زنانی را که فاقد این ویژگی‌ها بوده‌اند اما محکوم قوانین اجتماعی معطوف به اکثریت هستند، به صبر و شکیبایی دعوت می‌کند.

۲. رسول خدا ﷺ تعمیم ناروا، و اینکه زن با یک دعوا به شوهر بگوید: «من هرگز در تو خیری ندیدم»، را شاخص کم‌خردی زنان می‌داند؛ زیرا این جمله با توجه به سابقه زندگی قابل تکذیب می‌باشد.

۳. بالاخره رسول اکرم ﷺ تصریح می‌کند که در زمان وی، میانگین حقوق زنان کمتر از میانگین عقول مردان می‌باشد؛ پس سخن از میانگین آماری است و چه بسا زنی که نه تنها از شوهرش، بلکه از اکثریت مردان عالم عاقل‌تر بود.

با توجه به این مطالب، رسول خدا ﷺ می‌پذیرد که کم‌خردی ویژگی ذاتی زن نیست و اگر ویژگی ذاتی نباشد، ممکن است با تربیت اجتماعی برطرف گردد. همچنان که شواهد تاریخی نشان می‌دهد، زنان در اعصار مختلف از عقلانیت یکسانی برخوردار نبوده‌اند؛ هیچ محقق نمی‌تواند زن معاصر ایرانی را با زنان دوره قاجار که از نعمت سواد محروم بودند، یکسان بداند.

روایت دیگری هم از حضرت علی علیه السلام است که دستور پرهیز از مشورت با زنان می‌دهد و با کم‌خردی ذاتی زنان

ملازمه ندارد؛ زیرا اطلاق دستور مذکور در اندیشه حضرت مقید شده است. حضرت علی علیه السلام می‌فرمایند: «بپرهیز از مشورت با زن‌ها مگر زنی که کمال عقل او به تجربه رسیده باشد»^۱. از جمله فوق چنین برمی‌آید که وصیت امام علیه السلام به فرزندش امام حسن مجتبی علیه السلام عمومیت ندارد، بلکه معطوف به اکثریت غالب می‌باشد و زنانی که از زور و زیور دنیا اعراض کرده و به تعقل پرداخته‌اند، مانند مردان شایسته مشورت می‌باشند.

برخی از محققین از مجموع روایات درباره زنان همین نتیجه را برداشت نمودند.

آیت‌الله جوادی آملی در تفسیر آیه ۱۸ سوره زخرف که به دو شاخص از «ناقص‌العقل» بودن زنان اشاره می‌کند، می‌نویسند: «وصف ذاتی و لایتغیر زن این نیست که سرگرم حیل و زیور بوده و در احتجاج‌های عقلی و مناظره‌های علمی و نیز مخاصمه‌های دفاعی غایب و محروم باشد». پس آیه مبارکه درصدد تبیین حقیقت نوعی زن و بیان فصل مقوم وی نیست که با تغییر نظام تربیتی دگرگون نشود.^۲

سؤال: اینکه گفته شده است: «اگر زن نبود، مرد به بهشت می‌رفت»^۳ و «اگر زنان نبودند، خدا چنان که شایسته

۱. ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، همان، ص ۳۰۲.

۲. جوادی آملی، عبدالله، زن در آئینه جمال و جلال، ص ۵۴.

۳. نهج الفصاحه، حدیث ۲۳۵۸.

پرستش اوست پرستیده می‌شد»^۱ و «زنان دام‌های شیطانند»^۲، مراد از این عبارات چیست؟

این جملات از رسول خدا ﷺ می‌باشد و در نهج الفصاحه آمده است که سخنان رسول خدا ﷺ در آن گردآوری شده است.

متأسفانه بیشتر روایات گردآوری شده در نهج الفصاحه مستند نیستند و در دیگر کتاب‌های معتبر با سلسله سند مورد اعتماد نیامده است.

حدیث اول: از رسول خدا ﷺ نقل شده است که فرمود: «لَوْ لَا الْمَرْأَةُ لَدَخَلَ الرَّجُلُ الْجَنَّةَ»؛ اگر زن نبود، مرد به بهشت می‌رفت.^۳

این روایت در کتاب‌های معتبر شیعه نیامده است و در کتاب‌های اهل سنت نیز مورد قبول نمی‌باشد؛ از جمله:

سیوطی در جلد ۲ صفحه ۴۴۲ کتاب «جامع الصغیر» این حدیث را بدون سلسله سند نقل کرده است.

متقی هندی در جلد ۱۶ صفحه ۲۸۵ کتاب «کنز العمال» می‌نویسد که این روایت از انس نقل شده است، ولی باز خودش اصل سند را نمی‌آورد.

۱. همان.

۲. همان، حدیث ۳۱۵۳.

۳. همان، حدیث ۲۳۵۸.

مناوی در جلد ۵ صفحه ۴۳۶ کتاب «فیض القدير شرح الجامع الصغير» برای این روایت سندی نقل می‌کند که در این سند نام «بشر بن الحسین» آمده است و سپس می‌نویسد: روایات بشر متروک است (یعنی کسی به آنها عمل نمی‌کند).

علی بن محمد کنانی در جلد ۲ صفحه ۲۰۴ کتاب «تنزیه الشریعة المرفوعة عن الأخبار الشنیعة الموضوعة» می‌نویسد: بشر بن حسین کذاب و جعل‌کننده حدیث است.

حدیث دوم: از رسول خدا ﷺ نقل شده است که فرمود: «لَوْ لَا النِّسَاءُ لَعَبَدَ اللَّهُ حَقَّ عِبَادَتِهِ»؛ اگر زنان نبودند، خدا چنان که شایسته پرستش اوست پرستیده می‌شد.^۱

یکی از صفات خداوند خالق بودن است که همه مخلوقاتش را طبق مصلحت آفرید و به تعبیر قرآن: «الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ»^۲؛ او همان کسی است که هر چه را آفرید نیکو آفرید. پس شرّی خلق نکرده است تا اینکه زنان را شرّ بدانیم.

حدیث «لَوْ لَا النِّسَاءُ لَعَبَدَ اللَّهُ حَقًّا حَقًّا»^۳ که در برخی از کتاب‌های قرن‌های اخیر شیعه و سنی آمده است، اعتبار ندارد؛ زیرا علی بن جوزی از علمای اهل سنت در کتاب

۱. همان، حدیث ۲۳۶۱.

۲. سجده ۸.

۳. حر عاملي، وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۲۸۶.

«الموضوعات» بعد از نقل حدیث گفته: این حدیث اصل ندارد، چون در سندش عبدالرحیم فرزند زید است. سپس کلام چند نفر را در مورد عبدالرحیم بیان می‌کند که:

یحیی گفته: عبدالرحیم و پدرش مورد قبول نیستند.

مرّه گفته: عبدالرحیم کذاب و خبیث است.

نسائی گفته: این شخص متروک الحدیث است (یعنی به روایاتش عمل نمی‌شود و کنار گذاشته می‌شود).

ابن عدی گفته: این حدیث مورد انکار واقع شده و غیر از این سند، سند دیگری برای آن نمی‌شناسیم^۱ (یعنی این روایت را غیر از عبدالرحیم که مورد اعتماد هیچ کس نیست، نقل نکرده‌اند).

حدیث سوم: از رسول خدا ﷺ نقل شده است که فرمود: «الْبِسَاءُ جِبَالَةُ الشَّيْطَانِ»^۲؛ زنان دام‌های شیطانند.

این روایت در منابع شیعه بدون سند آمده است؛ از این رو اعتبار ندارد و در برخی از منابع اهل سنت نیز آمده است. با فرض قبول کردن آن، به این معناست که شیطان برای فریب جامعه از زنان استفاده می‌کند و مردها را به شهوت و امی دارد تا به سمت انحراف بکشاند و این است معنای دام شیطان بودن زن؛ نه اینکه خداوند زنان را به عنوان دام شیطانی

۱. علی بن جوزی، الموضوعات، ج ۲، ص ۲۵۵.

۲. نهج الفصاحه، حدیث ۳۱۵۳.

آفریده باشد و این همانند حبّ دنیا و اموال است که در آنها فتنه و آزمایش است و بدان معنا نیست که خود مال و اولاد فتنه باشد، بلکه اینها محل آزمایش هستند.

خلاصه سخن:

یک) این سه حدیث و احادیث مشابه که درباره مذمت زن‌ها می‌باشند، اکثراً سند معتبری ندارند.

دو) اگر هم کسی این روایات را با توجه به ضعیف بودنشان باز قبول داشته باشد، به این مفهوم است که شیطان اسباب زیادی برای گمراه کردن بشر دارد که یکی از آن اسباب، هوای نفس و شهوات است. بنابراین زن که یکی از مظاهر غرائز است، می‌تواند مانند دیگر وسایلی که موجب نافرمانی خدا می‌شوند (چون ریاست‌طلبی، دوست داشتن دنیا و...) یکی از اسباب انحراف شخص و نافرمانی خداوند گردد.

سه) علاوه بر این، روایاتی هم در مذمت بعضی از مردان نقل شده است و فرقی ندارد که این صفات در مردان باشد یا در زنان؛ به عنوان مثال: دروغ صفت بدی است، چه مرد دروغگو باشد و چه زن؛ متقابلاً راست‌گویی خوب است، چه راست‌گو مرد باشد و چه زن. پس معیار و میزان مدح یا مذمت، صفات خوب و بد هستند نه ذات زن و مرد. خداوند در قرآن می‌فرماید: ﴿زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَ

الْبَيْنِ)؛^۱ محبت امور دنیوی از زنان و فرزندان در نظر مردم جلوه داده شده. در این آیه نخستین موضوعی که ذکر شده است همسران و زنان می‌باشند و این همان مطلبی است که امروزه روان‌کاوان می‌گویند: غریزه جنسی از نیرومندترین غرائز انسان است.

۱. آل عمران/۱۵.

فصل دوم: شبهات مرتبط با خلقت و ویژگی‌های تکوینی زن

۱. شبهه ناقص العقل بودن زن

تلقی ناقص العقل بودن زن، منافی شأن و شخصیت زن است، در حالی که در تفکر اسلام چنین نسبتی وجود دارد.

پاسخ:

شبهه نقصان عقل به زنان، در روایتی مهم از حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام ایجاد شده است، در حالی که این روایت نیاز به تفسیر و توضیح دارد؛ بیان کاستی‌ها و سرزنش‌های عام امیرمؤمنان از گروه و جامعه زنان پس از حادثه خونین و کمرشکن جمل است که در این حادثه چهره‌هایی سرشناس از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله مانند طلحه و زبیر، پس از پیمان و بیعت با امام علی علیه السلام و نرسیدن به آرزوهای دنیوی، با همراه نمودن همسر پیامبر یعنی عائشه و با شعار خون‌خواهی از عثمان، گروه زیادی از مسلمانان را به کام مرگ کشاندند.

نکته مهم و لازم به ذکر این است که حرکت عائشه باطلحه و زبیر برای برپا کردن غائله جمل به سود جوامع اسلامی تمام نشده است، و توصیه های پیامبر در باره زنان آن حضرت، به وسیله طلحه و زبیر زیر پا گذاشته شد، و عائشه می بایست فریب آن پیمان شکنان را نمی خورد و به نوبت خود به نگرهبانی دین در حدود وظائف الهی خود می پرداخت. برخی از افراد مایلند صحت انتساب این سخن را به امیرالمؤمنین رد کنند، و برخی دیگر به توجیه و تفسیر کلماتش می پردازند، و برخی دیگر آن کلمات و اصطلاحات را به همان مفهومی که در حال حاضر در میان ما وجود دارد بیان می کنند.

گردآورنده خطبه ها و نامه ها و سخنان امیرالمؤمنین علی علیه السلام، مرحوم سید رضی (رحمة الله علیه) قبل از ذکر متن سخنان امام می نویسد: «و من خطبة له عليه السلام بعد حرب الجمل في ذم النساء» امیرالمؤمنین عليه السلام این خطبه را پس از جنگ جمل ایراد نموده است.^۱

سبط بن جوزی نیز می گوید: «امیرالمؤمنین این سخن را پس از جنگ جمل گفته است»^۲ و در باره تاریخ و زمان ایراد این سخنان گفته اند که در ماه جمادی الثانی سال ۳۶ بوده است. ولی در منابع تاریخی و حدیثی دیگر، این خطبه را بخشی از نامه ای مفصل دانسته اند که امیرالمؤمنین عليه السلام آن را پس

۱. السید الشریف الرضی، نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۰۵.

۲. سبط بن جوزی، تذکرة الخواص ج ۱، ص ۷۹.

از سقوط مصر به وسیلهٔ عمرو بن عاص و شهادت محمد بن ابی بکر نوشته است، بنابراین تاریخ نوشتن این نامه و یا ایراد خطبه بعد از ماه صفر سال ۳۸ بوده است. پس در نتیجه روایت نهج البلاغه، ناظر به قضیهٔ خارجیّه است و نکوهش در آنها، مقطعی است و همان طور که ابن ابی الحدید می‌گوید، مربوط به یک شخص خاص (عایشه) باشد^۱.

استفاده از کلمات و تعبیری مانند «نقص» و مشابه و مترادف با آن، شاید برای بعضی از اذهان ایهام‌آور و موجب خطا در فهم مراد باشد و لذا استفاده از کلمهٔ تفاوت، بار منفی این نگاه را کمتر می‌کند، و بهتر است بگوئیم فقط جابجائی کلمه صورت پذیرفته است. اما حقیقت امر این است که وجود این تفاوت‌ها موضوعی غیر قابل انکار است؛ زیرا تفاوت‌های جسمی و روحی زن مانند تفاوتی است که در اعضای بدن انسان وجود دارد؛ یعنی هر عضوی وظیفه و مسئولیت خاصی را به عهده دارد؛ ولی در عین حال مرتبط به یکدیگر هستند، مثلاً چشم انسان عضوی حساس و ظریف و لطیف است که وظیفه‌اش آگاهاندن انسان از اطراف و جهان بیرون است؛ ولی عضو دیگری مانند پای انسان، عضوی خشن است که کار چشم را انجام نمی‌دهد و هیچ نقصی برای وی محسوب نمی‌شود؛ پس تفاوت‌ها نمی‌تواند دلیل نقص باشد.

۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۲۱۴.

بنابراین امیرمؤمنان علیه السلام این تفاوت‌ها را در سه محور همراه با بیان فلسفه و علل آن بیان فرموده است؛ مقصود از نقص، کاهش ارزشی نیست؛ بلکه عدم تساوی شهادت مرد و زن که امیرالمؤمنین علیه السلام بیان فرموده‌اند، با نظر به محدودیت طبیعی ارتباطات زن با حوادث و رویدادهای بسیار گوناگون است که مرد در آنها غوطه‌ور است و توانایی دقت و بررسی عوامل و مختصات و نتایج آنها را بیش از زن دارا می‌باشد و کنجکاوای مرد و نفوذ فکری او در ریشه‌های حوادث یک امر طبیعی است که در نتیجه قرار گرفتن مرد در امواج گوناگون و تلاطم‌های متنوع زندگی، به وجود می‌آید.

لذا اگر مردی را فرض کنیم که از قرار گرفتن در امواج و خطوط پریپیچ‌وخم حوادث زندگی برکنار بوده باشد و این برکنار بودن ارتباطات عادی وی را با جهان عینی و زندگی محدود نماید، بدون تردید شهادت او هم در بارهٔ اموری که معمولاً از آنها برکنار است، دچار اشکال می‌گردد. به همین جهت است که شهادت زن‌ها در موارد زیادی حتی بدون تعدد، مساوی شهادت مردها می‌باشد و آن موارد عبارتند از موضوعاتی که با شهادت و گواهی و اعتراف خود زن‌ها دانسته می‌شود؛ مانند شهادت زن به این که در روزهای قاعدگی است یا در روزهای طهر و این که بچه‌ای که در شکم او است مربوط به کدام مرد است و غیر ذلک.

با توجه به توضیح فوق، سخن امیرمؤمنان علیه السلام نیز این

است: «وَأَمَّا نُفُصَانُ عُقُولِهِنَّ فَشَهَادَةُ امْرَأَتَيْنِ كَشَهَادَةِ الرَّجُلِ الْوَاحِدِ.»

نکته قابل تذکر این که از آن جهت که زن نگهبان طبیعی و اولی حیات است، خداوند متعال عواطف و احساسات او را خیلی قوی‌تر و متنوع‌تر از مرد قرار داده است، زیرا:

اولاً: بزرگ‌ترین مسئولیت زن، آماده کردن محیط زندگی سالم و بسترسازی فضای مناسب و شایسته جهت تربیت نسل‌های بعدی است که ظرافت خاص خودش را دارد و مردها از چنین ظرافتی کم بهره‌اند.

ثانیاً: نشاط روحی حرف اول سلامت روحی و به تبع آن جسمی را می‌زند؛ مرد این نشاط را از محیط خانه گرفته و در ادامه شغل و زندگی‌اش از آن کمک می‌گیرد.

ثالثاً: سیاست شوهرداری که در نهایت تملک شوهر به وسیله زن است، از مسائل ظریفی است که روح لطیف و ظریف توانائی آن را دارد.

تفاسیر دیگری هم درباره این روایت شده است از جمله: این خطبه به تفاوت‌های طبیعی زنان و مردان اشاره دارد؛ به گونه‌ای که زنان احساسات و عواطف قوی‌تری نسبت به مردان دارند؛ چنان‌که مردان نیز نسبت به زنان از تعقل بیشتری برخوردارند.^۱ به گفته آیت‌الله جوادی آملی از مفسران

۱. جعفری، پرتوی از نهج البلاغه، ص ۱۶.

شیعه، آن عقلی که ممکن است در مرد بیش از زن باشد، عقل علوم سیاسی و کارهای اجرایی است و اگر کسی در مسائل سیاسی و اجرایی عاقل‌تر و خردمندتر باشد، نشانه برتری او و نزدیک‌بودنش به خدا نیست.^۱ البته اینکه عقل زنان کمتر از مردان باشد، همیشه درست نیست؛ زنان باهوشی هم هستند که عقلشان بیشتر از مردان است.

۱. جوادی آملی، زن در آینه جلال و جمال، ص ۲۵۱.

۲. شبهه احساسی بودن زنان

آیا زنان به دلیل احساساتی بودن، نمی‌توانند تصمیمات منطقی و دقیق بگیرند؟

پاسخ:

۱. تفاوت میان احساسات و عقلانیت

احساسات و عقلانیت لزوماً متضاد نیستند، بلکه دو بخش مکمل در فرآیند تصمیم‌گیری هستند. تصمیم‌گیری عاطفی به معنای نفوذ احساسات در قضاوت است، اما این نفوذ می‌تواند باعث تصمیم‌گیری‌های بهتر شود، به‌ویژه در موقعیت‌هایی که عوامل انسانی، اجتماعی و اخلاقی نقش دارند.

۲. پژوهش‌های علمی درباره تفاوت‌های جنسیتی در تصمیم‌گیری

مطالعات نشان داده‌اند که زنان به‌طور معمول در پردازش عاطفی و همدلی بهتر عمل می‌کنند. این توانایی‌ها باعث می‌شود تصمیمات آنها در شرایط پیچیده که نیاز به درک احساسات دیگران و توجه به پیامدهای انسانی دارد، دقیق‌تر و اثرگذارتر باشد. از سوی دیگر، مردان معمولاً در شرایطی که نیاز به تصمیم‌گیری سریع و مبتنی بر رقابت است، بهتر عمل می‌کنند. این تفاوت‌ها به معنای برتری یک جنس نیست، بلکه نشان‌دهنده روش‌های متفاوت تفکر و تصمیم‌گیری است.

۳. نقش احساسات در تصمیم‌گیری منطقی

تحقیقات نوروساینس (عصب‌شناسی) نشان داده که مغز انسان برای تصمیم‌گیری بهتر باید اطلاعات عاطفی را هم پردازش کند. بدون احساسات، تصمیمات ممکن است خشک، غیرانسانی و بی‌توجه به عواقب انسانی باشد. در واقع، افراد با توانایی بالاتر در همدلی و درک احساسات دیگران، معمولاً تصمیمات متعادل‌تر و اخلاقی‌تری می‌گیرند.

۴. عملکرد زنان در موقعیت‌های رهبری و مدیریتی

زنان در بسیاری از موقعیت‌های مدیریتی و رهبری نشان داده‌اند که قادر به تصمیم‌گیری‌های پیچیده و منطقی هستند، و توانسته‌اند با بهره‌گیری از هوش هیجانی (EQ) به موفقیت‌های چشمگیری برسند. هوش هیجانی شامل مهارت‌هایی مانند خودآگاهی، خودمدیریتی، انگیزه، همدلی و مدیریت روابط است که برای رهبری مؤثر حیاتی‌اند و زنان معمولاً در این حوزه‌ها قوی‌تر هستند.

۵. اثرات کلیشه‌ها و فرهنگ

باور به اینکه زنان بیش از حد احساساتی‌اند، ریشه در کلیشه‌های جنسیتی و فرهنگی دارد و می‌تواند به تبعیض و نابرابری در محیط‌های کاری و اجتماعی منجر شود. این کلیشه باعث می‌شود زنان در موقعیت‌های تصمیم‌گیری کمتر جدی گرفته شوند یا فرصت‌های کمتری برای نشان

دادن توانایی‌های خود داشته باشند.

خداوند در قرآن مجید، به روح تجمل‌گرایی زن و عدم قدرت کافی او بر اثبات مقاصد خویش، هنگام مخاصمه که این دو صفت از جنبه عاطفی و احساسی او سرچشمه می‌گیرند، چنین اشاره می‌فرماید: ﴿أَوْ مَنْ يُنشَأُ فِي الْحِلْيَةِ وَهُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرُ مُبِينٍ﴾^۱ آیا کسی را که در لابه‌لای زینت‌ها پرورش می‌یابد و به هنگام جدال، قادر به تبیین مقصود خود نیست [فرزند خدا می‌خوانید؟]^۲ مقصود از این که گفته می‌شود جنبه احساسی و عاطفی در زنان بر جنبه تعقلی آنان غلبه دارد، مراد نوع زن در برابر نوع مرد است، به گونه‌ای که اگر طفلی را برای نگهداری به مردی بسپارند، به طور طبیعی زودتر خسته می‌شود تا این که به زنی سپرده شود. همچنین در برابر یک پرونده جنایی، زن بیش‌تر از مرد تحت تأثیر قرار می‌گیرد و این مطلبی است که به استدلال نیاز ندارد؛ بنابراین وجود موارد استثنایی از زنانی که از قاطعیت و نیروی عقلانی والایی برخوردارند و یا مردانی که احساسی هستند، هرگز سبب نمی‌شود که شارع مقدس استثنا را قاعده قرار داده، بر اساس آن قانون وضع کند. وقتی ثابت شد که زنان از نظر عاطفی از مردان قوی‌تر هستند، به طور طبیعی اموری را که به اعمال احساسات و عواطف نیاز بیشتری داشته باشند، بهتر

۱. زخرف/۱۸.

۲. آیت‌الله مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص ۲۹.

انجام می‌دهند؛ به همین جهت از واگذاری اموری که برخورد احساسی باعث صدمه به آن امور می‌شود، به زنان احتراز شده و به مردان محوّل می‌شود، و این مطلب . یعنی انجام هر کاری به دست کسی که توانایی آن را دارد. سبب توهین به زن یا مرد نیست؛ اگر چنین باشد، پس سپردن «پرستاری از اطفال» به زنان باید توهینی به مردان باشد، زیرا گفته می‌شود که در مردان لیاقت و توانایی این کار وجود ندارد. در اسلام، ملاک عزّت و افتخار، تقوا و پرهیزکاری است^۱ و شغل‌ها و عناوینی مانند حکومت، قضاوت و... به تنهایی برای انسان کمال و افتخار محسوب نمی‌شوند، تا محروم بودن زن از آن‌ها توهین به او تلقی شود؛ چه بسا قاضی و یا حاکمی که نزد خدا ارزشی ندارد، و چه بسا زنانی که نزد خداوند از هزاران مرد ارزش بیشتری داشته باشند^۲. یک بانوی مسلمان می‌تواند. در غیر از حکومت و قضاوت و مانند این‌ها. در امتیازات دیگر دینی، پایه پای مردان پیش رود و اگر از خود شایستگی نشان دهد، می‌تواند از همه مردان جلو افتد. حتّی به بیان آیت‌الله جوادی آملی: «کمال انسان در آن است که "ولی‌الله" بشود و این مقام، اختصاصی به مرد یا زن ندارد.»^۳

۱ . حجرات/۱۳.

۲ . رک: سید محمد حسین طباطبایی، مجموعه مقالات . پرسش‌ها و پاسخ‌ها، ج ۱، ص ۳۳۹ به بعد.

۳ . توصیه‌ها، پرسش‌ها، پاسخ‌ها در محضر آیت‌الله جوادی آملی، ص ۸۹-۹۰.

۳. شبهه زنان از نظر عقلی و هوشی کمتر از مردان هستند

پاسخ:

مطالعات گسترده نشان داده‌اند که میانگین هوش کلی زنان و مردان تقریباً برابر است. تفاوت‌ها بیشتر در زمینه توانایی‌های خاص و جزئی مشاهده می‌شود، نه در توان کلی هوشی. تفاوت در توانایی‌های جزئی: برخی تحقیقات نشان داده‌اند که مردان در مهارت‌های فضایی (مثلاً تجسم سه بعدی) کمی بهتر عمل می‌کنند، در حالی که زنان معمولاً در مهارت‌های کلامی (مثل تسلط بر زبان و مهارت‌های ارتباطی) عملکرد بهتری دارند. این تفاوت‌ها اما به معنی برتری یکی بر دیگری نیست و در مجموع تعادل وجود دارد. تنوع فردی بسیار بیشتر از تفاوت جنسی است.

آنچه مهم‌تر است، اختلاف‌های فردی درون هر جنس است؛ یعنی برخی زنان از برخی مردان هوشمندتر و برعکس. تأثیر عوامل محیطی: آموزش، فرهنگ، شرایط اجتماعی و اقتصادی نقش بسیار مهمی در شکل‌گیری هوش و مهارت‌های شناختی دارد. بنابراین، تفاوت‌های مشاهده شده بیشتر بازتاب تفاوت‌های محیطی است تا تفاوت‌های زیستی.

جنت اسکایبرو^۱ روانشناس مشهور آمریکایی که نظریه

«فرضیه شباهت جنسیتی»^۱ را ارائه داده است، معتقد است که بر اساس این فرضیه، زنان و مردان در بیشتر ویژگی‌های روانشناختی، از جمله هوش، بسیار شبیه هم هستند و تفاوت‌های اندک موجود به لحاظ آماری بی‌اهمیت است. مرکز روانشناسی آمریکا (APA): در گزارش‌های رسمی خود تأکید کرده که تفاوت‌های جنسیتی در هوش معمولاً بسیار کوچک و ناچیز است و نباید باعث پیش‌داوری یا تبعیض شود. با وجود شواهد علمی، این باور همچنان پابرجاست به دلایل زیر:

الف) سنت‌های فرهنگی و آموزشی:

در برخی جوامع دختران به آموزش و فعالیت‌های تحصیلی کمتری دسترسی دارند که باعث می‌شود فرصت رشد توانایی‌هایشان کمتر شود.

ب) تبعیض جنسیتی و انتظارات اجتماعی:

این موارد باعث می‌شود زنان کمتر به نقش‌های شناختی پیچیده و چالش‌برانگیز ترغیب شوند.

ج) اطلاعات نادرست و کلیشه‌های قدیمی:

گاهی مردم بر اساس داستان‌ها، فیلم‌ها یا تصورات شخصی درباره تفاوت‌های جنسیتی قضاوت می‌کنند.

۱. Gender Similarities Hypothesis.

در این دیدگاه ادعا شده است که بهره‌ هوش کلی زنان و مردان تا حد زیادی مشابه و یکسان است. از تفاوت اندک برتری هوشی پسران بر دختران نیز می‌توان چشم‌پوشید، زیرا این تفاوت از شرایط محیطی و عوامل اجتماعی ناشی می‌شود.

ممکن است برخی برای تأیید این نگرش به توانایی هوشی خواجه‌گان استدلال کنند، «خواجه‌ای به نام بیزانتین ژنرال نارسس، مدیر و فرمانده تیپ بسیار لایقی بود که در ۷۰ سالگی گوت‌ها و فرانک‌ها را در ایتالیا شکست داد» ولی پیداست که این موضوع نمی‌تواند دیدگاه برابری هوشی بین دو جنس را تأیید کند، بلکه شاهی برای نابرابری و برتری هوشی جنس مذکر، حتی در صورت فقدان ترشح هورمون‌های جنسی مردانه (از بیضه‌ها) به حساب می‌آید، زیرا مقصود از خواجه در این گونه موارد، فردی است که از نظر جنسی مذکر و به دلایلی فاقد بیضه است. به ویژه در این مورد که شخص فرمانده نظامی بوده است، احتمال می‌رود کسی باشد که پس از بلوغ (و شکل‌گیری تیپ مردانه) بیضه‌های خود را از دست داده باشد.

برخی در زمینه کاستی مغز و توان هوشی زن به افراط گراییده‌اند و گفته‌اند: «زنان مغز ندارند. اگر سر کوچکشان را پر کنیم از کار می‌افتد. شناخت‌های فکری برای زن به بهای از دست دادن ویژگی‌های زنانه ارزشمندش پدید می‌آید؛ زنان

با هوش، سترون (نازا) اند و همه ناظران تأیید می‌کنند که زن باهوش، صفات و حالات مردانه دارد».

عدم رشد عقلی در برخی اندیشه‌ها از بزرگترین نقطه ضعف‌های شخصیت زن به حساب آمده است؛ امری که به ناستواری و غیر قابل اعتماد بودن شخصیت وی می‌انجامد و سبب می‌شود دیر یا زود نتواند معنویات و کمالاتی را که به دست می‌آورد، نگاه دارد و بر اثر دخالت‌های عاطفی عقل از مسیر خودش انحراف یابد. برخلاف این نظر که عامل موفقیت در زندگی زناشویی را بهره‌های هوشی نزدیک به هم زن و مرد می‌داند، بعضی گفته‌اند: «زنانی که شوهران خود را باهوش می‌پندارند، احساس نیکبختی دارند»، «از لحاظ خوشبختی زناشویی، صلاح است که مرد از لحاظ هوش کمی برتر از زن باشد». از نظر دکتر (پل زولیوس مؤنئیوس) ناتوانی ذهنی یا ضعف فکری زن، نه فقط واقعیت، بلکه ضرورت است و نه تنها مواهب فکری زن از مرد کمتر است، بلکه آنها را بسیار سریع‌تر از دست می‌دهد. سرزن کوچک‌تر از مرد است، و سر کوچک به طور طبیعی مغز کوچک را در خود جای می‌دهد؛ ضعف فکری او را از استدلال دور می‌کند.

در نظر اوگوست کنت: «مرد برای اندیشیدن ساخته شده است و زن برای دوست داشتن» و از دیدگاه پرودون، زن حد وسط میان مرد و دنیای حیوانی است و به خودی خود علت وجودی ندارد، و زمانی که هوش خود را به کار گیرد،

زشت و دیوانه می‌شود. «شوپنهاور» اندیشمند دیگر غربی می‌گوید: «زن حیوانی است با گیسوان بلند و افکار کوتاه.» از نظر روسو: «تقریباً تمام دختر بچه‌ها خواندن و نوشتن را با اکراه می‌آموزند، اما کاربرد سوزن را همیشه داوطلبانه یاد می‌گیرند... هیچ هنری را نه دوست دارند و نه یاد می‌گیرند و هیچ نبوغی هم ندارند». به نظر نیچه، فیلسوف آلمانی که معتقد است: «وقتی زن دانشمند می‌شود، معمولاً نشان آن است که در اندام‌های تناسلی او اختلالی روی داده است.» پل بروکا می‌گوید: «نباید از نظر دور داشت که زن به طور متوسط اندکی کم‌عقل و کم‌هوش‌تر از مرد است و ممکن است درباره‌ی این تفاوت مبالغه شده باشد، اما در هر حال تفاوتی واقعی است. بنابراین می‌توان فرض کرد که کوچکی مغز زن در عین حال، تابع کهتری جسمانی و کهتری فکری او است.» هاولاک الیس اظهار می‌دارد: «هزاران زن به نقاشی پرداخته‌اند، اما فقط مردان در این رشته نبوغ داشته‌اند.» ژرژ ساندر که خود زن است، زن را به طور ذاتی احمق می‌داند، و لامنه آن را مجسمه زنده حماقت به حساب می‌آورد. و ایپولیت تن می‌گوید: «اگر استدلال، اندیشه و هوش را در اختیار زن بگذاریم، مثل آن است که چاقویی به دست بچه دهیم.»

در شرع مقدس، عقل حداقل دو کاربرد دارد:

الف) به معنی فهم و ادراک: که در این جنبه، زن و مرد

اشتراک دارند و حکمت پروردگار ایجاب می‌کند که این گونه باشد؛ زیرا چنان که گذشت، خداوند در آیات متعددی زن و مرد را به یک اندازه به تعقل و فهمیدن دعوت می‌نماید. و اگر زنان از فهم و درک کمتری نسبت به مردان برخوردار بودند، این خطابات نسبت به زنان لغو بود؛ زیرا خداوند آن‌ها را به چیزی موظف کرده که در اختیار آنان نیست، و مسلم است که خدای حکیم از لغوگویی منزه است.

بنابراین، زن و مرد در این جنبه هیچ تفاوتی ندارند.

(ب) تدبیر و مدیریت:

یکی از جنبه‌های عقل، تدبیر و اندیشه در امور مدیریتی است. و این همان جنبه و کاربردی است که در فرمایش حضرت علی علیه السلام از نقص و ضعف آن سخن به میان آمده است؛ چرا که به جهت مصالحی، جنبه تدبیری عقل در زنان ضعیف‌تر است. به همین دلیل، بعضی امور مثل سرپرستی خانه به مرد واگذار شده است. که از میان این مصالح، می‌توان به قوی بودن احساسات و عواطف در زنان اشاره کرد. و این نه تنها کاهش ارزشی نیست، بلکه خود امتیازی بزرگ برای زنان به شمار می‌آید؛ چرا که همین عواطف رقیق زنانه است که در بسیاری موارد از جنایات و فجایع جلوگیری نموده است. علاوه بر آن، پشت سر هر مرد بزرگی، مهر و

عطوفت مادری دلسوز یا همسری مهربان قرار گرفته است،
که اگر چنین نبود، جرم و جنایت دنیا را می‌گرفت و انواع
بیماری‌های روحی، روانی و اخلاقی در جهان عمومیت پیدا
می‌کرد.

۴. شبهه عقب ماندگی زن

پاسخ:

آمار بالای حضور زنان موفق در جامعه در موقعیت‌های مختلفی چون پزشکی، معلمی، استادی دانشگاه، وکالت، وزارت و... بیانگر نبودن تضاد میان حجاب و موفقیت زنان است. آمار بالای زنان تازه‌مسلمان اروپایی نیز مؤید همین مسئله است.^۱ برای مثال، کلارا، زن تازه‌مسلمان اتریشی درباره حجاب می‌گوید: «حجاب، بیان عشق به خداوند، احترام به قوانین الهی و احترام به زن بودن است».

کاترین یکی دیگر از تازه‌مسلمانان اتریشی می‌گوید: به لحاظ تاریخی، پوشش همواره نشانه آزادی و کرامت بوده است. بردگان برهنه بودند و هر چه لباس اشخاص پوشیده‌تر بود و پارچه بیشتری داشت، نشان‌دهنده ارزش بیشتری برای آنان بود. بنابراین عقیده به آزادی بیشتر با پوشش کمتر، کاملاً جدید است. کرامت چیزی است که پروردگار به انسان عطا می‌کند و یکی از راه‌های حفظ کرامت زن که خدا به زنان عطا کرده است، همین نوع پوشش زنان مسلمان است.^۲

۱. خبرگزاری مهر؛ «انتخاب حجاب و پشت پازدن ستارگان غربی به نگاه تجاری به زنان» ۱۳۹۸/۰۴/۲۰.

۲. پایگاه جامع ره‌یافته؛ «دلیل دو دختر تازه‌مسلمان و شیعه‌شده اتریشی برای محجبه بودن» ۱۳۹۴/۰۳/۰۹.

افزون بر مطالب فوق، هر چیزی که مربوط به گذشته و سنت باشد، همیشه بد نیست. گاه سنت‌های گذشته وسیله‌ای برای نشان دادن هویت ملت‌هاست؛ همان که بیگانگان می‌کوشند تا آن را نابود کنند. پیشرفت جامعه نیز هیچ ارتباطی با بی‌حجابی ندارد؛ چنانکه مسلمانان تمدنی با شکوه در اندلس به وجود آوردند.^۱

در واقع حجاب به عنوان نماد اعتقاد به خدا، عامل محرکی برای کسب مدارج مهم علمی و اجتماعی از سوی زنان برای بندگی بهتر و خدمت به خلق خداست. به طور خلاصه، فلسفه حجاب این است که محیط خانه محیط تلذذ و محیط خارج محیط کار باشد، و حالا چون محیط خارج محیط تلذذ است، محیط خانه به صورت عجیبی درآمده است.^۲

اسلام زن را محصور در خانه نمی‌کند، بلکه معتقد است در محیط‌های اجتماعی هم باشد، لیکن به طور کلی هر آنچه خلاف شأن و شخصیت زن باشد را نمی‌پسندد. به همین خاطر در بسیاری از زمینه‌ها نسبت به حضور اجتماعی زن واکنش نشان داده است. برای مثال در روایات ما آمده است که مسجد زن، خانه اوست^۳ یا در روایت دیگری هست که پیامبر ﷺ به حضرت امیرالمؤمنین علی(ع)

۱. امین‌کشوری؛ چرا حجاب؟؛ ص ۵۸.

۲. یادداشت‌های استاد مطهری، ج ۳، ص ۱۸۳.

۳. الشيخ الصدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۳۷۴.

می‌فرماید: نماز جمعه و جماعت و عیادت مریض و... برای زن واجب نیست مگر به قدر ضرورت^۱. دلیل این فرمایش حضرات معصومین علیهم‌السلام واضح است، چراکه حضور اجتماعی غیرضروری زن با توجه به خلقت طبیعی او مناسبِ روحیات او نیست و چه بسا آسیب‌های فراوان داشته باشد، همان‌گونه که امروزه در جامعه خودمان هم این آسیب‌ها به عیان دیده می‌شود.

۱. همان، ج ۴، ص ۳۶۴.



فصل سوم: شبهات مربوط به حقوق و تکالیف خانوادگی

۱. شبهه تضييع حق زن در اطاعت از شوهر و سلب آزادی

زنان

پاسخ:

درباره جایگاه زن با دو فرهنگ کاملاً متفاوت از یکدیگر روبه‌رو هستیم: برخی فرهنگ‌ها مردسالار است و مردها را تصمیم‌گیرنده اصلی در زندگی می‌داند. وظیفه زن این است که از گفته‌های همسر خود اطاعت نماید. از طرفی دیگر، در فرهنگ جدید - به‌ویژه فرهنگ غربی و گرایش فمینیستی - زن را محور زندگی قرار داده و دوشادوش مرد یا حتی برتر از او در سطح جامعه و محیط خانواده می‌داند. این دو گرایش، هر کدام آثار و پی‌آمدهای خاص خود را در سطح خانواده و جامعه به دنبال داشته است. طبق نظریه اول، زن باید در همه کارها از شوهر اطاعت کند و اساساً تصمیم‌گیرنده در جامعه و خانواده، مرد است؛ اما طبق نظریه دوم، زن می‌تواند مستقل

باشد و از همسر اطاعت نکند یا حتی برعکس، همسر را به اطاعت از خود وا دارد. مبانی هر دو دیدگاه، افراطی و خارج از اصول است. در نتیجه، هر دو دیدگاه از اعتبار ساقط خواهند شد، چراکه اجمالاً می‌دانیم هیچ‌یک از آن دو از استدلال صحیح عقلانی تبعیت نمی‌کنند، بلکه با پیش‌فرض ذهنی متعصبانه دست به مکتب‌سازی زده‌اند.

بی‌تردید مرد همواره مظهر قدرت، شجاعت و تعقل است و زن کانون عطوفت، رحمت، احساس و محبت می‌باشد؛ اما مهم این است که از دیدگاه اسلام، نه آن صلابت، قدرت و تعقل علتِ تامّه کمال و موجب رستگاری مرد است، و نه آن رافت، رحمت، احساس و عاطفه صرفاً علتِ تامّه در عدم رسیدن به کمال و موجب تباهی زن می‌گردد؛ بلکه قرآن کریم با صراحت بیان می‌کند: ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ﴾^۱.

با توجه به این که خانواده یک واحد اجتماعی و یک جامعه کوچک است، و همچنان که در هر واحد اجتماعی نیاز به رئیس هست، خانواده نیز از این قاعده مستثنا نیست. در همین راستا، خداوند متعال سرپرستی و ریاست خانه را تعیین نموده و آن را به عهده مردان قرار داده است: ﴿الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ﴾^۲؛ «مردان خدمتگزاران زنان‌اند، به خاطر برتری‌هایی که (از نظر اجتماع)

۱. حجرات/۱۳.

۲. نساء/۳۴.

خداوند برای بعضی نسبت به بعض دیگر قرار داده است، و به خاطر انفاق‌هایی که از اموالشان در مورد زنان می‌کنند»^۱.

قانون مدنی در ایران. مانند بسیاری از کشورها. ریاست خانواده را به عهدهٔ مرد گذاشته است. مادهٔ ۱۱۰۵ قانون مدنی که مبتنی بر آیهٔ ۳۴ سورهٔ نساء ﴿الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ﴾ و فقه اسلامی است، در این زمینه می‌گوید: «در روابط زوجین، ریاست خانواده از خصایص شوهر است»^۲.

اصولاً زن و شوهر باید با صفا و صمیمیت و توافق یکدیگر، امور خانواده را اداره کنند؛ لکن اگر دربارهٔ مسائل خانوادگی میان آنان اختلاف نظر و سلیقه پدید آید، نظر مرد به عنوان مسئول خانواده مقدم خواهد بود و زن باید نظر شوهر را بپذیرد. ریاست خانواده مقامی است که برای تثبیت و مصلحت خانواده به مرد داده شده است و یک امتیاز و حق فردی برای شوهر محسوب نمی‌شود. ریاست خانواده بیش‌تر یک وظیفهٔ اجتماعی است که برای تأمین سعادت خانواده به مرد محول شده است و او نمی‌تواند از آن سوءاستفاده کند و برخلاف عرف و مصلحت خانواده آن را به کار گیرد.

۱. تفسیر نمونه، ط- دارالکتب الاسلامیه، نویسنده: مکارم شیرازی، ناصر، جلد ۳، صفحه ۳۶۹.

۲. قانون مدنی جمهوری اسلامی ایران، مادهٔ ۱۱۰۵.

با توجه به این که بنیان خانواده بر اعتماد هر دو طرف به یکدیگر بنا شده است و این که هر دو طرف باید برای هم وقت کافی بگذارند و حق یکدیگر را ضایع نکنند، تحصیل و کار کردن زوجه و غیره باید با اجازهٔ زوج به عنوان رئیس خانواده باشد. مادهٔ ۱۱۰۵ قانون مدنی بر این مطلب چنین تصریح دارد که: «در روابط زوجین، ریاست خانواده از خصایص شوهر است.» دلیل این حکم واضح است، چرا که مرد به عنوان مسئول اصلی خانواده، وظیفهٔ چرخاندن خانه از حیث مادی و معنوی را دارد. وضعیت ارتباط اعضای خانواده با افراد و مکان های بیرون از خانه و... که ممکن است هر کدام مضرّ رابطهٔ طرفین باشد، باید زیر نظر مرد خانه باشد. از آن طرف، خود مرد نیز روابطش باید تحت قانون خانه باشد و نمی تواند به دیگران ریاست داشته باشد، ولی روابط خودش محدود نباشد. به طور خلاصه، آنچه در این رابطه مهم است، انجام وظایف هر یک از اهل خانه است؛ یعنی هر کدام از آنان باید تحت یک ضابطهٔ خاص حرکت کنند تا کیان خانواده حفظ شود، همان گونه که مادهٔ ۱۱۰۳ قانون مدنی حکم به حسن معاشرت زوجین کرده است. در واقع، جایگاه مرد، جایگاه مدیری است که کل خانواده را مدیریت می کند و اعمال خودش نیز تحت مدیریت قرار می گیرد و معنای ریاست که در قانون بدان اشاره شده است، می تواند به همین معنای مدیر باشد، نه به معنای دیکتاتور و زورگو و...!

۱. محمدجعفر جعفری لنگرودی، مبسوط در ترمینولوژی حقوق (جلد سوم)،

۲. شبههٔ بردگی زن

برخی شبههٔ بردگی خاموش زن در خانواده، از جمله الزام به تمکین را مطرح کرده‌اند و معتقدند که این حکم یک جانبه و فقط وظیفهٔ زن است، در حالی که این حکم مصداق ظلم علیه زن می‌باشد.

پاسخ:

بنیان خانواده در مبنای فکری اسلام، مبتنی بر حسن معاشرت و عاطفهٔ طرفین برای انجام وظایفشان است، نه اجبار برای انجام کارها. با توجه به این نکته، اخلاق حکم می‌کند که هر یک از آنان وظایفشان را به درستی انجام دهند تا جریان خانواده روزبه‌روز بهتر و با آرامش باشد. خداوند در قرآن می‌فرماید: ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا﴾^۱.

ایجاد تعادل در روابط زوجین، مهم‌ترین خصلت حکم اسلامی است. توضیح اینکه: احکام زوجین به دو قسم تقسیم می‌شود:

۱. وظایف؛

۲. غیر وظایف.

اسلام هر یک از وظایف زوجین را مشخص کرده است،

چاپ ۴، گنج دانش، ۱۳۸۸.

۱. روم/۲۱.

بدین گونه که مرد وظیفه تأمین معاش خانواده را بر عهده دارد (وجوب نفقه، مدیریت خانواده و...) و زن وظیفه تمکین و اطاعت از شوهر را دارد. برخی از وظایف نیز مشترک بین دو نفر است: «زوجین باید در تشیید مبانی خانواده و تربیت اولاد خود به یکدیگر معاضدت نمایند». منظور از «تشیید مبانی خانواده» این است که زوجین به یکدیگر وفادار باشند و از انجام کارهایی که این امر مهم را سست می‌کند، دوری کنند.

نویسندگان حقوقی به هر دو مبنای تمکین اشاره کرده‌اند. تمکین عام، همان قبول ریاست شوهر بر خانواده و محترم شمردن اراده وی در اداره خانواده است، ولی تمکین خاص ناظر به رابطه جنسی زن با شوهر و پاسخ دادن به خواسته‌های مشروع وی در این زمینه می‌باشد^۱.

از این رو، لزوم تمکین امر مطلق نیست، بلکه باید در حد مشروع باشد که دآوری آن بر حسب زمان و مکان بر عهده عرف و اخلاق است. لذا خواسته‌های شوهر اگر غیراخلاقی و غیرمتعارف باشد، مشروع نخواهد بود.

افزون بر مطالب فوق، تمکین به معنای پاسخ‌گویی به نیازهای جنسی هر یک از زوجین، وظیفه‌ای مشترک است. البته میزان و حدود تمکین نسبت به هر کدام متفاوت

۱. برای اطلاع بیشتر درباره تفصیل تمکین عام و خاص، به کتب حقوق خانواده مراجعه شود.

می‌باشد. مثلاً زنان به دلیل این‌که غالباً در منزل هستند و امکان پاسخ‌گویی به این نیاز از طرف آنان بیشتر است، باید در حد ممکن و مشروع به این نیاز پاسخ دهند و مردان به دلیل این‌که اکثراً به جهت تأمین معاش و شغل‌هایی که ایجاب می‌کند، مدت طولانی در منزل نیستند، امکان پاسخ‌گویی کمتری دارند، لذا انتظار کمتری از آنان باید داشت. همان‌طور که اگر زن با اجازهٔ زوج شاغل باشد، دیگر زوج نمی‌تواند آن انتظاری را که از زن خانه‌دار دارد از وی نیز داشته باشد.

از این رو بر مردان، مواجهه با فاصله واجب شده است و مضاجعه نیز به اعتقاد بسیاری از فقها در صورت تک‌همسری هر چهار شب یک بار واجب گردیده است و این جزء حقوق زوجه به شمار می‌رود. در نحوهٔ رفتار زوجین، تأکیدهای زیادی در قرآن به عنوان رفتار عرفی و متعارف شده است. شهید مطهری به نقل از آیت‌الله حلی دربارهٔ آیهٔ شریفه **﴿فَأَمْسَاكُ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٍ بِإِحْسَانٍ﴾** و آیه **﴿وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ ضَرَارًا لِّتَعْتَدُوا﴾** می‌فرماید:

«از این آیات، این اصل کلی استفاده می‌شود که هر مردی در زندگی خانوادگی یکی از دو راه را باید انتخاب کند: یا تمام حقوق و وظایف را به خوبی و شایستگی انجام دهد (امساک بمعروف = نگهداری به شایستگی) یا علقهٔ زوجیت را قطع و زن را رها نماید (تسریح باحسان = رها کردن به نیکی). شق

سوم، یعنی این که زن را طلاق ندهد و به خوبی و شایستگی از او نگهداری نکند، از نظر اسلام وجود ندارد. جمله ﴿وَلَا تُمَسْكُوهُنَّ ضَرَارًا لِّتَعْتَدُوا﴾ همین شق سوم را نفی می‌کند. بنابراین نشوز در جایی مطرح می‌شود که امکان تمکین به طور طبیعی و بدون هیچ مانع شرعی و عقلی وجود داشته باشد.

ضرورت وجود ریاست و مدیریت در خانواده و اقتضای مصلحت اجتماعی و ضرورت‌های طبیعی در واگذاری آن به شوهر، امری نامعقول و غیرمنطقی نیست؛ زیرا هیچ شکل و اجتماعی بدون مسئول و مدیری که تدبیر امور را در دست گیرد، پایدار نخواهد ماند. در تفسیری از آیه ﴿قَوَّامُونَ﴾ آمده است:

«قرآن در این جا تصریح می‌کند که مقام سرپرستی باید به مرد داده شود. اشتباه نشود، منظور از این تعبیر استبداد و اجحاف و تعدی نیست، بلکه منظور رهبری واحد منظم با توجه به مسئولیت‌ها و مشورت‌های لازم است.»

لذا ریاست شوهر تحکیم یا به زعم بعضی‌ها اختیار مالکانه نیست، بلکه به تعبیر یکی از حقوق‌دانان عرب، ریاست شوهر یک سلطه حکیمانه اداری است و استبدادی نیست. بنابراین زنان تا آن حد موظف به اطاعت از شوهر هستند که براساس عقد نکاح، جزء وظایف آنان محسوب می‌شود و

هرگز وظیفه‌ای حقوقی در رسیدگی به کارهای شخصی شوهر اعم از تهیه غذا، شستن لباس و غیره ندارند. همچنین نسبت به اموال و درآمدهای اقتصادی او هیچ اختیاری ندارند، بلکه زنان در کسب درآمد و تصرف در اموال خود استقلال کامل دارند.

به نظر می‌رسد ریاست شوهر در قبال همسر خویش از یک مدیریت اداری هم ضعیف‌تر است، زیرا یک فرماندار یا شهردار در بعضی از موارد می‌تواند به خاطر مصلحت‌های اجتماعی در اموال افراد دخالت کند و زمین یا خانه‌ای را برای خیابان یا دیگر مصالح عمومی تصرف نماید؛ اما شوهر هرگز چنین اختیاری در تصرف اموال زوجه ندارد. در امر زناشویی نیز چنانچه هر یک از زوجین در حدود وظیفه خود تمکین نکند، طرف دیگر فقط می‌تواند از ضمانت اجرای خاص (نشوز زن و نشوز مرد) استفاده کند. بنابراین مطلق جلوه دادن ریاست شوهر در فقه و حقوق، استنادی ناروا است و هرگز اسلام به شوهر این اختیار را نمی‌دهد که در باب تمکین همانند موارد دیگر دست به اجبار و خشونت بزند و در این راستا به اذیت زن بپردازد.

۳. شبهه چند همسری زنان

چرا زنان نمی‌توانند به انتخاب خود چند شوهر داشته باشند، ولی مردان می‌توانند چند همسر اختیار کنند؟

پاسخ:

انسان از قدیم‌الایام و در بیشتر امت‌های قدیم همچون مصر، هند، روم، فارس و یونان، تعدد زوجات را قسمت خود کرده بود و چه بسا بعد از گرفتن یک همسر و برای این‌که او تنها نماند، مصاحبانی در منزل می‌آوردند تا مونس همسرشان باشند. در بعضی امت‌ها به عدد معینی منتهی نمی‌شد؛ به عنوان مثال، یهودیان و اعراب گاهی با ده زن یا بیست زن و یا بیشتر ازدواج می‌کردند.^۱ برای نمونه، مردی به نام غیلان بن سلمه ثقفی در حالی مسلمان شد که دست‌کم دارای ۱۰ همسر بود. آنگاه پیامبر ﷺ به او فرمود: «إِخْتَرْ مِنْهُنَّ أَرْبَعًا وَفَارِقْ سَائِرَهُنَّ؛ چهار تا را اختیار کن و نگهدار و مابقی را رها کن»^۲. یا از قیس بن حارث روایت شده که وقتی مسلمان شدم، ۸ زن داشتم. نزد رسول خدا ﷺ آمدم، جریان را تعریف کردم. حضرت فرمود: «فقط چهار تا را اختیار و بقیه را آزاد کن» و من نیز این کار را کردم.^۳

۱. سید محمد باقر موسوی همدانی، ترجمه المیزان، دفتر انتشارات اسلامی

وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ج ۴، صص ۲۹۰-۲۹۱.

۲. جلال الدین سیوطی، تفسیر الدر المنثور، منشورات محمد علی بیضون،

دارالکتب العلمیه، بیروت، ج ۲، ص ۲۱۰.

۳. همان.

بنابراین تعدد زوجات یا چندهمسری از پیشنهادات و ابتکارات آیین اسلام نیست، بلکه اسلام آن را در چارچوب ضرورت‌های زندگی انسانی محدود ساخته و برای آن قیود و شرایط سنگینی قائل شده است.^۱ از جمله شرایط چندهمسری در اسلام، رعایت عدالت از سوی شوهر میان همسران است. چنان‌که قرآن کریم در آیهٔ سوم سورهٔ مبارکهٔ نساء، قانون چندهمسری را به شرط اجرای عدالت تجویز نموده و این‌گونه می‌فرماید: ﴿فَإِنْ كُنْتُمْ طَائِفَةٌ مِّنَ النَّسَاءِ مَثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً﴾؛ با زنانی که بر شما حلال است ازدواج کنید، دو یا سه و یا چهار همسر برگزینید و اگر می‌ترسید عدالت را رعایت نکنید، یک همسر بگیرید.^۲

کلمهٔ «مثنی» بر وزن مَفْعَل و کلمهٔ «ثلاث» و «رباع» بر وزن فُعال است، و این دو وزن (مفعَل و فُعال) در باب اعداد دلالت بر تکرار ماده می‌کند. در نتیجه، معنای مثنی «دوتا» و معنای ثلاث «سه‌تا سه‌تا» و معنای رباع «چهارتا چهارتا» است. و چون خطاب آیه عموم مردم است نه یک نفر، هریک از این کلمات با حرف «واو» که به معنای تفصیل است جدا شده تا تأخیر را برساند؛ به این معنا که هریک از مؤمنین

۱. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، دارالکتب الإسلامیة، تهران، چاپ بیستم و ششم، ۱۳۸۵، ج ۳، ص ۳۲۸.

۲. نساء/۳.

اختیار دارند دو، سه یا چهار همسر برای خود انتخاب کنند.^۱ البته باید توجه داشت که «واو» در آیه «مثنی و ثلاث و رباع» برای جمع بین نه همسر که حاصل جمع میان عددهای دو، سه و چهار است، نیست؛ بلکه «واو» همچنان که بیان شد به معنای تفصیل مطلب است. از آنجا که کل مردم مخاطب می‌باشند، اعداد دو، سه و چهار در قالب کلماتی ادا و بیان شده که بیانگر تکرار است؛ عبارتند از: «مثنی و ثلاث و رباع».

فضل بن حسن طبرسی در مجمع البیان نیز یادآور همین مطلب شده که جمع بین «نه» همسر به هیچ وجه قابل قبول نیست؛ زیرا کسی که می‌گوید: «مردم دو تا دو تا و سه تا سه تا و چهار تا چهار تا وارد شهر شدند»، هیچ شنونده‌ای از کلام او چنین استفاده نمی‌کند که پس جمعاً نه نفر داخل شده‌اند. زیرا اگر گوینده منظورش این می‌بود، خود کلمه «نه» یا «تسع» را به کار می‌برد و کلام خدای عزّ و جلّ بزرگ‌تر از آن است که مرتکب چنین پیچیدگی و انحرافی بشود.^۲

۱. ترجمه المیزان، ج ۴، ص ۲۶۷.

۲. شیخ فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان، تصحیح سید هاشم رسولی محلاتی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، الطبعة الأولى، ۱۴۱۲ق، ج ۳-۴، ص ۱۲.

فلسفه یا ضرورت چندهمسری در اسلام

زمانی که نیاز جامعه را در نظر بگیریم و عقل خود را میزان سنجش قرار دهیم، فلسفه چندهمسری و تعدد زوجات را در اسلام به دلایل زیر به روشنی درمی یابیم:

۱. طبق آمار موجود، همیشه تعداد زنان بیشتر از مردان است. به عنوان مثال، آماری که روزنامه اطلاعات چاپ تهران مورخ سه شنبه ۱۳۳۵/۱۰/۱۱ از مرکز آمار کشور فرانسه نقل کرده است، خلاصه اش چنین است که در فرانسه در برابر هر صد نوزاد دختر، صد و پنج نوزاد پسر متولد می شود؛ اما در عین حال آمار زنان روزبه روز بیشتر از مردان می شود و از چهل میلیون نفوس فرانسه، طبق آمار تولد فوق باید بیش از بیست میلیون مرد باشد، اما یک میلیون و هفتصد و شصت و پنج هزار زن (۱,۷۶۵,۰۰۰) بیشتر از مردان است. علت این امر این است که پسران و مردان مقاومشان در برابر بیماری ها کمتر از دختران و زنان است و به همین جهت از ولادت تا ۱۹ سالگی، پسران پنج درصد بیش از دختران می میرند. آنگاه مؤسسه مذکور آمار را تا سنین بالاتر ادامه می دهد و از سن ۲۵ سالگی تا ۳۰ سالگی شروع می کند تا ۶۰ و ۶۵ سالگی و نتیجه می گیرد که در ۶۰ و ۶۵ سالگی در برابر یک میلیون و پانصد هزار زن، تنها هفتصد و پنجاه هزار مرد باقی می ماند.^۱

۱. به نقل از ترجمه المیزان، ج ۴، ص ۲۹۶.

۲. در کشور آلمان بعد از جنگ دوم جهانی که مردهای بسیاری در اثر جنگ و کشتار از بین رفتند، نیاز شدیدی به این مسئله (قانون چندهمسری) احساس شد و جمعی از متفکران آن‌ها را وادار ساخت که برای چاره‌جویی و حل مشکل زنان بیوه و بی‌سرپرست و حل غریزه جنسی آنان در مسئله ممنوعیت تعدد همسر تجدید نظر کنند و حتی برنامه تعدد زوجات اسلام را از دانشگاه «الزهر» مصر خواستند و تحت مطالعه قرار دادند؛ ولی در برابر حملات کلیسا مجبور به متوقف ساختن این برنامه شدند و نتیجه همان فحشای وحشتناک و رفتارهای پرخطری بود که دامنگیر سراسر کشورهای اروپا شد و همچنان این وضع ادامه دارد و اکنون قبح و زشتی خود را از دست داده و باب روز نیز شده است.^۱

۳. دختران از نظر خلقت زودتر به بلوغ جنسی می‌رسند و اغلب در پنجاه سالگی به حد یائسگی می‌رسند. طبعاً رحم زن در این سن بازنشستگی خود را از پذیرش و پرورش فرزند اعلام می‌کند، در حالی که مردان در سن ۱۵ سالگی به بلوغ می‌رسند و تا سن ۹۰ یا ۱۰۰ سالگی که عمر طبیعی است، قدرت تولید مثلشان باقی می‌ماند. با توجه به هر دو طرف این قانون خلقت، اگر جلو تعدد زوجات گرفته شود، به هر

۱. کلیسایی که حتی اربابانشان برای ترک دنیا بر خلاف قانون فطرت از پیوند مقدس ازدواج و نیز هرگونه فعالیت اجتماعی به مغاره‌ها فرار می‌کنند. از این رو، پیامبر اسلام ﷺ می‌فرماید: «لَا رَهْبَانِيَّةَ وَلَا تَبَتَّلَ فِي الْإِسْلَامِ؛ در اسلام نه رهبانیت است و نه تبتل». ر.ک: حسین بن مفضل راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، المكتبة العصرية، بیروت، الأولى، ۱۴۲۷، ص ۴۶، ماده «بتل».

دو طرف ظلم شده و به معنای تعطیل شدن قانون فطرت است.

۴. تمایل برخی مردان به تعدد همسر را نمی‌توان انکار کرد. اگر این تمایل جنبه هوس داشته باشد، قابل ملاحظه نیست؛ اما اگر بر اثر عقیم بودن زن و علاقه شدید مرد به داشتن فرزند باشد. که یکی از حکمت‌های ازدواج نیز همین داشتن فرزند و بقای نسل آدمی از این طریق است. این تمایل را موجه و منطقی می‌کند.

۵. گاهی بر اثر تمایلات و آمادگی شدید جنسی و عدم توانایی همسر اول در برآوردن این خواسته غریزی، مرد خود را ناچار به ازدواج دوم می‌بیند. حتی اگر از طریق چند همسری و مشروع ارضا نشود، ممکن است از طریق نامشروع اقدام کند. در این موارد نیز نمی‌توان منطقی بودن خواسته مرد را انکار کرد.^۱

بنابر دلایل فوق می‌توان گفت صاحب جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام استحباب نکاح بیش از یک زن را مطرح می‌کند و می‌نویسد: «اضافه بر یک زن برای کسانی که حاجت دارند، مستحب است قطعاً و بدون حاجت، مستحب بودنش اقوی است»^۲. ایشان علت استحباب را تأسی به پیامبر ﷺ می‌داند و از واژه «انکحوا» اقل مراتب امر،

۱. همان (ترجمه المیزان).

۲. محمد حسن نجفی، جواهر الکلام، دار احیاء التراث العربی، بیروت، الطبعة السابعة، ج ۲۹، ص ۳۵.

استحباب را استفاده می‌کند و اطلاق بعضی روایات، تکثیر نسل امت اسلامی، و پیش آمد حاجت و عدم تمکن زن اول به خاطر عادت ماهانه یا مرض را عنوان می‌کند.^۱ در پایان گفتار خویش روایتی از حضرت امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که آن حضرت می‌فرماید: «فِي كُلِّ شَيْءٍ إِسْرَافٌ إِلَّا فِي النِّسَاءِ؛ در هر چیزی اسراف هست مگر در ازدواج با زنان».^۲

از این رو، در کشورهای غربی که قانون تعدد همسر منع قانونی دارد، عملاً در بسیاری از موارد ارتباط با زنان متعدد مرسوم است و یک مرد همزمان با زنان متعددی به نحوی ارتباط نامشروع دارد.

مورخ نامدار فرانسوی «گوستا ولوبون» قانون تعدد زوجات اسلام را که به صورت محدود و مشروط است، یکی از مزایای این آیین می‌شمارد و به هنگام مقایسه آن با رفتارهای پرخطر مردان اروپا با چندین زن می‌نویسد: «مسئله تعدد زوجات یکی از رسوم بسیار خوبی است که فساد اخلاقی را از میان دست‌هایی که آن را جایز می‌دانند برداشته و ارتباط خانواده‌ها را محکم‌تر می‌کند و چنان احترام و سعادت به زن می‌بخشد که نظیرش در اروپا دیده نمی‌شود».^۳

۱. همان.

۲. محمد بن حسن حر عاملی، وسائل الشیعة، مؤسسة آل البيت عليه السلام لإحياء التراث العربی، الطبعة الأولى، ج ۲، ص ۲۴۵، باب ۱۲ از ابواب مقدمات نکاح و آداب، ح ۱۲.

۳. گوستا ولوبون، تمدن اسلام و عرب، ترجمه سید هاشم حسینی، انتشارات کتابفروشی اسلامی، چاپ اسلامی، چاپ سوّم، تهران، ص ۴۹۶.

تعدد زوجات و رعایت عدالت:

چنان که پیشتر اشاره شد، تعدد زوجات یا چندهمسری از پیشنهادات و ابتکارات اسلام نیست، بلکه اسلام آن را در چارچوب ضرورت‌های زندگی انسانی محدود ساخته و برای آن قیود و شرایط سنگینی قائل شده است. از جمله شرایط چندهمسری در اسلام، رعایت عدالت شوهر میان همسران است. قرآن چندهمسری را مشروط به رعایت عدالت کرده و فرموده است اگر می‌ترسید که قادر به اجرای عدالت میان همسران نیستید، پس یک زن بیشتر نگیرید: ﴿فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً﴾^۱.

منظور از عدالت میان همسران که جزء شرایط چندهمسری ذکر شده است، عدالت در حریم قلبی و عواطف انسانی نیست؛ چون عدالت در محبت‌های قلبی از حیطة قدرت و اختیار انسان خارج است. از این رو، قرآن کریم می‌فرماید: «وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ؛ شما هر قدر کوشش کنید نمی‌توانید در میان همسران خود عدالت قلبی و مساوات را برقرار سازید»^۲. بنابراین محبت‌های قلبی و درونی، مادامی که موجب ترجیح بعضی همسران بر بعضی دیگر از جنبه‌های عملی نشود، ممنوع نیست. آنچه مرد به رعایت عدالت موظف است، عدالت در جنبه‌های عملی و خارجی از قبیل: همخوابی،

۱. نساء/۳.

۲. نساء/۱۲۹.

وسایل زندگی، رفاه و فراهم آوردن وسایل آسایش است.

چنان که اسوه حسنۀ ما، پیامبر اسلام ﷺ، یکی از ویژگی‌هایش رعایت چنین عدالتی در میان همسرانش بود.^۱ آن حضرت ﷺ در مواجهه و برخورد با همسرانش روش بدیعی به کار بست که در سیرۀ نورانیش جز عدالت، احترام، مهربانی، سازگاری و گذشت چیزی دیگری گزارش نشده است. نمونه‌هایی از عدالت پیامبر ﷺ در مورد همسران:

الف) پیامبر ﷺ مهریه هر یک از زنانش را چهارصد درهم (مَهْرُ السَّنَةِ) قرار داد و فرقی بین عایشه، حفصه، ام سلمه، سوده، میمونه، زینب دختر جحش، و زینب دختر خزیمه نگذاشت و ملاحظاتی از قبیل قرشی و غیر قرشی، جوان و غیر جوان و بیوه و امثال آن را در مهریه دخالت نداد.

ب) علاوه بر مهریه، از نظر نفقه و هزینه زندگی نیز پیامبر ﷺ میان آنان رعایت برابری را از نظر دور نداشت؛ مثلاً پس از فتح خیبر به هر کدام صد و سق (هشتاد و سق خرما و بیست و سق جو) پرداخت کرد.^۲

۱. آن حضرت ﷺ قلباً خدیجه را دوست می‌داشت، حتی بعد از خدیجه همیشه از وی به نیکی یاد نموده و می‌فرمود: «مریم، آسیه، خدیجه و فاطمه از چهار زن برتر جهان هستند». و نیز می‌فرمود: «خدیجه به مقامی رسیده است که خدا و جبرئیل به او سلام می‌رسانند». رک: احمد بن علی ابن حجر عسقلانی، الإصابۀ فی تمییز الصحابة، تحقیق عادل احمد عبدالموجود و شیخ علی محمد معوض، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۵ق، چاپ اول، ج ۴، ص ۲۷۴، به نقل از حسن عاشوری، همسران پیامبر ﷺ، تهیه و تنظیم مرکز پاسخ به سؤالات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، نشر هستی‌نما، تهران، ۱۳۸۶، ص ۱۴۸.

۲. فصلنامه بینات، سال سیزدهم، شماره ۴، زمستان ۱۳۸۵، شماره

ج) در تاریخ آمده است: عمر خلیفه دوم، در دوران خلافت خویش برای زنان پیامبر ﷺ ده هزار درهم مقرر کرد، اما برای عایشه امتیازی در نظر گرفت و برای او دوازده هزار درهم مقرر نمود و برای سه تن از آنان یعنی جویریہ، صفیہ و میمونہ تنها شش هزار درهم. این کار مایه شگفتی آنان شد و اظهار نمودند: پیامبر ﷺ در میان ما به عدالت رفتار می کرد، چرا تو تبعیض روا داشته ای؟! این اعتراض سبب شد عمر از سیاست ناعادلانہ دست بردارد و برای همه همسران پیامبر ﷺ سهمی مساوی مقرر نماید^۱.

د) پیامبر ﷺ در برخورد و سرکشی نیز جانب تساوی را رعایت می فرمود؛ مثلاً صبحگاهان، پس از ادای فریضه نماز، به حجره هر یک از همسرانش سر می زد و از آنان احوالپرسی و دلجویی می نمود^۲.

ه) در جنگ ها که سرنوشت مسلمانان در آن رقم می خورد، پیامبر ﷺ بر اساس رعایت اصل مساوات میان همسران، یکی از زنانش را با قید قرعه همراه خود می برد^۳. شایان ذکر است در سفرهای طولانی حضرت، راهی بهتر از قرعه کشیدن میان همسران برای رعایت عدالت وجود نداشت.

مسلسل ۵۲، مقاله احمد عابدینی، ص ۱۷۱.

۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، دار احیاء الکتب العربی، بیروت، ۱۳۸۷، ج ۱۲، ص ۲۱۴، به نقل از حسن عاشوری لنگرودی، همسران پیامبر، ص ۱۰۵.

۲. همان.

۳. همان.

از مجموع مطالب بیان شده تا این جای بحث به این نتیجه می‌رسیم که چندهم‌سری در اسلام با رعایت شرایطش یکی از مسلمات مکتب اسلام است، چنان‌که صاحب تفسیر نمونه در این مورد می‌نویسد: «از نظر فقه اسلامی و منابع مختلف آن در میان شیعه و اهل تسنن، مسئله تعدد زوجات با شرایط آن جای گفتگو و چانه‌زنی نیست و از ضروریات فقه اسلام محسوب می‌گردد»^۱.

۴. شبهه صیغه در شیعه

آیا متعه در واقع همان زنا و اهانت به مقام زن نیست؟
عمر آن را به این دلیل تحریم کرد!

پاسخ:

نکاح بر دو قسم است: دائم و موقت، که هر دو در ماهیت یکی هستند و همه آداب و شرائط نکاح دائم در نکاح موقت شرط است.

نکاح متعه با زنا فرق ماهوی دارد، زیرا:

اولاً: روایاتی داریم که متعه در عهد رسول الله حلال بوده است و اگر فرض شود متعه زناست، لازم می آید که حرام الهی مدتی حلال و جایز شمرده شود.

ثانیاً: زنا مضرات فردی و اجتماعی از قبیل فساد بهداشت فردی و عمومی، عقیم شدن و اختلاط نطفه را در پی دارد، بر خلاف متعه که چنین نیست.

نکاح و ازدواج پیوندی است میان زن و شوهر که به دو صورت می باشد: گاهی مدت معین ندارد که به آن نکاح دائم می گویند، و گاهی به صورت محدود و موقت و با مدت معین است که به آن متعه می گویند.

نکاح موقت (متعه) دارای شرائط و ویژگی های زیر می باشد:

۱. زن و مرد باید مانع شرعی در ازدواج. اعم از موانع نسبی، سببی و رضاعی و غیر اینها از موانع شرعیه. نداشته باشند.
 ۲. مهریه با رضایت طرفین باید معین و در عقد ذکر گردد.
 ۳. مدت ازدواج معین می باشد.
 ۴. عقد صحیح شرعی باید اجرا گردد.
 ۵. فرزند متولد از ازدواج موقت، مشروع و ملحق به پدر است.
 ۶. فرزند از پدر و مادر ارث می برد.
 ۷. نفقه فرزند بر عهده پدر است.
 ۸. تمام عمومات درباره فرزند، پدران و مادران، برادران و خواهران، خاله ها و دایی ها، عمو و عمه ها و... در مورد مولود ازدواج موقت جاری است، زیرا کلام خدای تعالی که می فرماید: «أُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ» مطلق است و شامل فرزندی که از ازدواج موقت به دنیا می آید نیز می شود.
- همان طور که ملاحظه می فرمایید، ازدواج موقت از نظر ماهیت با ازدواج دائم یکی است و تنها تفاوت آن با ازدواج دائم این است که هزینه زن بر عهده شوهر نیست و از او ارث نمی برد^۱ (که البته اگر در عقد شرط کنند که مرد نفقه زن را

۱. عبدالحسین شرف الدین، الفصول المهمة فی تألیف الأمة (بیروت، دار الزهراء) ص ۶۴-۶۵.

بدهد و از یکدیگر ارث ببرند، این دو حکم نیز جاری می‌شود) و روشن است که این دو تفاوت تأثیری در ماهیت نکاح ندارند^۱.

فرق متعه با زنا:

این‌که گفته شده است متعه با زنا فرقی ندارد، ادعایی غیرواقع‌بینانه و نادرست می‌باشد. زیرا:

اولاً: روایات شیعه و سنی اتفاق دارند که متعه سنتی بوده در عهد رسول خدا ﷺ و به تجویز آن حضرت تا مدتی عمل می‌شده است. فرض شما این است که متعه زنا و فحشا است. حال آیا این حلیت را پیامبر اکرم ﷺ از پیش خود و بدون دستور خدای متعال تشریع کرده، یا اینکه با دستور خدا بوده است؟ اگر بگویید آن حضرت از پیش خود متعه را تشریع کرده، معنایش حلال کردن زنا و مخالفت صریح آن حضرت با خدای تعالی است که فرموده: «و نزدیک زنا نشوید، که کاری بسیار زشت و بد راهی است»؛ و حال آنکه او (که صلوات خدا بر او باد) معصوم بوده است. و اگر بگویید آن حضرت با دستور خدا آن را تشریع کرده، معنایش این است که خدا امر به فحشا کرده است و حال آنکه خدای تعالی برای پیشگیری از چنین احتمالی، پیامبرش را صریحاً خطاب کرده و فرموده: «و بگو خدا به هیچ وجه امر به فحشا

۱. سیدع. سیدرضا حسینی نسب، شیعه پاسخ می‌دهد، زیر نظر استاد جعفر سبحانی (نشر مشعر، چاپ دوم، سال ۱۳۷۵) ص ۹۶.

نمی‌کند». و اگر این ترخیص توأم با تشریع حلیّت بوده است، دیگر زنا و فحشا نخواهد بود، بلکه سنتی است مشروع و دارای حدودی معلوم، مانند نکاح دائم^۱.

ثانیاً: در زنا مضراتی وجود دارد، مانند فساد بهداشت عمومی، ابتلا به بیماری‌های مقاربتی و از بین رفتن نیروی تولید که گاهی نسل آدمی را قطع و شخص زناکار را عقیم می‌کند؛ ولی در متعه چنین نیست، بلکه هر فائده‌ای که بر نکاح دائم مترتب است. از قبیل حفظ عفت و ناموس، جلوگیری از اختلاط نطفه‌ها و.... بر متعه نیز مترتب است^۲.

ثالثاً: در زنا آزادی مطلق برای زن که مساوی با بی‌بندوباری مطلق است وجود دارد، ولی در متعه چنین نیست؛ زیرا همان‌طور که گفتیم در متعه آداب و شرائطی است که باید رعایت شود و زن، همسر مرد به حساب می‌آید و همان حقوق همسری مانند تبعیت از شوهر بر عهده او گذاشته شده است، در حالی که در زنا این‌گونه نیست و ممکن است زن حتی در همان لحظه با فرد دیگری ارتباط نامشروع داشته باشد^۳.

۱. در این زمینه می‌توانید به صحیح مسلم (باب متعه)، مسند احمد ج ۴، سنن بیهقی ج ۷، الموطأ (مالک) ج ۲، تفسیر رازی ج ۴ مراجعه کنید. نیز: محمدحسین طباطبایی، المیزان، سید محمدباقر موسوی همدانی (انتشارات اسلامی) ج ۴، صص ۴۷۶-۴۸۷.

۲. همان (المیزان)، ص ۴۷۶.

۳. احمد آذری قمی، سیمای زن در اسلام (انتشارات دارالعلم، چاپ اول، سال ۱۳۷۲) ص ۱۰۱-۱۰۲.

رابعاً: آیندهٔ فرزند متولد شده از زنا در هاله‌ای از ابهام فرو می‌رود و مشخص نبودن پدر، عواقب روحی و روانی خطرناکی را برای او به دنبال دارد؛ ولی در متعه جزئیات مسأله از سوی شارع پیش‌بینی شده است. احتمال انعقاد نطفه با اجرای عده‌ای که زن تا مدتی باید نگاه دارد و در این مدت به عقد مرد دیگری درنیاید، سبب می‌شود تا مشخص شود فرزند متعلق به چه کسی است.



فصل چهارم: شبهات مربوط به حقوق مالی و اقتصادی

۱. شبهه تبعیض در ارث

حق زن در امور مالی به اندازه نصف مردان است و این با عدالت مورد ادعای اسلام سازگار نیست.

پاسخ:

اسلام احکام ارث را صرفاً بر اساس مرد یا زن بودن وضع نکرده است (عاملی که در اقوام و ملل غیر اسلامی پیش گفته مورد توجه بوده است)، بلکه بر اساس مسئولیت مالی و موقعیتی که آن دو در خانواده دارند و با ملاحظه مسئولیت‌ها و تکالیفی که بر عهده آنان نهاده شده است، قرار داده است. هر یک از دو جنس (مذکر و مؤنث) به مقتضای شرایط وجودی خویش، مسئولیت‌هایی را دارا هستند. اسلام با توجه به همین امر، مسئولیت‌های اقتصادی خانواده را بر دوش مرد خانواده نهاده و بر او تکلیف کرده است، نه بر زنان. و زنان نیز هیچ‌گاه نمی‌گویند که چرا این مسئولیت بر ما تکلیف نشده است.

مرد از توانمندی جسمی و روحی ویژه‌ای برخوردار است، بر خلاف زن که جنبه عاطفه و احساس او غلبه دارد. بر این اساس، وظایف سخت‌تری بر عهده مردان گذاشته شده است؛ از قبیل کار و تلاش برای تأمین غذا، پوشاک، مسکن و سایر لوازم زندگی، ایجاد امنیت و نگهداری از خانه و خانواده، دفاع از آنان در برابر تهاجم بیگانگان، حفظ و نگهداری جامعه، اداره اجتماع، و حفظ و ایجاد امنیت اجتماعی. همه اینها وظایف سختی است که بر اساس توانایی‌های مرد بر دوش او سنگینی می‌کند. زن نیز بر اساس توانایی وجودی خود وظایف متناسبی دارد.

واقعیت این است که مردان در اقتصاد خانواده (با توجه به مسئولیت‌های تعیین شده در اسلام بر آنان) نقش بیشتری دارند، از این رو با فوت آنان ضربه اقتصادی بیشتری به خانواده وارد می‌گردد. بنابراین زن و مرد از جهت توان جسمی متفاوتند؛ این تفاوت موجب تفاوت در نقش آن دو در امور اقتصادی می‌شود و بر طبق آن، مسئولیت‌هایی بر عهده آنان گذاشته می‌شود و بدان‌ها تکلیف می‌گردند. پس تفاوت‌ها بر اساس تناسب است، نه نقص و کمال.

بنابراین، سهم الارث متفاوت با دیدگاه کلی اسلام نسبت به خانواده و تقسیم وظایف و مسئولیت‌ها، سازگار و عادلانه است. در این بخش از بحث، به مهم‌ترین اشکال‌هایی که در خصوص تفاوت ارث زن و مرد به فقه پویای اسلام شده است، اشاره می‌کنیم:

آیه شریفه ﴿لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ﴾^۱ کاشف از نگاه مردانه شریعت اسلام به نظام ارث است و حکایت از آن دارد که در اسلام، شخصیت زن نصف شخصیت مرد به حساب می‌آید.^۲ این اشکال اختصاصی به دگراندیشان کنونی ندارد، بلکه از جانب بعضی از طبیعت‌مسلکان صدر اسلام نیز مطرح شده است.^۳ در پاسخ می‌گوییم: آنچه از روح اسلام و مطالعه در ابواب مختلف آن به دست می‌آید این است که هرگونه تبعیض و امتیازات نابجا از نظر اسلام محکوم است و شریعت اسلام شدیداً با آن مخالف است. و هرگاه در بعضی از موارد نشانه‌هایی از برتری برخی افراد بر برخی دیگر مشاهده گردد، نشانه ترجیح داشتن در انسانیت و حقوق انسانی نیست؛ بلکه باید دید کدام یک از عوامل اقتصادی، اجتماعی، اخلاقی، روحی و... در آن موارد وجود داشته که باعث آن نوع اختلاف‌ها و امتیازها شده است. به عبارت دیگر، در پاره‌های موارد که به ظاهر آثار اختلاف و تبعیض میان افراد به چشم می‌خورد، هرگاه به طور دقیق و همه‌جانبه در اطراف آن

۱. نساء/۱۱.

۲. سلوی مخاش، المرأة العربیه والمجتمع التقليدي المختلف، ص ۳۱.

۳. مانند: ابن ابی العوجا. وی مردی بود که در قرن دوم می‌زیست و به خدا و مذهب اعتقاد نداشت. او از آزادی آن عصر سوءاستفاده می‌کرد و عقاید الحادی‌اش را همه جا ابراز می‌داشت... یکی از اعتراضات وی به اسلام همین بوده که می‌گفت: «ما بال المرأة المسکينة الضعیفة تأخذ سهماً و يأخذ الرجل سهمین؟» امام باقر (علیه السلام) در پاسخ فرمود: این گونه تقسیم سهم الارث به این دلیل است که اسلام جهاد را از عهده زن برداشته، مهریه و نفقه را به نفع او بر عهده مرد قرار داد؛ همچنین در برخی جنایات اشتباهی، خویشاوندان مرد فردی جانی عهده‌دار پرداخت دیه هستند؛ زن از همه اینها معاف است. محمد بن حسن حر عاملی، پیشین، ج ۱۷، صص ۴۳۸-۴۳۶.

بررسی کنیم، روشن خواهد شد که نه تنها آن امتیازها عمیق و ریشه‌دار نیست، بلکه به یک معنا نمی‌توان آن را اختلاف و تفاوت دانست. کمتر بودن سهم الارث زن در برخی موارد دلیل بر این نیست که اسلام ارزش و شخصیت زن را نادیده گرفته است؛ بلکه صرفاً به سبب عوامل اقتصادی و اجتماعی است. با توجه به نکات زیر که زیربنای فلسفه تفاوت میراث زن و مرد است، حقیقت این امر روشن خواهد شد:

۱. اندیشمندان علم اقتصاد معتقدند که برای به وجود آوردن یک اجتماع به تمام معنا سالم و شایسته که از هرگونه افراط و تفریط و سرکشی و طغیان به دور باشد، رعایت مسائلی لازم است که اجرای اصل «هر کس به مقدار نیازمندی و حاجتش» در مرحله نخستین آنهاست.

۲. حکمت تفاوت میراث زن و مرد به وسیله حضرات معصومین علیهم‌السلام بیان شده است و این انتقاد سابقه دیرینه دارد و دانشمندان مسلمان بارها به آن اشاره کرده‌اند. در نظام حقوقی اسلام به دلیل مسئولیت‌های اقتصادی و اجتماعی که بر عهده مرد نهاده شده است — از قبیل نفقه زن و فرزند، بذل مهر و صداق، هزینه زندگی زن هنگامی که در عده به سر می‌برد، شرکت در جهاد و هزینه سفر و سپردن نفقه خانواده در آن ایام به زن و فرزند، پرداخت دیه در بعضی از جنایات اشتباهی خویشاوندان (به عنوان عاقله)، پرداخت مخارج سایر نزدیکان تهیدست (مانند پدر و مادر و خواهر

و...) — در پاره‌ای موارد برای مرد سهم دو برابر در نظر گرفته شده است؛ حتی اگر این سهم با مسئولیت‌ها سنجیده شود، این مرد است که سهم الارثش به نصف نصیب زن می‌رسد و این مرد است که فریادش باید بلند شود. امام رضا علیه السلام در بیان حکمت تفاوت می‌فرماید: **«إِنَّ الْمَرْأَةَ إِذَا تَزَوَّجَتْ، أَخَذَتْ وَالرَّجُلُ يُعْطَى فَلِذَلِكَ وَفَرَّ عَلَى الرَّجَالِ»**؛ یعنی: زن در هنگام ازدواج (مهریه) دریافت می‌کند، در حالی که مرد (مهریه) پرداخت می‌کند. به همین جهت، سهم بیشتری از ارث به مردان تعلق می‌گیرد^۱.

۳. قوانین ارث در نظام حقوقی اسلام بر اساس موقعیت اجتماعی و به حکم وضع طبیعی‌ای که هر یک از زن و مرد دارند، تنظیم شده است و ملاک، تنها زن یا مرد بودن نیست. این گمان که همیشه زن صرفاً به دلیل جنسیت نصف مرد ارث می‌برد، ناشی از بی‌دقتی و عدم مطالعه و تحقیق در احکام ارث در اسلام است؛ زیرا گاهی سهم الارث آن دو مساوی است؛ مانند سهم الارث پدر و مادر وقتی که با فرزند متوفی همراه شوند که پدر و مادر یکسان ارث می‌برند، یا اینکه متوفی تنها منسوبین به مادر داشته باشد. علاوه بر این، در بعضی موارد سهم زن بیش از مرد است؛ مانند صورتی که وارث متوفی منحصر به پدر و مادر و شوهر باشد که مادر یک سوم و پدر یک‌ششم ترکه را به ارث می‌برد، یا موردی که

۱. شیخ صدوق، علل الشرائع، ج ۲، ص ۲۵۸؛ تفسیر برهان، ج ۱، ص ۳۶۷.

همسر با چند برادر و خواهر همراه شود.^۱

۴. احکام ارث به لحاظ مصالح اجتماعی وضع شده است و در مواردی که مصلحت اقتضا نماید یا خود شخص تمایل داشته باشد که ورثه‌اش به یک اندازه از اموال او بهره‌برند، می‌تواند از حق وصیت خود برای تقسیم سهام و برابری آن استفاده نماید.

۵. دین مبین اسلام در تمام مواردی که شخصیت انسانی ملاک قانون‌گذاری است، حقوق کاملاً یکسانی برای زن و مرد وضع کرده است؛ همچون: آزادی در ایمان، ثواب و عقاب، تعلیم و تربیت، شغل، ازدواج و... یگانه ملاک برتری در این شریعت، کرامتی است که با تقوی به دست می‌آید؛^۲ نه با اموال و دارایی. اگر مرد تقوای بیشتری داشته باشد، از زن برتر است و اگر زن با تقواتر باشد، او برتر است. سهم الارث ارزش و فضیلت نیست؛ بلکه مسئولیت‌آور است و نمی‌تواند بیانگر شخصیت زن از دیدگاه اسلام باشد.^۳

نتیجه توضیحات ارائه‌شده این است که اسلام دین عدالت‌محور است؛ یعنی تمامی قوانین آن با هدف عدالت‌محوری وضع گردیده است. بنابراین چه در امور مالی و چه در امور غیرمالی (معنوی)، ملاک اصلی رعایت تعادل

۱. سید محمد حسین طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۲۲۹.

۲. حجرات/۱۳.

۳. ماده واحده ۱۳۸۷/۱۱/۱۶، مواد ۹۴۶ و ۹۴۸ مدنی.

و حقوق افراد است. مثلاً حق مهریه زن، حق بزرگی برای زن برگردن مرد است و مرد ملزم به تأدیه دین خود حتی بعد از مرگ می باشد. به همین خاطر است که در زمینه ارث، چون مخارج و احتیاجات مالی مرد بیشتر از زن است (زن در مقابل درآمدی که دارند، مخارجشان بسیار کمتر است)، اسلام سهم الارث مرد را بیشتر از زن قرار داده تا طبق اصل تقسیم مال بر اساس حاجت (هر کس به مقدار نیازمندی و حاجتش)، تعادلی میان درآمد و مخارج آنان برقرار گردد^۱. البته امروزه طبق قانون، زن هم از قیمت زمین ارث می برد و هم از قیمت ساختمان و از این جهت محدودیتی که قدماء بیان کرده بودند را ندارد.

۱. شبهات حول الاسلام، ص ۱۰۸.

۲. شبهه تبعیض در دیه

در دیه زن نیز تبعیض وجود دارد، مثل اینکه در فقه آمده زن از اصل زمین ارث نمی برد و فقط از قیمت ساختمان ارث خواهد برد.

پاسخ:

همان گونه که قرار دادن مسئولیت های اقتصادی همانند: نفقه، مهریه و دیه عاقله در اسلام بر دوش مردان قرار داده شده است، طبیعتاً از دست رفتن مرد خانواده، ضربه اقتصادی به افراد خانواده (زن و فرزندان) وارد می کند. شریعت اسلام برای جبران این ضربه و کاهش آن، مسئله دو برابر بودن دیه مردان را مطرح کرده است. اگر با دقت در این حکم شرعی نگاه کنیم، متوجه می شویم که در اینجا اسلام مراعات حال زنان خانواده را نموده است؛ زیرا دو برابر بودن دیه مرد به این معنا است که مبلغ دو برابری نصیب دیگر افراد خانواده (زن و فرزندان) شود. در طرف دیگر، نصف بودن دیه زن به این معنا خواهد بود که در صورت قصاص، باید نصف دیه پرداخت شود تا زن و فرزندان مرد (که مورد قصاص قرار خواهد گرفت) بتوانند از این درآمد زندگی کنند. بنابراین از هر طرف نگاه کنیم، در این مسئله مراعات حال زن و فرزندان خانواده شده است، و اصولاً در برخی موارد مرد و زنی که دیه آنان مطرح می شود، وجود ندارند تا از آن بهره مند شوند؛ بنابراین مسئله دیه در قانون اسلامی، هماهنگ با

شرایط مردان و زنان و مسئولیت‌های آنان در خانواده تنظیم شده و کاملاً حکیمانه است.

در مسئلهٔ دیه، چون جنبهٔ خیربودن در آن نیست، بلکه مربوط به جنبهٔ بدنی است، لذا اگر بدن در مسائل اقتصادی قوی‌تر بود، دیهٔ آن بیشتر است. و چون مردها در مسائل اقتصادی معمولاً بیشتر از زنها بازدهی اقتصادی دارند، دیهٔ آنان نیز بیشتر است. این بدان معنا نیست که در اسلام مرد ارزشمندتر از زن باشد، بلکه تنها آن بُعد جسمانی (جنبهٔ بدنی) آن دو صنف لحاظ می‌شود. اصل دیه مربوط به ارزشیابی روح نیست و نباید در مسائل انسان‌شناسی و عظمت زن و مرد این عنوان مورد نقد و نقض قرار گیرد. بنابراین دیه معیار ارزش آدمی نیست و نقد ناقدان بدان جهت است که انسان را در حد یک گیاه می‌شناسند، اما واقعیاتی نظیر این که انسان به جایی برسد که تنگاتنگ با ملائکه سخن بگوید و فرشتگان به استقبالش درآیند، برای آنان بی‌معنا است. و وقتی این سلسله از مسائل مطرح شود، تازه آنان به خود می‌آیند که: عجب! ما وراء الطبیعه‌ای هم هست، موجودی به نام فرشته نیز وجود دارد! و ما برای ابد زنده‌ایم و عمر این تن زودگذر ما حداکثر یک قرن است، اما جان ما جاودان و ابدی است؛ نه سخن از یک میلیارد سال، که اصلاً سخن از سال و ماه نیست، و ما به جایی می‌رسیم که فرشته‌ها به استقبال ما می‌آیند و تهنیت می‌گویند و تحیت

می‌فرستند: «سَلَامٌ عَلَیْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ»؛ درود بر شما، خوش باشید و درون آیید جاودانه^۱.

دیه‌ای که در خصوص قتل غیرعمدی زن و مرد گرفته می‌شود، به هیچ وجه «بهای خون» انسان نیست؛ چرا که ارزش خون انسان‌ها — چه از جنس زن باشند و چه از جنس مرد — را نمی‌توان با مال و منال دنیا مقایسه کرد؛ زیرا خداوند متعال زن و مرد را از یک جنس خلق کرده است: ﴿خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ﴾ (شما را از یک نفس آفرید)^۲.

با این فرض که دیه برای جبران خسارت وارده به «مجنی‌علیه» یا خانوادهٔ اوست، گفته می‌شود از آن جا که مرد نقش بیشتر و مؤثرتری در زندگی اقتصادی دارد، و از بین رفتن یا صدمه دیدن او لطمهٔ بیشتری به اقتصاد خانواده وارد می‌آورد — به ویژه که در نظام حقوق اسلام، ادارهٔ خانواده و مسئولیت تأمین معیشت آن با مرد است — بنابراین دیهٔ او باید بیشتر باشد.

از این منظر، تفاوت دیهٔ زن و مرد هرگز به معنای پایین‌تر بودن ارزش زن نیست، بلکه بدان دلیل است که تبعات از دست دادن مرد یا صدمه دیدن او از لحاظ اقتصادی بیشتر از زن است، و حال که قرار است این ضایعه به صورت مادی

۱. زن در آیینهٔ جلال و جمال، جوادی آملی، انتشارات اسراء، قم، چاپ دوم، ۱۳۷۶، ص ۴۲۱.

۲. زمر/۶.

جبران شود و در واقع تحت عنوان دیه خسارت داده شود، طبیعتاً این تفاوت وضع باید در نظر گرفته شود. از آن جا که حکم شرعی و قانونی با توجه به وضع غالب تعیین می‌شود، وضع غالب این است که مرد تأمین‌کننده هزینه خانواده و دارای نقش مؤثرتر در وضع اقتصادی و مالی است، بنابراین خسارت قابل پرداخت به او یا خانواده‌اش تحت عنوان دیه بیشتر از آن تعیین شده است. امروزه بیشتر صاحب‌نظران با این تبیین، تفاوت دیه زن و مرد را توجیه می‌کنند. هر چند که باید خاطر نشان کرد در اسلام از نظر بُعد انسانی و الهی و ارزشی، تفاوتی بین زن و مرد نیست؛ بلکه تفاوت در بازده اقتصادی است، و حکمت تفاوت دیه به عنوان جبران خسارت نیز بر این معیار توجیه‌پذیر است.^۱

البته این نکته را هم نباید فراموش کنیم که نصف بودن دیه زن بر اساس همان معیاری است که در بالا گفته شد. حال اگر زنی سرپرست خانوار باشد و تنها پناه خانواده باشد، دولت می‌تواند مابه‌التفاوت دیه او را به جهت کمک به خانواده آسیب‌دیده جبران کند. امروزه طبق قانون بیمه شخص ثالث، به طور کلی هر زنی که به عنوان شخص ثالث در حوادث آسیب ببیند، بیمه مسئول پرداخت یکسان دیه زن و مرد است. بر اساس تبصره ۲ ماده ۴ قانون بیمه شخص

۱. زن در آیینة جلال و جمال، جوادی آملی، انتشارات اسراء، قم، چاپ دوم، ۱۳۷۶، ص ۴۲۱.

ثالث، دیهٔ زیان دیدگان تصادفات رانندگی بدون توجه به جنسیت پرداخت می‌شود و مابه‌التفاوت میزان دیهٔ زن و مرد در سوانح رانندگی از صندوق تأمین خسارات بدنی پرداخت می‌شود. برابری پرداخت دیه فقط برای خسارات بیمهٔ ثالث بوده و سایر دیات مربوط به فوت خانم‌ها از جمله قتل و ... دیگر تابع این قانون نبوده و در سایر موارد همچنان دیهٔ زن نصف دیهٔ مرد محاسبه می‌شود.

فصل پنجم: شبهات مربوط به حقوق اجتماعی و حضور در جامعه

۱. شبهه عدم رعایت شایسته سалاری در احکام اسلام

چرا زنان نمی‌توانند قاضی، حاکم و یا اینکه مرجع تقلید شوند؟ این عین بی‌توجهی به شایستگی است.

پاسخ:

آیا زن می‌تواند عهده‌دار منصب مرجعیت و حکومت و قضاوت شود یا نه؟ آیا تصدی این مناصب از نگاه اسلام در انحصار مردان است یا نه؟ پیش از ورود در این بحث، جا دارد به این نکته مهم توجه داده شود که کسانی که قائل به انحصار این مناصب برای مردان هستند، هرگز اعتقادشان این نیست که این انحصار ناشی از نقصان شخصیت و ارزش زن نسبت به مرد است؛ زیرا تفاوت میان این دو جنس در برخی از احکام و مقررات اعتباری به هیچ وجه به معنای برتری شخصیت و منزلت یکی بر دیگری نیست، بلکه به این معنا است که زن و مرد در عین این که هر دو انسان و

دارای شخصیت انسانی هستند، دو گونه انسان‌اند با دو نوع خصلت‌ها و دو گونه روان‌شناسی که طرح آن در متن آفرینش ریخته شده است. طبیعت از این دو گونه‌گی‌ها هدف حکیمانه‌ای داشته است. شرط اصلی سعادت هر یک از زن و مرد — و در حقیقت جامعه بشری — این است که این دو جنس در مدار خویش به حرکت خود ادامه دهند.^۱

الکسیس کارل می‌گوید: «... به علت عدم توجه به این نکته اصلی و مهم است که طرفداران نهضت زن فکر می‌کنند که هر دو جنس می‌توانند یک قسم تعلیم و تربیت یابند و مشاغل و اختیارات و مسئولیت‌های یکسانی به عهده گیرند. زن در حقیقت در جهات زیادی با مرد متفاوت است. یکایک سلول‌های بدنش و هم چنین دستگاه‌های عضوی و مخصوصاً سلسله عصبی، نشانه جنس او را بر روی خود دارند... نبایستی برای دختران جوان نیز همان طرز فکر و همان نوع زندگی و تشکیلات فکری و همان هدف و ایده‌آلی را که برای پسران جوان در نظر می‌گیرند معمول داریم. متخصصین تعلیم و تربیت باید اختلافات عضوی و روانی جنس مرد و زن و وظایف طبیعی ایشان را در نظر داشته باشند و توجه به این نکته اساسی در بنای آینده تمدن ما حائز کمال اهمیت است.»^۲

۱. ر.ک: شهید مرتضی مطهری، مقدمه کتاب نظام حقوق زن در اسلام.
۲. الکسیس کارل، انسان موجود ناشناخته، چاپ ششم، صص ۱۰۴-۱۰۱.

حال در عین پذیرش نکته بالا، مدعای ما در این مقاله این است که دلیل قاطع خدشه ناپذیری برای ادعای انحصار منصب مرجعیت، حکومت و قضاوت برای مردان وجود ندارد. ما در این جا مدعای خویش را در سه بخش مرجعیت، قضاوت و حکومت مطرح می‌کنیم.

در باب مرجعیت زن، بسیاری از فقها در کنار شرایطی همچون ایمان، عدالت و اجتهاد، شرط «رجولیت» (مرد بودن) را ذکر کرده‌اند، اما برخی دیگر از فقها یا این شرط را ذکر نکرده‌اند و یا نسبت به لزوم آن اظهار شک و تردید و فقدان دلیل کرده‌اند.

امام خمینی در مسئله شرایط مرجعیت می‌فرماید: «واجب است که مرجع تقلید، عالم، مجتهد، عادل و پرهیزکار در دین خدا باشد؛ بلکه به احتیاط نزدیک‌تر این که طالب و حریص بر دنیا و در پی مال و مقام آن نباشد.»^۱ چنان که پیدا است، امام در این عبارت مرد بودن را برای مرجع یکی از شرائط ذکر نکرده است. آیت‌الله حکیم در این رابطه می‌فرماید:

«اما اعتبار رجولیت (مرد بودن) در مرجع همانند شرط پیشین (عدالت) است در نزد عقلا (منظور این است که عقلا نه شرط عدالت را لازم می‌دانند و نه شرط رجولیت را) و بر این شرط دلیل روشنی — غیر از ادعای انصراف اطلاقات ادله به

۱. تحریر الوسیله، ج ۱، بحث اجتهاد و تقلید، مسئله ۳.

مرد و اختصاص برخی از ادله به مرد — وجود ندارد. ولی اگر هم تسلیم این ادعا شویم، باز در آن حدی نیست که بتواند رادع و بازدارنده از بنای عقلا (بر عدم لزوم چنین شرطی) باشد. گویا به همین لحاظ بوده است که برخی از محققین فتوا به جواز تقلید از زن و خنثی داده‌اند.^۱

آیت‌الله خویی پس از نقد و ایراد برخی از ادله‌ای که برای شرط مرد بودن در مرجعیت آورده شده، می‌فرماید:

«بنابراین دلیلی بر این معنا قائم نشده است که رجولیت در مرجع تقلید شرط است، بلکه مقتضی اطلاقات ادله و سیره عقلاییه این است که میان مردان و زنان در تصدی این مسئولیت فرقی نیست.»^۲

اما در عین حال می‌گوید: «صحیح این است که شرط مرد بودن در مرجع تقلید معتبر است؛ زیرا از مذاق شارع استفاده می‌کنیم که وظیفه مورد انتظار در مورد زنان، حفظ حجاب و پوشش و عهده‌داری امور داخلی منزل است نه وارد شدن در اموری که با این وظیفه ناسازگاری دارد. و عهده‌داری افتاء برای مردم لازمه‌اش این است که خود را در معرض مراجعه مردم قرار دهد، در حالی که شارع به این کار راضی نیست...»

۱. سید محسن طباطبایی حکیم، مستمسک العروة الوثقی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ چهارم، ۱۳۹۱ق، ج ۱، ص ۴۳.

۲. سید ابوالقاسم موسوی خویی، التنقیح فی شرح العروة الوثقی - الاجتهاد والتقلید - (تقریر میرزا علی تبریزی غروی)، دارالهادی، قم، چاپ سوم، ۱۴۱۰ق، ص ۲۲۶.

در پاسخ معظم له باید گفت: اگر وظیفه حفظ حجاب و پوشش چنین اقتضایی دارد، باید زن را از همه مشاغل و مناصب اجتماعی محروم بدانیم؛ زیرا میان این منصب با بقیه مناصب و مشاغل اجتماعی مانند وکالت و نمایندگی در مجلس شورا و کارشناسی در مسائل اجتماعی و مدیریت برخی از مراکز عمومی یا فرهنگی و علمی و فعالیت های کلان اقتصادی و معاملاتی یا کارمندی در ادارات و... فرقی نیست. از این گذشته، اگر دلیل این است، چه اشکالی برای مرجعیت زن برای زنان وجود دارد؟ یقیناً این دلیل نافی تقلید زن از زن نیست.

برخی از بزرگان گفته اند: احتیاط اقتضا می کند که از مرد تقلید شود، چون در دوران امر میان تعیین و تخییر، قاعده اقتضای تعیین دارد. در این جا این تردید وجود دارد که آیا تقلید از مرد متعین است یا شخص مقلد مخیر است از زن و یا مرد تقلید کند.

پاسخ این است که: اولاً با توجه به اطلاقات ادله و سیره عقلاییه جایی برای این تردید وجود ندارد. ثانیاً اگر در زمانی یک زن مجتهد از بقیه مجتهدان اعلم و اورع باشد، قهراً دوران امر خواهد بود بین این که از خصوص اعلم و اورع (یعنی زن) تقلید کنیم و یا این که از خصوص مجتهد مرد تقلید کنیم. در چنین صورتی دوران امر میان تعیین و تخییر نیست، بلکه دوران امر میان دو تعیین است. در این جا

چاره‌ای نیست جز این که (در موارد اختلاف فتوا) به تخییر حکم کنیم؛ یعنی شخص مخیر است که از زن اعلم تقلید کند یا از مرد غیر اعلم.

نکته‌ای که تذکر آن ضروری می‌نماید این است که حتی کسانی که تقلید از زن را جایز نمی‌دانند، معتقدند «مرد بودن» شرط در مرجعیت برای دیگران است نه شرط در عمل کردن به فتاویٰ خویش. بنابراین زن می‌تواند تمام مراتب اجتهاد و استنباط را طی کند و در صورت رسیدن به مرتبه اجتهاد می‌تواند (و بلکه الزاماً باید) به فتاویٰ خویش عمل کند.

در باب منصب قضاوت، هر چند برخی از فقهاء مانند صاحب جواهر در باب شرط ذکوریت (مرد بودن) ادعای اجماع کرده‌اند، اما حقیقت این است که این شرط (زن بودن قاضی) در کتب پیشینیان از فقهاء مانند مقنعه، مقنع، هدایه، نهاییه و فقه الرضا اصلاً ذکر نشده است. فقط این شرط را شیخ طوسی در کتاب خلاف و مبسوط که مسائل فرعی استنباطی و اجتهادی در آن نقل شده، بیان کرده است. به همین لحاظ اثبات اجماعی بودن این مسئله دشوار و بلکه ناممکن است و حتی خود شیخ طوسی در کتاب خلاف خود برای لزوم این شرط به اجماع استناد نکرده است.^۱

برخی از ادله‌ای که برای نفی مشروعیت قضاوت برای

۱. ر.ک: دراسات فی ولایت الفقیه، ج ۱، صص ۳۳۹ و ۲۲۴.

زن آورده‌اند، همان ادله‌ای است که برای نفی مشروعیت حکومت و ولایت برای زن اقامه کرده‌اند که در بخش بعدی (زن و حکومت) به نقد و بررسی آنها می‌پردازیم، اما آنچه که در خصوص باب قضاء آورده‌اند به قرار زیر است:

(الف) پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در وصایای خویش به حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام می‌فرماید: ای علی، بر زنان، جمعه و جماعت و اذان و اقامه و نیز عیادت مریض و تشییع جنازه و هروله بین صفا و مروه و استلام حجر و سر تراشیدن در حج و نیز عهده‌داری قضاء نیست (یا قضاء را به عهده نگیرند) و مورد مشورت واقع نشوند.^۱ شبیه این روایت را صدوق در کتاب خصال آورده است.^۲

به نظر می‌رسد که استدلال به این گونه روایات بر عدم مشروعیت قضاء برای زن، خالی از خدشه نیست؛ زیرا اولاً این اخبار از جهت سند ضعیف به شمار می‌روند. آیت‌الله خویی درباره‌ی روایت اول می‌فرماید: «وَالطَّرِيقُ ضَعِيفٌ بَعْدَهُ مِنَ الْمَجَاهِيلِ»^۳؛ یعنی: سند این روایت به خاطر وجود تعدادی از افراد ناشناخته، ضعیف است. و در مورد «احمد بن حسن قطان» که یکی از رجال حدیث دوم است می‌فرماید:

۱ . شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، جامعه مدرسین، قم، چاپ دوم، ۱۳۶۳، باب النوادر، حدیث ۵۷۶۲، ج ۴، ص ۳۶۴.

۲ . شیخ صدوق، خصال، ابواب السبعین، حدیث ۱۲، جزء ۲، ص ۵۸۵.

۳ . سید ابوالقاسم خویی، معجم رجال الحدیث، نجف، چاپ اول، ج ۶، ص ۲۲۴.

«بعید نیست که این مرد عامی (سنی) باشد، چنان که برخی گفته‌اند»^۱.

ثانیاً دلالت این روایات نیز خالی از اشکال نیست؛ زیرا امور دیگری که در این دو روایت از زنان نفی شده است، کسی قائل به حرمت و عدم مشروعیت آنها نشده است. آیا کسی قائل به حرمت حضور زن در جماعت و جمعه و عیادت مریض و تشییع جنازه شده است؟ و آیا کسی قائل به حرمت مشورت با زنان شده است؟ پس این گونه روایات هم از جهت سند و هم از جهت دلالت مخدوشند.

ب) در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است: «إِيَّاكُمْ أَنْ يُحَاكِمَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا إِلَى أَهْلِ الْجَوْرِ وَ لَكِنْ انْظُرُوا إِلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ يَعْلَمُ شَيْئًا مِنْ قَضَايَانَا فَاجْعَلُوهُ بَيْنَكُمْ فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ قَاضِيًا فَتَحَاكَمُوا إِلَيْهِ»^۲؛ یعنی: شما (شیعیان) از این که در اختلافات به اهل جور (قضات جور بنی عباس) مراجعه کنید پرهیزید. بلکه بنگرید مردی از میان خودتان را که چیزی از قضایا و احکام ما را می‌داند، او را به عنوان قاضی میان خود برگزینید که من او را بر شما قاضی قرار دادم، پس برای داوری و حکم به او رجوع کنید.

استدلال به این روایت که امام فرموده است «بنگرید

۱. همان، ص ۹۳.

۲. شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، دار احیاء التراث، بیروت، باب ۱ از ابواب صفات قاضی، حدیث ۵، ج ۱۸، ص ۴.

مردی از میان خودتان را... برگزینید» چنین خواهد بود که قاضی لزوماً باید «مرد» باشد.

پاسخ این است که «مرد بودن» به عنوان شرط در قضاوت در این حدیث منظور نشده است. روایت در صدد این است که مردم را از مراجعه به قضات جور باز دارد. علاوه بر این، در اصول فقه مقرر شده است که لقب مفهوم ندارد و تمسک به مفهوم «رجل» در این جا از نوع تمسک به مفهوم لقب است و اعتباری ندارد.

ج) گفته‌اند: قضاوت نوعی ولایت است و یکی از مناصب به حساب می‌آید. در این گونه موارد حتی اگر دلیلی بر منع و حرمت وجود نداشته باشد، کافی نیست تا حکم به جواز و مشروعیت کنیم. بلکه برای اثبات مشروعیت و جواز باید دلیل اقامه کنیم که چنین دلیلی در دست نیست.

پاسخ: هر چند این ادعا که حکم به جواز و مشروعیت قضاوت برای زن نیازمند به اقامه دلیل است، مورد قبول می‌باشد، اما اطلاعات و عموماتی در باب قضاء یافت می‌شوند که می‌توان در صورت فقدان دلیل به آنها تمسک کرد؛ مثلاً مقبوله عمر بن حنظله که هم در باب قضاء و هم در باب حکومت مورد استناد فقها است، دارای عموم می‌باشد. مضمون این روایت این است که نباید در منازعات و دعاوی به سلطان و یا قاضی جور مراجعه کرد، بلکه باید به کسانی که

سخنان معصومین علیهم السلام را نقل می‌کنند و در حلال و حرام آنها صاحب نظرند و به احکام آنها آشنا و آگاهند مراجعه کرد؛ زیرا آنها از جانب امام به عنوان حاکم و قاضی منصوب شده‌اند و هر کس حکم و داوری آنها را نپذیرد، گویا حکم و داوری امام علیه السلام را نپذیرفته است...^۱

در این روایت قید «مرد بودن» در قاضی منظور نشده است، بلکه به نحو عام آمده است: «به کسانی که سخنان...» در همین رابطه می‌توان به روایات دیگری مراجعه کرد.^۲

از این گذشته، همان‌گونه که برخی از اهل نظر گفته‌اند، منصب قضاء از شؤون منصب ولایت و حکومت است. و با توجه به این که حکومت به مردان اختصاص ندارد (چنان که در آینده نزدیک اثبات خواهد شد)، قهراً قضاوت هم در انحصار مردان نخواهد بود.

برای اثبات عدم مشروعیت حکومت و ولایت برای زن به برخی از آیات و روایات و نیز اجماع و عقل استدلال شده است که به اختصار به آنها می‌پردازیم:

دلیل اول (اجماع): برخی بر عدم جواز تصدی منصب حکومت برای زن ادعای اجماع کرده‌اند. اما حقیقت این

۱. همان، باب ۱۱ از ابواب صفات قاضی، حدیث ۱ و اصول کافی، باب اختلاف الحدیث، حدیث ۱۰، ج ۱، ص ۶۷.

۲. شیخ حرعاملی، پیشین، حدیث ۹ و نهج البلاغه، نامه ۵۳.

است که اجماعی در کار نیست؛ زیرا مسئله امارت و حکومت در فقه امامیه به صورت مشخص و مجزا مطرح و مورد بحث نبوده است. بنابراین ادعای اجماع در این گونه مسائل مستحدثه که تنها در برخی از کتب متأخرین مطرح شده است، مبنای مقبولی ندارد.

دلیل دوم (آیات): برای اثبات مدعای فوق به برخی از آیات استدلال شده است که به مهم‌ترین آنها در این جا اشاره می‌کنیم:

الف) «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ...»^۱؛ یعنی: مردان نسبت به زنان قیومت دارند (یا عهده‌دار امور آنهایند) به خاطر برتری که خداوند برای بعضی نسبت به بعضی دیگر قرار داده است و به خاطر انفاق‌هایی که از اموالشان می‌کنند. پس زنان صالح آنهایی هستند که متواضع و فروتنند و در غیاب (همسر خود) حفظ اسرار و حقوق او را در مقابل حقوقی که خداوند برای آنان قرار داده است می‌کنند.

گفته‌اند این آیه بر قیومت و سرپرستی مردان بر زنان دلالت دارد و معلوم است سپردن حکومت و ولایت در امور به زنان با مفاد این آیه منافات دارد.

پاسخ: اولاً این آیه در صدد بیان قاعده عام و فراگیر نیست، بلکه منحصرراً ناظر به کانون خانه و خانواده است. چنان که ذیل این آیه و شأن نزول آیه بر این معنا دلالت دارد؛ یعنی در محیط خانواده، شوهران بر زنان خود قیمومت دارند، نه این که همه مردان بر زنان قیمومت و سرپرستی دارند.

از این آیه شریفه دو دلیل برای حق سرپرستی مردان در کانون خانواده استفاده می‌شود: یکی برتری‌ای که خداوند به مردان داده است و دیگری قرار داشتن وظیفه پرداخت هزینه و نفقه زندگی زنان بر دوش مردان. در مورد این که منظور از این «برتری» چیست، میان مفسران اختلاف نظر وجود دارد. کسانی آن را برتری عقلی و برخی آن را برتری در قوت جسمانی و بعضی در هر دوی آن و گروهی نیز به معنای برتری در سهم ارث دانسته‌اند.

خود آیه بر هیچ یک از این معانی دلالت روشنی ندارد، اما با توجه به آیات پیشین که در مورد ارث است و با توجه به ذیل این فقره که به وجوب نفقه زن بر عهده مرد اشاره دارد، نظریه اخیر روشن‌تر به نظر می‌آید. مؤید دیگر این معنا این است که در دو آیه پیشتر از این آیه آمده است: برتری را که خداوند نسبت به بعضی از شما بر بعضی دیگر قرار داده است آرزو نکنید. مردان را نصیبی است از آنچه کسب می‌کنند و زنان را نیز نصیبی است از آنچه کسب می‌کنند.

می‌دانیم برتری عقلی و یا جسمانی جای تمنا و آرزو نیست؛ چون به طبیعت و ساختار جسمانی و روحی طرفین برمی‌گردد و آرزو کردن در این امور دست نیافتنی و لغو و بیهوده است. بنابراین برتری مورد نظر در آیه چیزی است که جنبه اعتباری و قراردادی دارد؛ یعنی همان دو برابر بودن سهم ارث مرد بر زن و داشتن حق طلاق و امثال آن. با این بیان، مفاد آیه **الرِّجَالُ قَوَّامُونَ...** این است که هم افزونی سهم مرد در ارث و هم داشتن حق طلاق و هم وظیفه‌مند بودن مرد برای پرداخت هزینه زندگی، دلیل بر سرپرستی مرد در کانون خانواده است. روایتی که صدوق رحمة الله علیه در کتاب عیون از امام رضا علیه السلام در تفسیر این آیه نقل کرده است نیز مؤید همین نظریه است^۱.

اگر گفته شود به همان دلیلی که قیمومت شوهر نسبت به زن را در کانون خانواده پذیرفتیم، باید قیمومت مرد نسبت به زن را در جامعه بپذیریم، می‌گوییم: تشریع قیمومت مرد برای همسر خویش در آیه به ملاکاتی مستند شده است که در مورد قیمومت مرد نسبت به زن در جامعه وجود ندارد؛ مانند برتری در سهم ارث و داشتن حق طلاق و وجوب نفقه بر مرد. بنابراین، قیاس جامعه به کانون خانه از نوع قیاس باطل است. از این رو کسانی که برای تعمیم حکم قیمومت مرد بر زن به عمومیت علت و ملاک در آیه استدلال

۱. رک: عبدعلی بن جمعه عروسی حویزی، تفسیر نور الثقلین، چاپ علمی، قم، چاپ دوم، ج ۱، صص ۴۷۷-۴۷۶.

کرده اند^۱، استدلالشان نمی تواند مورد قبول باشد.

آیت الله جوادی در ذیل این آیه می فرماید: «چون مسئل
تأمین هزینه و اداره زندگی، مرد است، سرپرستی داخله منزل
هم با مرد است... و جمله «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ...» به این معنا
است که ای مردها، شما قوام منزل باشید، سرپرست منزل
باشید، کارها را در بیرون انجام دهید... آیه مربوط به زن در
مقابل شوهر است نه زن در مقابل مرد. قیّم بودن مرد بر زن در
محور اصول خانواده است. گاهی زن قیّم مرد است و گاهی مرد
قیّم زن. در اصول خانوادگی بسیاری از مسائل عوض می شود.
اطاعت فرزند — چه پسر و چه دختر — از ساحت مقدس پدر و
مادر واجب است. اطاعت از مادر واجب است و پسر نمی تواند
بگوید که من چون در رتبه اجتهاد به سر می برم و یا مهندس یا
طیب شده ام، دیگر تحت فرمان مادر نیستم. در حقیقت در
چنین مواردی زن است که بر مرد قیّم است...»^۲

ثانیاً اگر بخواهیم از این آیه به نحو عموم، قیّمومت
مردان بر زنان را استفاده کنیم، تخصیص اکثر لازم می آید؛
زیرا در بسیاری از موارد مردان بر زنان قیّمومت ندارند. مرد
بر زن جز در مورد حکومت و قضاوت قیّمومت ندارد (تازه
اگر قیّمومت را در این دو مورد بپذیریم). از این گذشته هر

۱. سید محمد حسین طباطبایی، المیزان، دارالکتاب الاسلامیه، تهران، چاپ
سوم ۱۳۹۱ق، ج ۴، صص ۳۶۶-۳۶۵.

۲. آیت الله جوادی آملی، زن در آینه جلال و جمال، دارالهدی، قم، چاپ اول
۱۳۷۸، صص ۳۶۸-۳۶۶.

مردی بر هر زنی قیمومت ندارد، تنها شخصی که به منصب حکومت و قضاوت رسیده است بر دیگران — چه مردان و چه زنان — قیمومت دارد.

ثالثاً با فرض این که دلالت آیه را بر مدعا بپذیریم، این آیه تنها بر این نکته دلالت می‌کند که زنان نمی‌توانند بر مردان قیمومت داشته باشند، اما بر نفی جواز ولایت و قیمومت زن بر زنان دیگر دلالت ندارد.

ب) ﴿وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ﴾؛ یعنی: برای زنان بر مردان به نیکی حقوقی است همانند حقوقی که برای مردان بر زنان است، ولی مردان را بر زنان درجه و مزیتی است.

گفته‌اند که درجه برتر مردان بر زنان اقتضا دارد که تنها ایشان بر زنان ولایت داشته باشند.

پاسخ: هر سه اشکالی که در مورد استدلال به آیه پیشین مطرح کردیم، در مورد استدلال این آیه نیز قابل طرح است. ظهور این آیه در اختصاص داشتن به برتری حقوق شوهر بر زن بیش از آیه قبلی است. تمام آیات پیش و پس از این آیه در مورد زن و شوهر و روابط خانوادگی است و منظور از برتری مردان بر زنان در داشتن حق طلاق و حق تأدیب در صورت ناشزه شدن و امثال آن است.

ج) ﴿أَوْ مَنْ يُنشَأُ فِي الْحِلْيَةِ وَهُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرُ مُبِينٍ﴾؛ یعنی: کسی که در زیور و زینت پرورش می‌یابد و به هنگام جدال قادر به بیان مقصود خویش نیست (فرزند خدا می‌خوانید؟). این آیه خطاب به کسانی است که ملائکه را از جنس مؤنث می‌پنداشتند و می‌گفتند آنها دختران خدا هستند. استدلال به این آیه بدین صورت است که آیه یادشده در صدد بیان طبیعت و جنس زن است. جنس او به گونه‌ای است که بازو و زیور مانوس است و در مقام مخاصمه از منطق نیرومندی برخوردار نیست. طبیعی است کسی که دارای چنین وضعیتی است نمی‌تواند از قضاوت و حکومت برخوردار باشد؛ زیرا ولایت و قضاوت به قوه تعقل و تدبر و تفوق در اثبات حق نیاز دارد.

پاسخ: اولاً اگر چنین استدلالی صحیح باشد، باید بتوان از این آیه برای اثبات محرومیت زن از همه مشاغل که به تعقل و تدبر و تبیین احتیاج دارد استفاده کرد؛ مثلاً زن نتواند واجد مقام اجتهاد در فقه و یا تخصص در هر رشته علمی مانند پزشکی و مهندسی و... شود. زن نتواند عهده‌دار تدریس و تعلیم علوم فکری و عقلی شود و نتواند در معاملات کلان و یا وکالت در دعاوی و یا نمایندگی برای مجلس قانون‌گذاری و یا اداره مراکز علمی و تربیتی وارد شود. آیا می‌توانیم محرومیت زن را از همه این مشاغل بپذیریم؟

ثانیاً همهٔ زنان یقیناً دارای این دو صفت (نشو و نما در زیور و زینت و عدم قدرت بر تفکر و تبیین) نیستند. چرا دسته‌ای دیگر از زنان باید از منصب حکومت و قضاوت محروم بمانند؟ اگر گفته شود که زنان به حکم طبیعت غالباً واجد این دو صفتند، می‌گوییم: نمی‌توانیم به این بهانه، زنانی را که واجد این دو صفت نیستند از مناصب اجتماعی محروم سازیم؛ زیرا ما نمی‌توانیم با مشاهدهٔ یک ملاک غالبی در یک زمینه، حکم عام را استفاده کنیم؛ یعنی نمی‌توانیم حکم استنباط‌شده از ملاک را حتی در مواردی که ملاک وجود ندارد تعمیم دهیم. توضیح این که: گاهی حکمی به نحو عام وضع می‌شود اما ما می‌دانیم که ملاک آن غالبی است نه عام و دائمی. در چنین مواردی ما به بهانهٔ غالبی بودن ملاک نمی‌توانیم حکم عام را در موارد فقدان ملاک نادیده بگیریم. اما گاهی دلیلی بر وضع حکم به نحو عام وجود ندارد، تنها چیزی که داریم جمله‌ای است که به ملاکی اشاره دارد و ما می‌خواهیم از راه این ملاک، حکمی را استنباط کنیم. در چنین صورتی ما نمی‌توانیم حکم استنباط‌شده از ملاک را چنان تعمیم دهیم که موارد فقدان ملاک را شامل شود؛ زیرا حکم استنباط‌شده از ملاک تنها در دائرهٔ ملاک و دائر مدار آن است نه بیشتر.

ثالثاً آیهٔ مزبور بر کاستی عقل و اندیشه و تدبیر زن دلالت روشنی ندارد؛ زیرا ذیل آیه بیش از این دلالت ندارد که او در

بیان مقصود خویش در خصومت‌ها توانا نیست، اما این که این عدم توانایی از ضعف در عقل و اندیشه ناشی است، از آیه مستفاد نیست.

به برخی دیگر از آیات نیز برای اثبات عدم جواز تصدی حکومت (یا حکومت و قضاوت) استدلال کرده‌اند که از ادلهٔ سابق ضعیف‌تر است و نیازی به ذکر آنها نیست.

دلیل سوم (روایات): در مورد عدم جواز تصدی حکومت (یا حکومت و قضاوت) از جانب زن، به برخی از روایات استدلال شده است که همگی آنها یا از جهت سند و یا از جهت دلالت و یا از هر دو جهت ضعیف و قابل خدشه‌اند (نمونهٔ این روایات و نقد آنها در بخش زن و قضاوت آمده است). به همین خاطر ادعای یقین اجمالی به صادر شدن برخی از این روایات سودی ندارد؛ زیرا معلوم نیست آن روایت صادر شده از معصوم (که علی‌الفرض نامعلوم است) کدام یک از این روایات است. شاید آن روایتی باشد که بر مدعا دلالتی ندارد. علم اجمالی به صدور برخی از روایات در صورتی مفید است که همهٔ آنها در ناحیهٔ دلالت بر مدعا قصوری نداشته باشند. از این گذشته در بسیاری از این روایات امور دیگری از زنان نفی شده است که یقیناً فقها قائل به عدم مشروعیت آن امور برای زنان نیستند.

دلیل چهارم (عقل): دلیل دیگری که بر مدعای مزبور آورده‌اند این است که از جهت علمی، طبیعت زنان به احساسات و عواطف آمیخته است و این صفت بر تعقل و تدبیر آنان غالب است (به عکس مردان). از این رو سپردن زمام حکومت به دست زنان یعنی سپردن آن به دست عواطف و احساسات، که کاری است ناروا.

پاسخ: اولاً اگر صحت این دلیل را بپذیریم، لازمه‌اش این است که زن را از همهٔ مشاغلی که به تعقل و تدبیر نیاز دارد محروم سازیم (مشاغلی که در مطالب گذشته به آنها اشاره کردیم). چه فرق است میان این دو منصب (حکومت و قضاوت) و بقیهٔ مشاغل از جهت نیاز به تعقل و تدبیر؟

ثانیاً از تفاوت طبیعی زن و مرد نمی‌توانیم تفاوت در حکم شرعی را استنباط کنیم؛ یعنی با فرض این که آیه یا روایتی بر عدم جواز تصدی منصب قضاوت و حکومت برای زن نداریم، نمی‌توانیم از تفاوت طبیعی میان زن و مرد، تفاوت آنها را در حکم شرعی نیز استنباط کنیم؛ زیرا ملاکات احکام در اختیار ما نیست. ما از کجا می‌توانیم حکم کنیم که عاطفی بودن زن باعث حرمت تصدی این مناصب برای او از نظر شرعی است؟ از این گذشته با فرض این که چنین استنباطی برای ما روا باشد، نمی‌توانیم حکم حرمت را نسبت به زنانی که شایستگی‌های کافی برای تصدی این منصب را دارند استنباط کنیم (به همان بیانی که در نقد دلالت آیهٔ ۱۸ سورۀ زخرف گذشت).

دلیل پنجم (اصل، عدم ولایت کسی بر کسی دیگر است):

گفته‌اند اصل اولی در باب ولایت این است که هیچ کس بر کسی ولایت ندارد مگر این که دلیلی در کار باشد. به تعبیر دیگر، در باب ولایت حتی اگر دلیلی بر نفی ولایت نداشته باشیم، کافی نیست که به اثبات آن حکم کنیم. بلکه باید برای اثبات ولایت، دلیل خاص و یا عامی داشته باشیم. و با توجه به این که دلیلی بر اثبات ولایت (حکومت و قضاوت) برای زن نداریم (هر چند دلیلی هم بر نفی آن نداشته باشیم)، کافی است که نتوانیم به ثبوت آن حکم کنیم.

پاسخ: ضمن پذیرش اصل این مدعا (اصل، عدم ولایت

کسی بر کسی دیگر است)، ادعای ما این است که هر چند دلیل خاصی بر قضاوت و حکومت برای زن نداریم، اما از عموم و اطلاق برخی از ادله می‌توان جواز و مشروعیت آن را برای زن ثابت کرد. اینک به برخی از این ادله اشاره می‌کنیم:

(الف) مقبوله عمر بن حنظله که هم در باب قضاء و هم در باب حکومت مورد تمسک فقها است، دارای عموم است (به بیانی که قبلاً گذشت).

(ب) غالب روایاتی که برای اثبات ولایت فقیه به آنها استناد

کرده‌اند، دارای اطلاق و عموم‌اند؛ یعنی اختصاص داشتن به مردان از آنها فهمیده نمی‌شود؛ مانند احادیث ذیل:

۱. جریان امور و احکام در اختیار علمای الهی است، آنها که

بر حلال و حرام خدا امین هستند^۱.

۱. ابن شعبه حرانی، تحف العقول، مؤسسه نشر اسلامی، چاپ دوم ۱۳۶۳.

۲. بر اساس حکم خدا و اسلام بر مسلمین واجب است که امام عقیف و عالم و پرهیزکار و آشنا به قضا و سنت را برگزینند.^۱

۳. در رویدادها و حوادث جدید به راویان سخن ما رجوع کنید که اینها از جانب من بر شما حجت اند و من حجت خدایم.^۲

ج) ادله عقلی که برای اثبات ولایت فقیه آورده اند نیز همانند روایات، عموم و شمول دارد و اختصاص داشتن به مردان از آنها فهمیده نمی شود. در دلیل عقلی روی برخی از صفات مانند علم، فقاہت، عدالت و کفایت تکیه می شود؛ یعنی همه کسانی که واجد این صفات هستند می توانند عهده دار ولایت باشند و در این رابطه فرقی میان زن و مرد نیست.

از مجموع مطالب گذشته روشن می شود که دلیل قاطعی برای محرومیت زن از مشاغل اجتماعی و مناصب دینی و سیاسی مانند مرجعیت، حکومت و قضاوت وجود ندارد.

ص ۲۳۸.

۱. کتاب سلیم بن قیس، تحقیق محمد باقر انصاری، ص ۲۹۱.

۲. همان.

۲. شبهه تبعیض در حقوق سیاسی

آیا زنان به دلیل ویژگی‌های بیولوژیکی، برای نقش‌های خاص مانند رهبری یا مشاغل سخت مناسب نیستند؟

پاسخ:

تفاوت‌های بیولوژیکی و اثر آنها بر توانمندی‌های کاری زنان و مردان مشهود است.

بله، زنان به طور طبیعی دارای ویژگی‌های زیستی خاصی هستند؛ مثل دوره‌های قاعدگی، بارداری، زایمان و شیردهی که از نظر فیزیولوژیکی منحصر به فردند. این شرایط ممکن است برای زنان چالش‌هایی ایجاد کند؛ اما نکته مهم این است که این تفاوت‌های زیستی به معنای ناتوانی یا محدودیت غیرقابل عبور نیستند.

قاعدگی: این دوره در برخی زنان ممکن است با درد و ناراحتی همراه باشد، ولی بسیاری از زنان در طول این دوره هم قادر به انجام فعالیت‌های حرفه‌ای و سخت هستند. مدیریت علائم و توجه به سلامتی شخصی می‌تواند این مسئله را کنترل کند.

بارداری و زایمان: این فرآیندها واقعیت‌های زیستی مهمی‌اند و نیاز به حمایت و درک در محیط کار دارند. بسیاری از کشورهای پیشرفته قوانین حمایت از زنان باردار و مرخصی زایمان را تدوین کرده‌اند تا زنان بتوانند با آرامش و سلامت

به کار خود ادامه دهند. اما هیچ کدام از این شرایط به معنای این نیست که زنان نمی توانند در شغل های سخت یا مسئولیت های رهبری موفق باشند.

ثانیاً توانایی های ذهنی، عاطفی و مدیریتی زنان نسبت به مردان متفاوت است و مطالعات متعدد در حوزه روانشناسی و مدیریت نشان داده اند که زنان در بسیاری از مهارت های مورد نیاز برای رهبری و مدیریت، از جمله:

الف) مهارت های ارتباطی: زنان معمولاً در ارتباطات بین فردی، همدلی، و درک احساسات دیگران توانایی بیشتری دارند که این مهارت ها در مدیریت تیم و حل اختلافات بسیار حیاتی است.

ب) توانایی چندوظیفگی: زنان به طور طبیعی بیشتر به مدیریت چند کار به صورت همزمان عادت دارند که این در محیط های پرچالش بسیار مفید است.

ج) رویکرد همکاری: مطالعات نشان می دهد زنان معمولاً تمایل بیشتری به رهبری مشارکتی دارند که باعث افزایش رضایت کارکنان و بهبود عملکرد گروه می شود. بنابراین، زنان می توانند در نقش های رهبری بسیار موفق باشند و حتی بعضی ویژگی هایشان باعث می شود سبک مدیریتی متفاوت و اثرگذاری ارائه دهند.

ثالثاً نمونه‌های تاریخی و معاصر زنان موفق در نقش‌های دشوار و رهبری نشان است که شریعت اسلامی بر توانایی آنها صحنه گذاشته است. در دنیای امروز و حتی تاریخ، زنان بسیاری بوده‌اند که در زمینه‌های علمی، سیاسی، ورزشی و اقتصادی به بالاترین درجات دست یافته‌اند. چند مثال: آنگلا مرکل — صدراعظم آلمان برای سال‌ها که یکی از قوی‌ترین رهبران جهان محسوب می‌شود، مریم میرزاخانی — ریاضیدان برجسته ایرانی و نخستین زن برنده مدال فیلدز (نوبل ریاضی) —، اپرا وینفری — یکی از موفق‌ترین زنان در صنعت رسانه —، و جاسیندا آردرن — زن نیوزیلندی که به خاطر مدیریت بحران‌های متعدد از جمله پاندمی کرونا مورد تحسین جهانی است. این نمونه‌ها نشان می‌دهد که زنان به هیچ وجه محدود به نقش‌های سنتی نیستند و توانایی‌های لازم برای رهبری و انجام مشاغل سخت را دارند.

رابعاً تأثیر باورهای فرهنگی و اجتماعی نیز بر زنان تأثیرگذار بوده است و بسیاری از باورهای منفی درباره توانایی زنان ریشه در تعصبات فرهنگی و اجتماعی دارد، نه در واقعیت‌های علمی. این باورها باعث شده‌اند زنان کمتر فرصت داشته باشند که توانمندی‌های خود را نشان دهند یا به سمت موقعیت‌های رهبری هدایت شوند. مطالعات نشان می‌دهد وقتی زنان فرصت‌های برابر برای آموزش، تجربه و رشد حرفه‌ای پیدا کنند، عملکرد آنها برابر یا حتی بهتر

از مردان است. تفاوت‌های جنسیتی در محیط کار بیشتر نتیجه انتظارات اجتماعی و تبعیض‌های تاریخی است تا محدودیت‌های بیولوژیکی^۱.

خامساً مزایای تنوع جنسیتی در محیط‌های کاری امری است که نباید نادیده انگاشته شود و مطالعات اقتصادی و مدیریتی ثابت کرده‌اند که تنوع جنسیتی در تیم‌ها و سازمان‌ها منجر به: افزایش خلاقیت، تصمیم‌گیری بهتر، عملکرد مالی بالاتر، رضایت شغلی بیشتر می‌شود. بنابراین، به جای محدود کردن زنان به دلیل ویژگی‌های بیولوژیکی، باید زمینه‌های حضور فعال‌تر و مشارکت بیشتر آنها را فراهم کرد.

۱ . ملیحه چرخاب، محمد غلامی‌فر، فاطمه حکیمی: «نقش قابلیت‌های رهبری زنان بر عملکرد سازمانی و توسعه پایدار با بررسی تأثیرات روان‌شناسی فرهنگی» (مقاله علمی وزارت علوم).



فصل ششم: شبهات مربوط به حجاب و پوشش

۱. شبهه قانون حجاب، تضییع حق پوشش زن

در پاسخ باید گفت که در مطالعه نظام حقوق زن در اسلام توجه به سه نکته ضروری است:

اول: هدف عالی نظام حقوق اسلام در کنار سایر نظام‌های عقیدتی، اخلاقی و سیاسی آن، سعادت جاوید انسان و تقرب او به درگاه خداوند است.

دوم: اسلام به سلامت مادی و معنوی خانواده به عنوان اصلی‌ترین نهاد جامعه و مهم‌ترین جایگاه پیدایش و پرورش انسان اهتمامی بس وسیع دارد و مجموعه نظام حقوقی خود را از جمله نظام حقوقی مربوط به زن به گونه‌ای سامان بخشیده است که با این هدف سازگار باشد.

سوم: اختلاف حقوقی بین زن و مرد در اسلام بر واقعیت و حکمت استوار است نه ظلم و تبعیض.

اصل لزوم پوشیدگی برای مرد و زن، اصلی عرفی و عقلی و شرعی است. بدون شک برهنگی کامل مورد پذیرش هیچ جامعه، خرد و دینی نیست. یعنی به هر حال آزادی محدود شده است؛ بله، نسبت به حدود پوشش خصوصاً برای زنان، تفاوت سلیقه و فکر تا حدودی وجود دارد و چون نظر و میل هیچ کس برای دیگران و حتی خودش ترجیحی ندارد، بهترین شیوه. توافق همگان و مورد تأیید عقل. برگزیدن راه و حدود خداوند و خالق انسان و عالم به راه نجات و سعادت بشر است.

اگر برای حفظ یک ارزش یا رسیدن به یک کمال، انسان دچار برخی محدودیت‌ها بشود، این نه بد است و نه چیز تازه‌ای. کسی که به دنبال علم می‌رود، شک نیست که بخشی از تفریحات و استراحت‌ها و لذت‌های خود را فدا می‌کند و باید چنین باشد. اما عرف و عقل و دین هیچ‌کدام این محدودیت را مذمت نمی‌کنند.

پوشش لازم و مناسب بانوان به همراه کنترل نگاه از سوی آقایان، موجب سلامتی محیط خانواده و کاهش تحریکات جنسی و به دنبال آن کاهش فحشا، تجاوز، جرم و جنایت می‌شود. هم زنان و هم مردان موظفند شرایط جامعه را برای حرکت سالم و رابطه انسانی و نه جنسی (انسان با انسان؛ نه زن با مرد) فراهم کنند.

اگر عمل و رفتاری از انسان دامنۀ تأثیراتش، سود و زیانش محدود به خود فرد و متعلقات او بود، این امری شخصی است و اگر سود و زیان و تأثیر عملی به افراد دیگر و مرتبط با ما گسترش پیدا کرد، آن عمل امری اجتماعی است. البته می‌توان گفت یک رفتار می‌تواند از جهتی فردی و از جهتی دیگر اجتماعی باشد.

دربارۀ پوشش و ظاهر انسان‌ها هم واقعیت این است که از جهاتی، پوشش امری فردی است (مثل این که بدن را سرد یا گرم نگه می‌دارد) و از جهاتی یک امر اجتماعی است. وقتی کثیفی و تمیزی‌ها، زشتی و زیبایی‌ها، اصل و حد پوشش ما، رنگ و مدل لباس ما تأثیر مستقیم و گاهی زیاد و عمیق در بیننده و اشخاص مرتبط با ما دارد و این امری است مثل روز روشن و مورد تأیید عرف، عقل، تجربه و وحی، نمی‌توان گفت پوشش امری است کاملاً شخصی.

کسی که در کشتی جامعۀ نشسته است، نمی‌تواند به محل نشستن خود اشاره کند و بگوید جای خودم است و دوست دارم آن را خراب کنم، چرا که صندلی فرد هم متعلق به اوست و هم بخشی از یک مجموعه مرتبط با هم است. از این رو همه اهل کشتی مانع فرد خرابکار می‌شوند و در صورت اصرار او بر عمل خطا و خطرناک خود، با زور جلوی او را می‌گیرند. شک نیست که تخریب جسم و روح و ایمان افراد جامعۀ توسط افرادی که با بی‌حجابی و کم‌حجابی خود

موجب آن می‌شوند، کمتر از سوراخ کردن کشتی و غرق شدن بدن مسافران نمی‌باشد. از طرفی همان‌گونه که یک زن حق دارد در حد متعارف از آزادی برخوردار باشد، یک مرد مسلمان که در جامعه اسلامی زندگی می‌کند نیز این حق را دارد که از آزادی معنوی در جامعه برخوردار باشد؛ یعنی محیط اجتماعی به گونه‌ای نباشد که او را از حضور در اماکن عمومی به علت اینکه محیط ناسالمی است بازدارد.

نبودن حریم میان زن و مرد و بی‌بندوباری در پوشش، هیجان‌ها و التهاب‌های جنسی را فزونی می‌بخشد و تقاضای جنسی را به صورت یک عطش روحی و یک خواست اشباع‌ناشدنی در می‌آورد. غریزه جنسی مانند برخی صفات دیگر روحی، غریزه‌ای نیرومند، عمیق و دریا صفت است؛ هر چه بیشتر اطاعت شود، سرکش‌تر می‌شود.

بالا رفتن میزان فحشا و تجاوزات جنسی در جوامع متمدن و آزاد امروزی، شاهد این گفتار است. به همین دلیل اسلام تدابیر متعددی برای تعدیل این غریزه اندیشیده است؛ مانند احکام نگاه، پوشش، محرم و نامحرم و روابط زن و مرد.

عدم مراعات حجاب قهراً زمینه‌های بی‌قراری و فساد را فراهم می‌کند. بی‌حجابی، مردان را در جوامع مختلف خصوصاً جامعه اسلامی و مقید به قوانین ازدواج شرعی و قانونی دچار آثار سوء روانی مانند عقده‌دار شدن می‌کند. چرا

که وقتی انسان چیز مورد علاقه خود را نبیند به آن میل پیدا نمی‌کند یا میل اندکی دارد و در نتیجه تعادل روانی دارد؛ و اگر ببیند و به آن دست پیدا کند باز هم تعادل روحی دارد؛ اما اگر ببیند و میل او تحریک شود و به آن دست نیابد، دچار ناآرامی می‌شود و در صورت تکرار و استمرار به عقده روانی تبدیل می‌شود. این عقده‌های روانی به صورت ناهنجاری‌های مختلف مانند تجاوز بروز پیدا می‌کند.

مهم‌تر از همه این که حجاب در کنار بعد فردی و بعد اجتماعی، بُعدی الهی و دینی هم دارد. حجاب زن حق الله است؛ شاهد بر آن این که حجاب در نماز و طواف خانه خدا لازم است حتی اگر هیچ ناظری وجود نداشته باشد. دستورات دینی در مورد حجاب این حیثیت را به آن بخشیده است. بنابراین وقتی دین برای زن در مواجهه با نامحرم و برای حضور در جامعه حدودی قرار داده است و در صورت تخلف مثل سایر امور واجب و حرام برای دیگران حق امر به معروف و نهی از منکر قائل شده است، علی‌رغم فرمان الهی نمی‌توان گفت نباید در مورد پوشش دیگران دخالت کرد یا در مورد حدود آن، قانون وضع کرد.

۲. شبهه تقابل حاکمیت بایی حجابی

چرا حاکمیت در حجاب زنان مداخله می‌کند؟

پاسخ:

در مورد الزام حکومتی حجاب توجه به نکات ذیل راه‌گشا است:

۱. اگر این گزاره که «حجاب امری واجب و ترک آن معصیت است» را مفروض بگیریم و در عین حال قاعده مشهور فقهی «التعزیر فی کل معصیه» (همه معاصی قابلیت مجازات تعزیری دارند) را در کنار آن بگذاریم، مشخص می‌شود که الزام حکومتی و ضمانت اجرای کیفری برای بی‌حجابی و بدحجابی امری کاملاً شرعی و فقهی است. توجه داشته باشید که قاعده مذکور از روایاتی که در باب فقه الجزاء صادر شده است اصطیاد گردیده و همان‌طور که مرحوم آیت‌الله خویی تأکید می‌کنند دارای شهرت عظیمه است و فقها با توجه به روایات و سنن، مفاد آن را اثبات می‌نمایند.

۲. همان‌گونه که اشاره شد، مجازات بدحجابی و بی‌حجابی مجازاتی تعزیری است. ماهیت مجازات‌های تعزیری، رعایت مصالح و مقتضیات زمان و مکان است. به اصطلاح فقهی «التعزیر بمایراه الحاکم من المصلحه»؛ یعنی اصل اجرا و عدم اجرا، کیفیت و کمیت تعزیر بسته به نظر حاکم است. نظر حاکم نیز دائر مدار مصالحی است که در بستر زمان و

مکان شکل می‌گیرد. از این رو چه بسا در برخی از مواقع زمینه اجرای تعزیر مهیا نباشد یا اینکه اکتفا به مراحل اولیه تعزیر (تذکر، امر و نهی و توبیخ و موعظه و ...) کفایت کند، ولی در برخی شرایط و مقتضیات زمان و مکانی یا شرایط اجتماعی و فردی، اقتضای پیش‌بینی مجازات‌های تعزیری شدیدتری نیز بشود.

۳. بنابر برخی روایات صادره از پیامبر مکرم اسلام صلوات الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام، الزام حکومتی حجاب برای زنان مؤمن وجود داشته است؛ لکن از آنجا که جامعه صدر اسلام به گونه‌ای گسترده متشکل از اهل کتاب و کنیزان بوده است، چه بسا امکان تمایز بین آن‌ها در جامعه وجود نداشته و از آن جاکه رویه جزایی اسلام تجسس در عقاید و افکار شهروندان نیست، جرم بدحجابی قابل پیگیری نبوده است. اما با این وجود، برخی روایات دلالت بر الزام حکومتی نیز داشته است.

۴. در وصایای امیرالمؤمنین علیه السلام است به فرزندش حضرت امام حسن علیه السلام آمده است که: «منع نما و باز دار زنان را از نظر نمودن، و بگیر جلوی چشم آن‌ها را به حجاب آن‌ها، چون سخت‌گیری در حجاب نیکوتر است برای باقی گذاردن و محفوظ ماندن ایشان.» همان‌گونه که مشاهده می‌کنید، لحن روایت بالاتر از صرف امر و نهی است و به نحوی الزام و منع را نیز تصریح می‌نماید. به علاوه که صرف نهی و امر امام معصوم علیه السلام یا آیات قرآن در مورد حجاب نیز عام بوده و ظهور

در گستره اجتماعی دارد.

۵. وظیفه حکومت، برقراری نظم و امنیت در جامعه است. امنیت اعم است از امور جسمی و روانی. رواج بی حجابی و عدم مدیریت پوشش چه در مردان و چه در زنان، موجب تشویش روانی جامعه می شود و کوتاهی در این زمینه گناهی نابخشودنی محسوب خواهد شد. در همه جای دنیا نسبت به مسئله پوشش افراد در جامعه، قانون خاص وجود دارد؛ مثل قانون پوشش در ایالت کارولینای جنوبی آمریکا، مالزی که پوشیدن لباس زرد را ممنوع کرده است، استرالیا که پوشیدن لباس زنانه برای مردان را ممنوع کرده است، ایتالیا که پوشیدن صندل لانگشتی در آن ممنوع است (این ممنوعیت به خاطر سروصدایی است که این کفش ها ایجاد می کنند و آرامش آن جزیره را برهم می زنند)، در کانادا نیز ماده ۱۷۳ قانون کشوری آن، هرگونه پوشش خلاف عفت عمومی را ممنوع ساخته است. در قطر، بنا به قوانین کیفری و جزایی پوشیدن هرگونه لباس بدن نما یا ناشایست در ملأعام ممنوع است. امارات متحده عربی پوشش شانه و زانو را الزام کرده است. دولت روسیه در سال ۲۰۰۸ استفاده از سبک لباس گروه موسیقی «مو» را ممنوع کرد، چرا که دولتمردان آن این سبک پوشش را با افسردگی، خودزنی و خودکشی مرتبط دانسته و نرخ بالای خودکشی در میان نوجوانان را ریشه در همین مد لباس «تهدیدی علیه ثبات ملی» اعلام کردند.

۶. همه مراحل امر به معروف و نهی از منکر، بخشی از ضمانت اجرای حکومتی و تعزیری نیز هست. این نکته در قانون مجازات اسلامی نیز تصریح شده است. مراتب امر، نهی، موعظه، توبیخ، شلاق، زندان و ... همه جز مراتب تعزیری است و در عین حال بسیاری از آن‌ها جز مراحل امر به معروف و نهی از منکر نیز می‌باشد.

در آخر ذکر این نکته ضروری است که با توجه به حضور گسترده بانوان در جامعه و مصالح بسیار زیادی که از جنبه‌های مختلف فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، اخلاقی، دینی بر حفظ حجاب مترتب می‌گردد و از طرفی ترک حجاب نیز مفاسد بسیار زیادی را متوجه افراد، خانواده و اجتماع می‌نماید، طبیعی است که همان‌گونه که برخی از کشورهای سکولار مانند فرانسه برای رسیدن به اهداف لذت‌گرایانه دنیوی به منع حجاب الزام حکومتی دارند، کشورهای اسلامی نیز برای رسیدن به اهداف دنیوی و اخروی به الزام حکومتی حجاب برای جلب مصالح فردی و عمومی تأکید کنند.

الزام حجاب و سایر امور اجتماعی که در آن الزام مطرح هست برای این است که آن‌ها تنها مربوط به فرد نمی‌شوند و تبعات اجتماعی نیز به دنبال دارند؛ لذا در مورد حجاب و برخی از امور اجتماعی اجبار صورت می‌گیرد تا اگر فرد هم اعتقادی به آن‌ها ندارد، در سایه این اجبار از تبعات و آثار اجتماعی آن جلوگیری شود. هر چند اعتقاد به این امور در رعایت آن‌ها

نقش اساسی را دارد و تا فرد اعتقاد مناسبی به این امور نداشته باشد آن را به نحو صحیح رعایت نمی‌کند. بنابراین همان‌گونه که حکومت اسلامی به منظور صیانت جامعه از فساد و تباهی، مسلمانانی را که اعتقاد مناسبی نسبت به حجاب ندارند ملزم می‌سازد تا حجاب اسلامی را رعایت نمایند، به همان ترتیب و به همان دلیل، غیرمسلمانانی را که اساساً چیزی به نام حجاب در قاموس آن‌ها تعریف نشده است و در اصل به احکام فقهی اسلام همچون حجاب مکلف نیستند، ملزم می‌سازد تا حجاب اسلامی را رعایت نمایند. به ویژه اینکه بی‌حجابی امروز با بی‌حجابی عهد اولیه اسلام دو مفهوم کاملاً متفاوت دارد؛ چرا که در آن مقطع، بی‌حجابی صرفاً پوشیده نبودن سر و گردن می‌توانست باشد، اما مفهوم بی‌حجابی در جوامع امروز چنان گسترش یافته است که منجر به حضور زنان با آشکار کردن مظاهر جنسی و به صورت نیمه‌عریان می‌شود و تبعات چنین حضوری همان برانگیختن آتش شهوت و کشاندن جامعه به سمت فساد می‌باشد. از این رو در شرایط کنونی، حتی اگر حکم شرعی دیگری مبنی بر لزوم اجبار زنان غیرمسلمان به حجاب وجود نداشت، این حکم به عنوان یک حکم حکومتی و با هدف ایمن ساختن جامعه و سلامت اجتماعی، روانی و اخلاقی جامعه انجام می‌گیرد و ملاک این احکام همان مصلحت جامعه و نظام اسلامی است.

به هر حال امور اجتماعی و حجاب اسلامی حکم آن کشتی را دارند که یکی از مسافران بخواهد به دلخواه خود به آن آسیب برساند که ضرر و خسارت آن متوجه تمامی مسافران خواهد شد و این برخلاف نماز و روزه و سایر عبادات فردی است که عدم رعایت آن‌ها تبعات مستقیم اجتماعی به دنبال ندارد؛ لذا در مورد آن‌ها اجبار از سوی حکومت اسلامی صورت نمی‌گیرد. اما در مورد همین موارد هم اگر جنبه اجتماعی پیدا نماید، حکومت اسلامی می‌تواند با آن مقابله نماید. به عنوان نمونه اگر کسی روزه نگیرد و در ظاهر هم کاری انجام ندهد که نشانگر روزه نگرفتن اوست، حکومت اسلامی اجبار و الزامی نسبت به او ندارد؛ اما اگر کسی روزه نگیرد و در ماه مبارک رمضان علناً روزه‌خواری کند، حاکم اسلامی می‌تواند او را تعزیر نماید:

«مَنْ أَفْطَرَ فِيهِ لَمْ يَسْتَحِلَّ عَالِماً عَامِداً يَعْزُّزُ بِخُمْسَةِ وَ عَشْرِينَ سَوْطاً فَإِنْ عَذَّرَ ثَانِياً فَإِنْ عَادَ قُتِلَ عَلَى الْآقْوَى»؛ کسی که در ماه رمضان از روی علم و عمد افطار نماید، حاکم اسلامی او را با ۲۵ ضربه شلاق تعزیر می‌کند و این شدت برخورد به خاطر آلوده نمودن فضای جامعه اسلامی است و به جهت اهمیتی که اسلام به جامعه اسلامی می‌دهد. از این رو در اسلام اهمیت فوق‌العاده‌ای به مسئله امر به معروف و نهی از منکر داده شده است تا در راستای این وظیفه همگانی و مسئولیت عمومی افراد نسبت به اعضای

جامعه، محیط جامعه پاک و خالی از هر گونه آلودگی باشد. سایر واجبات و محرمات فردی نیز چنین حکمی را دارند و اگر بی‌اعتنایی به آنها تبعات اجتماعی داشته باشد، در آن صورت حکومت اسلامی ورود پیدا کرده و با آن نیز برخورد مقتضی صورت می‌دهد.

۳. محدودکننده بودن حجاب

شبهه: حجاب محدودیت است و موجب افسردگی؛ چگونه با اسلام که منادی آزادی بشریت است قابل جمع است؟

پاسخ:

۱. مسئله حجاب، موضوعی فراتر از نگاه ظاهری است و نمی‌توان با یک تحلیل ساده مسئله حجاب را زیر سؤال برد. حجاب یک استراتژی بنیادین برای زن برای زندگی سالم در جامعه است. زندگی سالم مفهومی گسترده دارد و به صرف بیماری ظاهری تعبیر نمی‌شود؛ زندگی سالم یعنی روح و جسم شخص در آرامش باشد. حجاب، تأمین‌کننده زندگی سالم برای زن است و مایه آرامش زن خواهد بود. آرامش یکی از احساسات اساسی و مهم‌ترین نیازهای انسانی است که تأثیر عمیقی بر کیفیت زندگی ما دارد. آرامش به عنوان یک حالت ذهنی و روانی که از تعادل داخلی و هماهنگی با محیط بیرونی برخوردار است، احساس می‌شود. این حالت از تعادل باعث می‌شود تا فرد قادر به مواجهه با چالش‌ها و مشکلات زندگی باشد بدون اینکه تحت فشار قرار گیرد یا احساس استرس و اضطراب کند.

۲. ادعای عدم تأمین ویتامین D برای افراد چادری از لحاظ علمی هیچ پایه علمی ندارد و پزشکان متخصص چنین ادعا

را رد کرده‌اند و طبعاً سخن متخصص فن حجت خواهد بود. دبیر اجرایی پنجمین همایش بین‌المللی بیماری‌های پوست درباره تأمین ویتامین D تصریح می‌کند: «بحثی مطرح شده بود که چادر و مقنعه می‌تواند باعث آرتروز و نرمی استخوان شود، ولی اگر پوست به اندازه‌ی یک کف دست آفتاب بخورد، ویتامین D تأمین می‌شود.»^۱

اگر ادعای مستشکل مبنی بر افسردگی و سالم نبودن زنان چادری درست باشد، باید همه خانم‌هایی که از اقسام رنگ‌های شاد در خارج از منزل استفاده می‌کنند و نظرها را به سوی خود خیره می‌سازند، از نظر روانی سالم‌ترین زنان باشند. بر پایه این ادعا، جوامع غربی باید شاداب‌ترین و سالم‌ترین مردان و زنان را از نظر روحی و روانی داشته باشند و کمترین میزان مشکلات اخلاقی و خانوادگی، مانند طلاق و... را داشته باشند؛ حال آن که آمار و حقایق چیز دیگری را نشان می‌دهد. همه می‌دانند.

نتایج پژوهش سازمان همکاری اقتصادی و توسعه نشان می‌دهد که مصرف داروهای ضد افسردگی توسط مردم در کشورهای ثروتمند بویژه ایسلند، استرالیا و کانادا به طور قابل ملاحظه‌ای افزایش یافته است. به عنوان مثال در سال ۲۰۱۱ میلادی در ایسلند به طور متوسط در ازای هر یک

۱. بلاغ نیوز، ۲۴ فروردین ۱۳۹۴.

هزار شهروند حدود ۱۰۰ دوز داروی ضد افسردگی تجویز شده است. این رقم در سال ۲۰۰۰ میلادی ۷۰ دوز بوده است.

در آلمان هم مصرف این داروها افزایش پیدا کرده است. حال آنکه در سال ۲۰۰۰ میلادی به ازای هر هزار نفر شهروند ۲۰ دوز دارو تجویز شده بود، سال ۲۰۱۱ این رقم به ۵۰ دوز رسیده است. با این حساب آلمان با فاصله کمی زیر حد متوسط مصرف داروهای ضد افسردگی در کشورهای عضو سازمان همکاری اقتصادی و توسعه قرار دارد.^۱

اسلام با شادی و نشاط مخالف نیست، بلکه شادی و نشاط و آرامش را با شاخص‌های معین و تعریف شده ارائه نموده است. از نظر اسلام نشاطی که از حرام و گناه نشأت گرفته باشد نه تنها شادی نیست بلکه بن‌مایه اندوه، حسرت و عقوبت دنیوی و اخروی است.

در خصوص مسئله‌ی افسردگی نیز دکتر برهانی متخصص اعصاب و روان در هفته‌نامه‌ی ۱۹ دی، شماره‌ی ۱۵۵ (۱۳۸۱/۵/۲۸) چنین آورده است: «این حرف که پوشش تیره‌ی بانوان یا آقایان در جامعه دلیل افسردگی است، کلاً سخن غلطی است و هیچ پایه‌ی علمی ندارد.»^۲

به اعتقاد صاحب‌نظران، آفات و خطرات روحی و روانی

۱. نگارش از یورونیوز فارسی، تاریخ انتشار ۲۰۲۲/۱۱/۲۷.

۲. هفته‌نامه‌ی ۱۹ دی، شماره‌ی ۱۵۵ (۱۳۸۱/۵/۲۸).

ناشی از خود بی‌حجابی زنان و شکستن حریم‌ها. چه در روحیه زنان و چه مردان جامعه و مخصوصاً جوانان آن جامعه. امری قطعی بوده و بسیار فراتر از این احتمالات است.

۴. شبهه حجاب زنان

چرا در جمهوری اسلامی ایران «حجاب» مسئله مهم تلقی شده است؟

پاسخ:

وجوب رعایت حجاب مستند به ادله قرآنی و روایی است. ضرورت رعایت حجاب در انظار عمومی علاوه بر شرعی بودن، در متن قانون نیز بیان شده است. مبنای این حکم آن است که انجام هر گناه در انظار عمومی، خود گناهی اجتماعی است که شرعاً قابل تعزیر است (التعزیر لکل امر حرام). همچنین بر مبنای اصل قانونی بودن جرم و مجازات، قانونگذار از پیش اعلام کرده است که در صورت ارتکاب علنی عمل حرام، مجازات تعزیری اعمال خواهد شد. بر همین مبنا ماده ۶۳۸ برای ارتکاب علنی همه گناهان در انظار عمومی کیفری نسبتاً سنگین در نظر گرفته است. بی‌حجابی در انظار عمومی نیز مصداقی از ارتکاب حرام به صورت علنی است. با این وجود به جهت ملاحظات، در تبصره ماده یاد شده مجازاتی نسبتاً سبک‌تر برای بی‌حجابی در انظار عمومی در نظر گرفته شده است. فارغ از اینکه مرتکب چه دین یا مذهبی داشته باشد. رعایت حجاب توسط بانوان علاوه بر آنکه نشانه احترام به مقررات دینی و قوانین جاری کشور است، به امنیت بانوان و گسترش عفاف کمک شایانی خواهد کرد. با این حال به هیچ وجه لباس متحدالشکلی برای حجاب بانوان تعیین

نشده است و بانوان در نوع پوشش آزاد هستند؛ به همین خاطر تنوع لباس در هر منطقه و همچنین در فرهنگ‌های گوناگون به چشم می‌خورد. باید افزود به رغم این که دین و باورهای درونی قابل کنترل نیست (لا اکراه فی الدین)، ولی رعایت مظاهر اسلامی چه در میان اهل تسنن و چه در میان شیعیان ضروری تلقی شده است.

بنابراین نمی‌توان اصرار حکومت اسلامی را مبنی بر ممنوعیت ارتکاب اعمال حرام از جمله بی‌حجابی در انظار عمومی با سخنان واهی و بدون دلیل طراح شبهه مرتبط دانست.

فصل هفتم: شبهات مربوط به حقوق قضایی زنان

۱. شبهه عدم پذیرش شهادت زن در دادگاه

شهادت زن در دادگاه: چرا در برخی از دعاوی، شهادت زن در دادگاه پذیرفته نمی‌شود و یا شهادت دو زن، معادل شهادت یک مرد محسوب می‌شود؟ آیا این امر نافی ارزش زن در قوانین داخلی ما نیست؟

پاسخ:

حکم شهادت زن در دادگاه در موضوعات مختلف، متفاوت است. در برخی موضوعات، فرقی میان شهادت زن و مرد وجود ندارد و برخی مسائل، تنها با شهادت زن قابل اثبات است و در مورد برخی موضوعات نیز، تنها شهادت مردان نافذ است. البته در مواردی هم شهادت دو زن به جای شهادت یک مرد پذیرفته می‌شود. در این رابطه ابتدا باید یادآور شد که: نص صریح قرآن به تفاوت‌های موجود میان شهادت زن و مرد اشاره داشته و برخی از روایات‌ها نیز

بر آن صحه گذارده‌اند. ملت مسلمان ایران نیز پذیرفته است که قرآن کتاب هدایت بوده و کتاب جاودانه‌ای است که بشر در مسائل مختلف زندگی فردی و اجتماعی خود جهت دستیابی به سعادت، به آن نیازمند است و همچنین این سخن پیامبر ﷺ را باور دارند که فرمودند: «إني تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي اهل بيتي فان تمسكتم بهما لن تضلوا أبداً»؛ مادامی که به قرآن و اهل بیت متمسک شوید، گمراه نمی‌شوید.

پس با اعتقاد به این که آیات و قوانین الهی، دربردارنده‌ی مصالح و حکمت‌هایی هستند که عمل بدان‌ها سعادت انسان را تأمین می‌نماید، در تشریح بحث شهادت می‌توان مدعی وجود مصالحی گردید که علی‌رغم تفاوت میان زن و مرد، در مجموع خیر و صلاح و سعادت جامعه‌ی انسانی را تضمین می‌نماید. با ذکر این مقدمه، پاسخ سؤال فوق با توجه به نکات زیر قابل درک است:

۱. تفاوت‌های موجود میان شهادت زن و مرد و یا قبول کردن شهادت دو زن به جای یک مرد، هیچ ارتباطی به ارزش‌گذاری میان افراد جامعه ندارد. به همین جهت در مواردی که لازم است دو فرد عادل شهادت دهند، هیچ تفاوتی نمی‌کند که این فرد چه کسانی باشند. ممکن است

۱. محمد بن حسن، صفار؛ بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد ﷺ، ج ۱، ص ۴۱۳ و ابوصادق سلیم بن قیس، هلالی؛ اسرار آل محمد ﷺ، ج ۲، ص ۶۴۷.

یکی از ایشان حضرت علی علیه السلام و دیگری یک عضو عادی جامعه باشد. آیا در کنار هم قرار گرفتن شهادت این دو فرد، نشان از ارزش یکسان ایشان می‌نماید؟ حال آن‌که اگر ملاک شهادت بر اساس ارزش انسان باشد، حضرت علی علیه السلام خود معادل چندین و چند انسان دیگر برای شهادت کفایت می‌نماید.

از آن‌جا که شهادت زن ارتباطی با ارزش‌گذاری برای او ندارد، لذا چنین نیست که اساساً شهادت زن در دادگاه پذیرفته نشود و یا این‌که همواره شهادت دوزن معادل شهادت یک مرد محسوب گردد؛ بلکه در امور مختلف، به لحاظ مناسبت آن مورد با طبیعت شاهد، تعداد شهود معین می‌گردد. در مواردی فقط شهادت زن پذیرفته می‌شود، در مواردی شهادت زن پذیرفته نمی‌شود و در اموری هم شهادت زن به انضمام سایر زنان یا مردان پذیرفته می‌شود.

۲. برخی از دعاوی صرفاً بر اساس شهادت زن قابل اثبات هستند و شهادت چندین مرد نمی‌تواند در این موارد با شهادت ولو یک زن برابری نماید. این موارد عبارتند از: اثبات ولادت و اثبات بکارت.

شهادت در اثبات ولادت، تأثیر قابل ملاحظه‌ای در بحث ارث و تعیین وراثت میت داشته و چه بسا یک وارث می‌تواند سایر طبقات وراثت را از ارث محروم نماید. بنابراین با شهادت

زنان بر ولادت یک فرزند، گاه میلیاردها تومان یا صدها میلیون تومان به فردی ارث می‌رسد که در صورت فقدان این شهادت به دیگری می‌رسید. اثبات بکارت نیز در مواردی که اتهاماتی نظیر زنا وارد است مؤثر بوده و می‌تواند حکم قاضی را تغییر دهد و چه بسا باعث نجات جان یک فرد شود و اثبات نماید که اتهام زنای محصنه خلاف واقع بوده است.

۳. مواردی که مطابق قانون، شهادت زن پذیرفته نمی‌شود، زن می‌تواند به عنوان شاهد حادثه در دادگاه حاضر شده و آن‌چه را که شاهد بوده است برای قاضی بیان نماید و در صورتی که بیانات وی قاضی را در احراز علم نسبت به مآوقع حادثه یاری رساند، در صدور حکم قاضی مؤثر می‌گردد.

بنابراین اگر شهادت یک زن در هر امری سبب ایجاد علم در قاضی گردد، قاضی بر اساس علم خود حکم صادر می‌نماید؛ چرا که علم او برایش حجت است و تفاوتی نمی‌کند که این شهادت و گواهی به انضمام گواهی مردان واقع شده باشد یا زنان و توسط یک زن واقع شده باشد یا چند زن. فقط باید به گونه‌ای باشد که برای قاضی علم و یقین حاصل گردد.

در صورتی هم که گواهی زن سبب علم و یقین قاضی نشود، از آن جا که اتهامی را به فرد وارد ساخته، می‌تواند زمینه‌ساز تحقیقات در مورد متهم شود و در نهایت با مشاهده‌ی ادله و شواهد، منجر به صدور حکم توسط قاضی گردد.

۴. در مواردی که شهادت مرد پذیرفته می‌شود، شهادت هر مردی قابل پذیرش نیست، بلکه لزوماً آن مرد باید عادل باشد.

۵. شهادت زن در برخی موارد حاد نظیر طلاق و قتل پذیرفته نیست. به نظر می‌رسد حکمت این امر، دور نگاه داشتن زنان از مخاطرات اجتماعی بوده است. در توضیح این نکته باید گفت: بنابر آیه ی ۲۸۲ و ۲۸۳ سوره ی بقره:

الف) شخصی که شهادت او پذیرفتنی است و شاهد قضیه‌ای بوده است، مکلف به حضور در دادگاه جهت ادای شهادت است و این امر برای شاهد یک تکلیف محسوب می‌گردد. اساساً شهادت برای افراد یک تکلیف محسوب می‌شود نه یک حق که کسی ادعا کند اگر شهادت زن در مواردی پذیرفته نمی‌شود، حقی از او ضایع گردیده است؛ بلکه در واقع تکلیفی از روی دوش او برداشته شده است. بنابراین اگر شهادت زن در مواردی حاد نظیر قتل پذیرفته بود، نباید از آمدن به دادگاه و دادن شهادت امتناع ورزد. حال آن که شرع و قانون با نپذیرفتن شهادت زن در این موارد، این تکلیف را از زن ساقط نموده است. چرا که شخصی که علیه او شهادت داده می‌شود، ممکن است بر اساس آن شهادت به اعدام یا تحمل ضربات شلاق محکوم شود و لذا امکان اعمال تهدیداتی از سوی محکوم و یا اطرافیانش نسبت به شاهد وجود دارد. پس می‌توان گفت شاید اراده‌ی

الهی بر این امر تعلق یافته است که زن از این مخاطرات در امان نگاه داشته شود.

ب) در مواردی که جرم خیلی سنگین نبوده و در نتیجه مجازات و یا پیامدهای حقوقی آن چندان سنگین نیست، شهادت زن به انضمام سایر زنان و یا سایر مردان پذیرفتنی است. به نظر می‌رسد علت آن توزیع خطر میان شاهدین و پایین آوردن احتمال تهدید زن باشد.

ج) قوانین اسلامی همواره درصدد تقویت و رشد خصایص طبیعی و فطری بشر بوده است و این امری واضح و آشکار است که زن و مرد در برخی خصایص و ویژگی‌ها با یک‌دیگر متفاوت هستند، چرا که وظایف متفاوتی را عهده‌دار هستند. زن به لحاظ فطری، کانون مهر و محبت و عاطفه محسوب می‌گردد و قوانین شرعی همواره به گونه‌ای تدوین یافته است که مهرورزی زن پایدار گردیده و این امکان را بیابد تا روابط عاطفی خانواده را تقویت نماید. لذا بر اساس قوانین شرع که در قوانین داخلی کشور منعکس گردیده است، سعی گردیده از ورود زنان به عرصه‌های خشونت‌آمیز جلوگیری شود و با نپذیرفتن شهادت زنان در این موارد مانع ورود ایشان به این صحنه‌ها شده است تا روحیات پرمحبت و عاطفی ایشان دچار تلاطمات بحرانی نگردد.

د) مطالعات روان‌شناسی بر این واقعیت تأکید دارد که زنان در شرایط حاد احساسی و عاطفی، به دلیل شدت احساسات و عواطف، جزئیات قضایا را کمتر به خاطر می‌سپارند و توجه‌شان بیشتر به کلیات امور معطوف می‌گردد. در صورتی که در مواردی نظیر شهادت بر قتل، آن چه که مهم است به خاطر آوردن جزئیات واقعه نظیر ساعت وقوع، ابزار قتل، نحوه‌ی به قتل رساندن و... است و در صورتی که اجزا و موارد بیان گردیده با بیانات سایر شاهدین منطبق نباشد، منجر به بطلان شهادت و مجازات مدعی شهادت می‌گردد و این تکلیفی فوق توان و طاقت زن است که از باب لطف از عهده‌ی او برداشته شده است. علاوه بر آن، از دیدگاه روان‌شناسی هر چه شخص بیشتر تحت تأثیر احساسات و هیجانات روحی قرار گیرد، به همان نسبت حوادث و اتفاقاتی را که به خاطر سپرده زودتر فراموش نموده و دقت کمتری در نقل آن دارد. بنابراین لزوم انضمام شهادت زن در برخی دعاوی به زنی دیگر، موجب صحت و دقت شهادت شده و از تضییع حقوق دیگران منع می‌نماید. با عدم پذیرش شهادت زنان در این امور، بار مسئولیت زنان سبک‌تر می‌شود؛ در برخی از موارد هم با پذیرفتن شهادت زنان به انضمام زن دیگر (معادل بودن شهادت دوزن با شهادت یک مرد)، حضور یک شاهد زن دیگر کمک خواهد کرد تا زنی که داوطلب شهادت شده با همراهی دیگری جزئیات را به یک دیگر یادآوری کرده و

شهادت دقیق واقع شود و زنان شاهد از شهادت نادرست
مبرا گردند.

این نکته در قرآن نیز یادآوری شده است در سوره ی بقره،
:۲۸۲

«... وَ اسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا
رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَ أَمْرَأَتَانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ أَنْ تَضِلَّ
إِحْدَاهُمَا فَتُذَكِّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى ...»؛ دو شاهد از مردان به
شهادت گیرید؛ پس اگر دو مرد نبودند، یک مرد و دو زن از
شاهدانی که رضایت می‌دهید [به شهادت گیرید] تا اگر یکی
از زنان فراموش نمود، دیگری به او یادآوری نماید...

۲. شبهه تبعیض در قصاص

چرا اگر مردی زنی را به قتل برساند، زمانی قصاص می‌شود که اولیای مقتول نیمی از خون بهای مرد را به خانواده‌ی قاتل بپردازند؟

پاسخ:

۱. اصل اساسی در اسلام ترجیح عفو و گذشت بر قصاص است. این تصور غلطی است که گمان می‌شود در برابر هر قتلی می‌بایست لزوماً قصاص صورت پذیرد.

۲. عدم قصاص مرد قاتل (اگر خانواده‌ی مقتول نیم خون بهای مرد را به خانواده‌ی او نپردازند) به معنای عدم مجازات او نیست. مطابق قانون مجازات اسلامی، مرد قاتل به چندین سال حبس و پرداخت دیه‌ی مقتول به خانواده‌ی او محکوم می‌گردد.

۳. در صورتی که خانواده‌ی مقتول اصرار بر قصاص قاتل داشته باشند، ناگزیر باید نیم خون بهای مرد را به خانواده‌ی قاتل پرداخت کنند و سپس اجازه‌ی قصاص قاتل را بیابند. بلکه می‌توان ابتدا قاتل را به تقاضای اولیای دم مقتول قصاص نمود و سپس در صورت معسر بودن خانواده‌ی مقتول و عدم توان مالی در پرداخت نیم خون بها به خانواده‌اش، فتاوی‌ی مختلفی وجود دارد. بر اساس فتوای مقام معظم رهبری لازم نیست که ابتدا خانواده‌ی مقتول نیم خون بها را به خانواده‌ی قاتل پرداخت کنند؛ بلکه به آن‌ها

مهلت داده می‌شود تا در درازمدت دیه را به خانواده‌ی قاتل بپردازند و در نهایت اگر به هیچ وجه امکان پرداخت دیه را نداشتند، این مبلغ از بیت‌المال پرداخت گردد.

۴. در صورتی که بیم آن می‌رود که مرد قاتل با عدم قصاص گستاخ شده و قتل را ساده انگاشته و در آینده جان زنان دیگر را تهدید نماید، توجه به یک نکته ضروری است و آن این که اگر قاضی تشخیص دهد که قاتل مفسد فی الارض محسوب می‌گردد، از باب محاربه و افساد فی الارض به اعدام او حکم می‌شود و در این جا حکم اعدام از باب احقاق حقوق اجتماعی است و نه حقوق فردی.

۵. گناه قتل و مجازات اخروی آن برای قاتل زن و مرد یکی است. عمل قتل در نزد خداوند زشت و غیرقابل بخشش است و فرقی نمی‌کند شخص مقتول زن باشد یا مرد. بر اساس آیه‌ی ۳۲ سوره‌ی مائده:

«هر کس از زن و مرد، فردی را بدون این که آن فرد قتلی مرتکب شده باشد یا فساد در زمین کرده باشد بکشد، گویا همه‌ی مردم را کشته و کسی که نفسی را احیا کند، گویا همه‌ی مردم را احیا نموده است.»

یا آیه‌ی ۹۳ سوره‌ی نساء که می‌فرماید: «هر کسی که مؤمنی را (اعم از زن یا مرد) به عمد بکشد، مجازات او عذاب جاودانه‌ی جهنم خواهد بود.»^۱

لذا گناه و مجازات اخروی قاتل در صورتی که مقتول مرد باشد یا زن تفاوتی نمی‌کند و خداوند در قرآن کریم عذاب قاتل را در هر دو صورت آتش جاودانه جهنم بیان کرده است و نفس هر انسانی در نزد خداوند به اندازه‌ی نفس تمامی انسان‌ها ارزشمند است و براساس نص آیه تفاوتی میان زن و مرد در این زمینه وجود ندارد.

۶. نمی‌توان ادعا نمود که تفاوت در قصاص قاتل زن و مرد به معنای تفاوت در ارزش‌گذاری میان آن‌هاست. ایجاد چنین ارتباطی منطقی نبوده و این حکم هیچ ارتباطی به ارزش انسان‌ها ندارد. همان‌گونه که اگر یک فرد دانشمند به قتل برسد و یا یک دزد معتاد، در هر دو صورت مجازات قاتل یک‌سان خواهد بود و با وجود تفاوت ارزش این دو شخص، دیه‌ی آن‌ها هم به یک اندازه است؛ همان‌گونه که در سایر قوانین جزایی یا مدنی مانند میزان ارث نیز با یک‌دیگر تفاوتی ندارند.

۷. در خصوص حکمت تفاوت قصاص قاتل زن و مرد می‌توان گفت که پرداخت نیم خون‌بهای مرد به خانواده‌ی قاتل (و نه خود قاتل) از باب حمایت از همسر و فرزندان شخص قاتل است. این حکم در جهت جبران صدمه‌ی مالی وارد آمده به خانواده‌ی قاتل است که سرپرست و مسئول پرداخت نفقه‌ی خویش را از دست می‌دهد. بنابراین این حکم در جهت حمایت از حقوق اعضای خانواده‌ی مرد (که

عمدتاً زن و فرزند او است) وضع شده است. در احادیث نیز بیان گردیده که «أَدُّوا نِصْفَ الدِّيَةِ إِلَى أَهْلِ الرَّجُلِ...»؛ نصف دیه به خانواده‌ی مرد (قاتل) پرداخت می‌شود.

۸. در مواردی بیان می‌شود گاه مقتول (زن) نیز سرپرست خانواده‌ای است که به تأمین معاش خانواده می‌پرداخته و در صورت قتل وی، خانواده‌اش دچار خسارت مالی می‌گردند. در پاسخ باید گفت اصل بر آن است که مردان سرپرست خانوار بوده و نسبت به تأمین معاش خانواده دارای مسئولیت مالی باشند. حال اگر در جامعه‌ای این سرپرستی بر عهده‌ی زن قرار گرفت، خسارت وارد آمده به خانواده و جبران مالی فقدان زن سرپرست خانوار می‌تواند توسط بیت‌المال تأمین گردد و حکومت عهده‌دار تأمین و جبران خلأ حضور این سرپرست در چنین خانواده‌هایی شود. قوانینی نظیر قانون «حمایت از کودکان بی‌سرپرست» نیز در جمهوری اسلامی ایران اقدام مؤثری در این زمینه محسوب می‌گردد.

شماره‌های پیشین دفع و رفع:

- ۱- شبهات انتخابات
- ۲- شبهات مجلس خبرگان
- ۳- شبهات شورای نگهبان
- ۴- شبهات علوم و معارف قرآن
- ۵- شبهات مقاومت و فلسطین
- ۶- انتخابات ریاست جمهوری
- ۷- شبهات غدیر
- ۸- شبهات اربعین
- ۹- شبهات فاطمیه
- ۱۰- شبهات انقلاب اسلامی
- ۱۱- شبهات قرآن و علوم
- ۱۲- شبهات پیامبر اعظم ﷺ
- ۱۳- شبهات مهدویت
- ۱۴- شبهات ایران و اسلام
- ۱۵- راه و مکتب سیاسی امام خمینی رحمه الله
- ۱۶- سومین رهبر انقلاب
- ۱۷- بهائیت